لشکرکشی کوروش

گزنفون

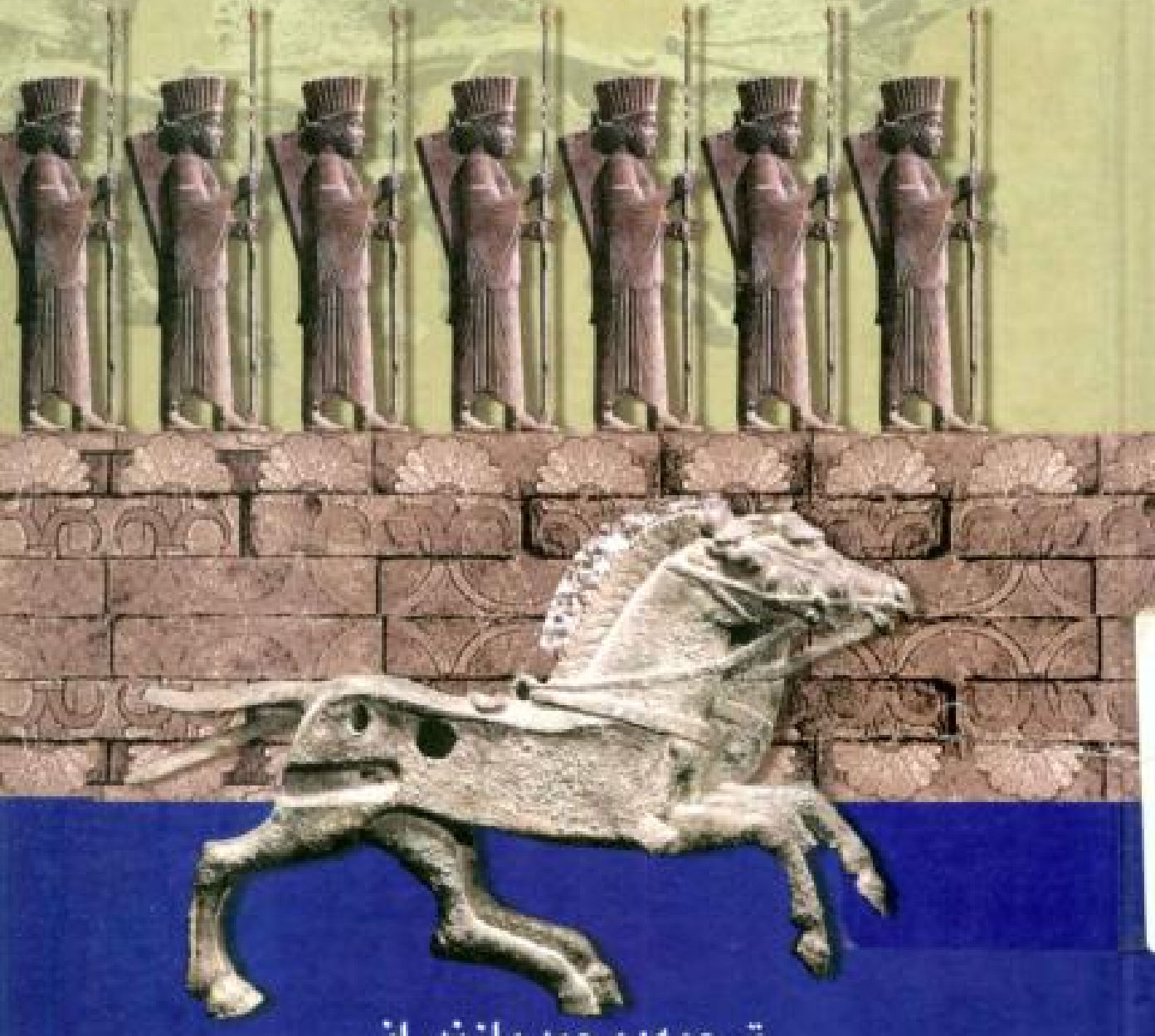

ترجمه: وحید مازندرانی

لشکرکشی کوروش

یا

بازگشت ده‌هزار نفر

نوشتهٔ: گزنفون سردار و مورخ یونانی

(سدهٔ چهارم قبل‌از میلاد)

ترجمهٔ: ع. وحید مازندرانی

پنجاب

Xenophon
کزنفون، قرن ٤ق. م.
لشکرکشی کوروش، یا بازگشت ده هزار نفر / نوشته کزنفون؛ ترجمه ع. وحید مازندرانی.— تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۱.
۲۰۷ ص.
ISBN 964-5870-97-6
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: Anabasis.
چاپ قبلی: ابن‌سینا، ۱۳۵۲.
نمایه.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱.ایران -- تاریخ -- لشکرکشی کورش هخامنشی صغیر، - ۴۰۱ق. م. ۲.یونان -- تاریخ -- لشکرکشی کورش هخامنشی صغیر، - ۴۰۱ق. م. ۳.کورش هخامنشی صغیر، - ۴۰۱ق. م. ٤.ایران -- تاریخ -- هخامنشیان، ۵۵۸ - ۳۳۰ق. م. الف.وحید مازندرانی، ع، مترجم. ب.عنوان.

DSR۲۹٤/ک٤ل ۹۵۵/۰۱۸۳
۱۳۸۱

کتابخانه‌ملی‌ایران ۳٤۶۸۸-۸۱م

دنیای کتاب

نام کتاب	:	لشکرکشی کوروش یا بازگشت ده هزارنفر
نوشته	:	گزنفون سردار و مؤرخ یونانی
ترجمه	:	مرحوم وحید مازندرانی
نوبت چاپ	:	دوم
ناشر	:	دنیای کتاب
تاریخ نشر	:	۱۳۸۴
تیراژ	:	۲۰۰۰ نسخه
چاپ	:	پیک ایران
شابک	:	۹۶۴-۵۸۷۰-۹۷-۶ ISBN:964-5870-97-6

تهران، خ انقلاب، خ فخر رازی، بن بست وزیر نظامی، پلاک ۶۷
تلفن: ۶۴۹۹۳۲۷ - ۶۹۶۳۷۷۰ دور نگار: ۶۴۹۶۰۱۴

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

مقدمهٔ مترجم صفحهٔ ۹

شرح حال کوروش کوچك (نوشتهٔ پرفسور وایسباخ آلمانی) « ۱۶

لشکرکشی کوروش (گردآوری قوا) « ۱۸

حرکت از ساردیس « ۳۳

عبور ازصحرای عربستان « ۵۶

نبرد کوناکسا « ۶۹

خصایل کوروش « ۷۶

سرگردانی ده هزار یونانی « ۸۷

مذاکرات بین پارسیان و یونانی‌ها « ۱۰۴

بازگشت ده هزارنفر « ۱۱۱

عبور ازسامان کردستان (کردوچیا) « ۱۳۹

عبور از رودخانه کنتریت « ۱۷۱

تری‌باز ساتراپ « ۱۷۶

زمستانی در ارمنستان « ۱۸۰

تااوچی‌ها « ۱۸۸

دریا ! دریا ! (تالاتا ! تالاتا !) « ۱۹۴

ماکرونها و کلخیدها « ۱۹۸

طرابوزان

فهرست اعلام « ۲۰۳

پیش گفتار

گزنفون به‌سال ۴۳۵قبل ازمیلاد درشهر آتن بدنیا آمد و در همانجاپرورش‌یافت.درعهد جوانی‌صباحت منظررا باقلبی‌مهربان‌ومغزی توانا‌توأم‌داشت. ازشاگردان ممتاز سقراط حکیم بود. می‌گویند روزی سقراط اورادرحین عبوردیده و ازدیدارش بقدری مشعوف شده بودکه بی‌درنگ ازاودعوت‌نمودکه به‌جرگهٔ دوستانش‌درآید. سقراط درمیان سالخوردگان‌وجوانان‌پیروان‌فراوان داشت‌وباآنها دربارهٔامور گوناگون زندگی‌بحث‌میکرد تاعشق به‌نیکی وفضیلت راچنانکه خود می‌پنداشته درذهن ایشان رسوخ دهد. تعالیم سقراطی درفکر وجان مشتاق گزنفون تأثیرعمیق‌کرد وازاووجودی خردمند وپرهیزگارساخت.

گزنفون بشرحی‌که دراین‌کتاب خواهیم‌دید درسال۴۰۴ پیش‌از میلاد درلشکرکشی‌کوروش‌کوچک به‌ایران‌آمد وچون‌خودکوروش در این‌سفربه‌سرنوشت شومی دچارشده بود،گزنفون‌رهبری «بازگشت ده هزارنفر» چریک‌یونانی‌راکه‌همراه شاهزادهٔ جوان‌آمده بودند برعهده گرفت. درمراجعت به‌وطن اودرسال ۳۹۹ قبل ازمیلاد به‌اتهام‌همکاری‌با دشمنان‌آتن ازاین شهرطرد شد وبطوری که خودش نوشته است این

برکناری ازشهرودیاراورا مایهٔ توفیق‌اجباری‌گشت وازآن‌پس با زن و دوپسرخود درخانه‌ای‌روستائی‌که درمحلی دلپذیر درحوالی اولمپیا در سرزمین اسپارت ساخته بود زندگانی بهشت‌آسا داشت وتا نود سالگی درآنجا به‌تکمیل تألیفات‌خویش‌ازجمله‌تحریرآثاری‌گرانبها راجع به وقایعی‌که خود شاهدوناظربوده وسهم‌کلانی‌درآنها داشته‌است‌پرداخت.

ترجمهٔ عنوان اصلی این‌کتاب ازمحلی بلند به‌مقصدی دردشت رفتن است‌که اصطلاحی شده است دربارهٔ لشکرکشی‌کوروش کوچک ازقلب‌آسیای صغیر(ساردیس نزدیک ازمیرفعلی در ترکیه) تا جلگهٔ دجله وفرات.

درقرن نوزدهم یکی از مترجمان بنام انگلیسی عنوان «بازگشت ده‌هزارنفر» را براین‌کتاب نهاده وچنین استناد کرده بودکه چون مرحلهٔ بعدی این‌ماجرا ازپیش درآمدآن مهم‌ترشده‌است‌عنوان جدید برنام سابق رجحان دارد.

مقدمه ومتن ترجمهٔ حاضر تاصفحهٔ ۱۶۹ از نسخه‌ای انگلیسی که بوسیلهٔ بنگاه لوب[1] ناشر معروف آثار کلاسیك به‌سال ۱۹۲۱ در انگلستان انتشار یافت، فراهم شده است.

دنبالهٔ داستان بازگشت ده هزار یونانی از صفحهٔ ۱۷۱ تا ۲۰۲ ترجمه ازیك شرح تحقیقی است نوشتهٔ پرفسور سی. ویت[2] آلمانی‌که به‌زبان‌انگلیسی هم ترجمه‌ومنتشرکرده‌اند. درهرحال بنابر اظهارنظر تمام نویسندگان این کتاب گزنفون از لحاظ اروپائیان گرامی‌ترین اثر اوست.

ع. وحید مازندرانی

۱- Loeb ۲- C. Witt

اینك سرزمین پدر من، از شمال
تا آنجا که مردم از سرما نتوانند زیست
و در جنوب تا آنجا که از گرما.

گفتار کوروش صفحهٔ ۶۵ متن کتاب

مقدمهٔ مترجم انگلیسی

«بازگشت ده‌هزار نفر» نوشتهٔ گزنفون اثری است دربارهٔ لشکرکشی کوروش کوچك برضد برادر خود اردشیردوم به‌امید دست‌یابی برتخت وتاج شاهنشاهی ایران. چون کوروش در میدان نبرد کشته شده بود این‌کتاب درواقع شرح عقب‌نشینی ده‌هزار نفر چریك یونانی است که جزو سپاهیان او بودند . این عده از حوالی شوش از راه کردستان و آذربایجان غربی ابتدا به‌کرانهٔ دریای سیاه (طرابوزان) وسرانجام به مبدء عزیمت‌خویش درحدود غربی آسیای‌صغیر بازگشتند.

کوروش لشکرکشی نافرجام خودرا درسال ۴۰۱ ق. م آغازکرد . اوقبل‌از آن‌هم درتاریخ یونان نام ونشان برجسته‌ای داشت . درمرحلهٔ نهائی مبارزهٔ احراز تفوق وبرتری‌که ازسال ۴۳۱ تا ۴۰۴ پیش‌از میلاد بین اسپارت وآتن‌جریان داشته وآن‌به‌جنگ پلوپونس معروف‌شده است اسپارتها با تیسافرن ساتراپ ایرانی لیدیه (لودیه) و یونیه که فرماندهی سپاه شاهی‌را درحدود غربی آسیای صغیر نیز برعهده‌داشت عهدنامهٔ اتحاد امضاءکرده‌بودند . تیسافرن امیدواربود بایاری اسپارتها شهرهای یونانی واقع درکرانهٔ آسیای صغیررا تسخیرکند. این‌شهرها سابقاً متعلق به‌ایران بودکه دراین‌موقع آتنی‌ها درتصرف داشتند . از طرف دیگرهم قرار شده‌بود اسپارتها به‌منظور اداره کردن بحریهٔ‌خود کمك مالی ازایران دریافت دارند . اما تیسافرن‌که وجودی ذاتاً دورو بود بوسیلهٔ الکبیادس [1] آتنی ترغیب شده‌بودکه صلاح ایران نبوده

۱ـ Alcibiades

است‌که هیچ‌یك ازدو رقیب یونانی فاتح شود بلکه بهتر این بود که آن‌دو باجنگ وجدال دائمی تضعیف شوند. ازاینرو تیسافرن نخست ازمقدار کمك مالی به‌اسپارت کاست وسپس آنرا بکلی قطع‌کرد.

چون اسپارتها به‌این مناسبت به داریوش (دوم) شاهنشاه ایران مراجعه وازعهدشکنی تیسافرن شکایت کردند شهنشاه پسر کوچك خود کوروش را ساتراپ، لودیه، فریگیه، کاپادوکیه وفرماندهٔ سپاه حدود غربی آسیای‌صغیر منصوب‌کردکه بدین‌ترتیب کوروش جانشین تیسافرن واین سردارازاختیارات نظامی‌خودمحروم و قلمرو حکومتش به‌ناحیهٔ یونیه‌که جزو ساتراپ نشین سابق اوبود محدودشد.

کوروش‌درسال۴۰۷ق.م وقتی‌که‌فقط‌هیجده‌ساله بود به‌مقام شامخ جدید رسید. داریوش به‌اواختیار داده بود ازاسپارتهاکه درآن دوره وضع متزلزلی داشتند کاملا حمایت کند. کوروش دراین مأموریت مهم شایستگی وکاردانی بسیار نمود. کمکی‌که اوبه‌اسپارتها رسانید خیلی مفید ومؤثر واقع‌گردید و شاید هم درنتیجهٔ یاری‌او بود که سرانجام اسپارت‌ها برآتن‌غلبه‌کردند.

اندکی قبل‌از خاتمهٔ جنگ پلوپونس یعنی درسال۴۰۵ پیش‌از میلاد کوروش ازمقر حکومت خود درآسیای صغیر فراخوانده شد تا بربستر مرگ پدرخود (داریوش دوم) حاضر باشد. درهرحال ارتباط او باسرنوشت جنگ پلوپونس فرصت مطلوبی برای شاهزاده جوان فراهم واوراضمناً متوجه مهارت نظامی‌وسبك بهترفرماندهی یونانی‌ها نسبت به‌طرز کار پارسیان ساخت. پس‌او درصدد برآمد باعده‌ای ازسرکرده‌های لشکر پلوپونس رابطهٔ دوستی برقرار کند. از طرف دیگر

خاتمه یافتن آن جنگ درسال۴۰۴ ق.م آن‌هم بعداز ربع‌قرن که دوام یافته بود گروه انبوهی ازچریکهاراکه دیگر شغل وکاری نداشتند و مترصد تأمین معاش خودبودند سرگردان ساخته‌بود و همین مقدمات نشان میدهدکه چگونه کوروش درصدد افتاد از وجود یونانی‌ها برای تحقق سودای خود یعنی برانداختن اردشیرازتخت پادشاهی‌که بزودی هم به‌آن‌کار پرداخت استفاده کند. تنها موجبی‌که گزنفون راجع به این اقدام شاهزاده جوان درکتاب لشکرکشی کوروش ذکر کرده‌است حس تحقیرونفرت ناشی ازفرمانی بوده‌که اردشیر بعدازوفات داریوش درحین‌مراسم‌تاج‌گذاری‌خود(درکاخ پاسارگاد) برای‌دستگیری او صادر کرده بود (۴۰۵ق . م) وآن بواسطهٔاتهام تزویرآمیزی بودکه تیسافرن برعلیه کوروش تمهید ووانمود کرده بودکه اوقصد برانداختن برادر خودرا داشته‌است. از طرف دیگرهم اطلاع داریم که کوروش امید و انتظار داشت‌که ازجانب پدر خود ولیعهد وجانشین تعیین شده باشد چون‌هم فرزند محبوب ملکه‌بود وهم بنابردلیل قوی‌تر که‌وی درحین پادشاهی داریوش تولد یافته بود به‌همان موجب ودلیلی‌که هشتاد سال قبل‌ازآن خشیارشا شاهنشاه ایران شده‌بود وبرادر ارشدش (اردوان)که پیش‌از پادشاه شدن پدر متولد شده بود ازسلطنت محروم‌گردید .

گزنفون خود شاهد ماجرائی بوده که در این کتاب شرح داده است. او به عنوان فرماندهی یا سرباز در لشکرکشی کوروش شرکت ننموده بود بلکه بنابر ترغیب دوست خود**پروکزنوس**[1] که یکی از سرکردگان یونانی درلشکرکوروش بوده دراین ماجراشرکت یافته‌بود.

---

1 ـ Proxenus

ازقرار معلوم گزنفون درآن موقع هنوز بیش ازسی‌سال نداشت ولی‌با وجود سن وسال جوانی وباآنکه یکی از افراد عادی آتنی بودکه در جنگ پلوپونس شرکت داشته تقدیرش‌آن شدکه نقش عمده و اساسی درداستان لشکرکشی کوروش ایفاکند. اواین ماجرا رابا نهایت‌سادگی وبی‌پیرایه درکتاب حاضر شرح میدهد.

تاریخ تحریر این‌کتاب مورد اتفاق نظر نویسندگان نیست‌بدون تردید مطالب آن‌مبتنی بریادداشت‌هائی است که‌گزنفون ضمن‌بازگشت ده‌هزار نفرتهیه کرده بود وتألیف نهائی‌آن مربوط به‌زمانی است که خاطرات آن هنوز در ذهن نویسنده و هموطنانش تازه بوده است. این‌نکته ازمتن‌خودکتاب‌نیز آشکار میشود وچنین‌مینمایدکه این‌نوشتهٔ اواز جمله نخستین‌آثار نویسنده است. ازطرف دیگر استنباط‌میشود که بخش‌هائی ازاین کتاب در حوالی سالهای ۳۷۰ قبل از میلاد نوشتهٔ شده است زیراکه گزنفون درکتاب‌دیگر خود «هلنیکا» که درسال ۳۸۰ پیش ازمیلاد انتشار یافته به‌داستان لشکرکشی کوروش اشاره نموده و خواننده را برای اطلاعات بیشتر به‌کتاب **تمیستوگونس**[1] نویسندهٔ اهل **سیراکوز** ارجاع میدهد. بنابراین معلوم میشود که‌کتاب«بازگشت ده هزارنفر» هنوز نوشته نشده بود. روی همرفته به‌نظر میرسد که وی‌بخش‌اول این داستان راپس‌از بازگشت ازآسیا به‌سرزمین‌یونان در حدود سال ۳۹۴ ق.م نوشته است. درهر صورت این‌نوشتهٔ اوتاسال ۳۷۰ قبل از میلاد انتشار نیافته بود وشاید نویسنده میخواسته است تحریر کتابی راکه درباب وقایعی بوده‌است که خود اوعامل عمدهٔ آن

۱ـ Themistogenes

بشمار میرفته تاسنوات آخر عمر خویش به تعویق انداخته‌باشد.

رفتن ده‌هزار نفریونانی ازسارد تادروازهٔ بابل وسپس بازگشت ایشان به‌کرانهٔ بحراسود ازلحاظ تاریخی واجد اهمیت فراوان است. شکست دادن سپاه پارس باوجود همه ابهت وشهرت آن وعلی‌رغم همه قسم مشکلات وموانعی که‌درسرراه ده‌هزارنفر قرارداده بودندومراجعت قرین سلامت آن‌عده به یونـان درنظر عـام نشانهٔ وارفتگی دستگاه لشگری بلندآوازه پارس وانمود شده بود.

سیاستمداران یونانی وفرماندهان نظامی آن‌کشور ازاین وضع وحال زودتجربه‌ها آموختند وبقول فرانسیس بیکن [1] این سردار و فیلسوف جوان (گزنفون) بعد از اینکه دیگر سرکردگان یونانی بـا دستاویز مذاکره به‌منظور آشتی وسازش دچار فاجعهٔ کشتار شدند، ده هزارنفر را پیاده از قلب سرزمین شاهـی در بابل تاموطن ایشان‌باز ـ گردانید وبااینـکار برجستهٔ خودهـم تحسین واعجاب اهل جهان را برانگیخت وهم یونانی‌ها را انگیزهٔ‌تجاوزات بعدی به قلمرو پادشاهی ایران شدچون ازآن تاریخ بوده است‌که جیسن [2] تراکی و آژزیلاس [3] اسپارتی و سرانجام هم اسکندر مقدونی بر شالودهٔ عمل این سردار جوان به‌قلمرو شاهنشاهی ایران لشگر کشیدند.

درحالی‌که «بازگشت ده‌هزارنفر» ضعف نیروی نظامی پارسیان‌را درنظر یونانی ها آشکار نموده بود به صورت نمایانی هم مهارت نظامی یونانی‌ها راواضح وهمچنین معلوم‌ساخت که این‌قوم درزمینهٔ استقلال

۱ـ F.Bacon فیلسوف وسیاستمدار انگلیسی (۱۵۶۱ـ۱۶۲۶م)

۲ـ Jason سردار اهل تراکیه قسمت‌اروپائی فعلی‌ترکیه

۳ـ Agesilas

عمل وحق‌پرستی تاچه‌اندازه شجاعت وبردباری وبایکدیگر پیوستگی واعتماد داشتندکه‌توانستند درقبال خطرات‌وسختی‌ها خویشتن راسرباز واقعی نشان دهند وثابت‌کنند که افرادآزادهٔ یونانی به‌میل خود قید فرمان دستگاهی بیگانه رابرگردن نهاده ودرعین حال پافشاری‌داشتند که درموارد عمده واساسی قول‌آنها مسموع و مورد توجه واقـع شود. درحقیقت ایشان‌دموکراسی متحرك ویااعضای دستگاه مشترك‌المنافعی در سیر و حرکت بودند،بـا نیروی فکر اقدام می‌کردنـد، به جنگ می‌پرداختند، رأی میدادند ونمونهٔ ممتاز قوم‌آتنی‌درقلب آسیابشمار آمدند پس‌راجع به‌قدرت ونیروی روحی مردمی که چریك‌های‌ایشان تااین درجه برازندگی نموده بودند چه دلیل و شاهد دیگری‌ضروری است؟

کتاب لشگرکشی کوروش قدر واهمیت بسیار دارد بخصوص از لحاظ‌هنر ومهارت نظامی یونانی‌ها اثر ممتازی بشمار میرود. گزنفون قبل ازبازگشت ده‌هزارنفر ویا درگیرودار این کارخطیر در فن سوق ـ الجیشی ورزم‌آرائی ودرهر اقدامی‌که مستلزم دانائی و فکر برنا بوده فردی عالیقدر بشمارآمده‌است. وی در اجرای افکار خویش و در کار پیکار درمقابل هرگونه پیش آمدهای بزرگ، آمادگی ابراز داشته با روش‌های‌تازه‌کارمیکرده وبه‌قواعد واصول‌کهنه‌توجه چندانی‌نمی‌نموده است. تأثیر سبك نظامی اودر زمینهٔ لشگرکشی یونانیان درآینده نیز کاملا مشهوداست. یکی‌ازمتتبعین اخیر فن جنگ می‌نویسد:«سربازی که وجودش قبل از سرداری اسکندر در نظر ما اهمیت فراوان داشته بدون تردید گزنفون است،اونخستین کسی است که به‌اهل جهان‌هنر

ومهارت عقب‌نشینی قرین سلامت راآموخته و نشان‌داده است که‌با چه تدابیری میتوان سپاهی راهنگام عقب‌نشینی رهبری کرد.» از کتاب «بازگشت ده‌هزار نفر» درس‌هائی به مراتب گرانبهاتر از بسیاری کتب دیگر نصیب ماشده است . پس‌ازگذشت بیست‌وسه قرن هنوز کتابی‌که به اندازهٔ لشگر کشی کوروش « قدر و مقام شامخ داشته باشد وجود ندارد.»

درهر حال سادگی سبك و لطف کلام و لحن شور انگیز این اثر گزنفون کتابش‌رااز نظر داستان پردازی نیز بسیار ممتاز ساخته است. تن[1] درباب این‌کتاب حتی‌نوشته است: «اصالت شیوهٔ تقریر برعظمت خودداستان رجحان دارد». بدون‌تردید قسمت عمدهٔ بلندنامی گزنفون درفن نویسندگی ناشی ازهمین اثر نفیس اوست .

۱ــ Taine نویسندهٔ نامی فرانسه درقرن نوزدهم

ازمقالهٔ پرفسور فرنس‌وایسباخ[1] مندرج
در انسیکلوپدی آلمان چاپ پالیس [2]
جلد دوازدهم بخش ضمیمه.

زندگانی کوروش کوچك

کوروش‌پسر کوچك داریـوش دوم از زن محبوبه‌اش پریساتیس (پریزاد) زاده شده است. تاریخ تولدش‌معلوم‌نیست. کتزیاس[3] می‌نویسد ازخود ملکه پریساتیس شنیده‌که این فرزند را برعکس وضع برادرش آرساك (شاه‌اردشیر بعدی‌ملقب‌به‌خوش‌حافظه) درحین پادشاهی‌داریوش به‌دنیا آورده بود.

چون داریوش دوم پیش‌ازخاتمهٔ سال ۴۲۴ یا حداکثر آغازسال ۴۲۳ق.م هنوزبه‌پادشاهی نرسیده بود زودترین تاریخ احتمالـی تولد کوروش همین‌سال ۴۲۳ قبل ازمیلاداست. اردشیردوم ۴۶سال (از۴۲۴ تا ۳۸۵ق.م) سلطنت داشته وگفته‌اند تا۸۶ وحتی۹۴ سالگی عمر کرده است. درهرحال یکی‌ازدوتاریخ مزبوررا می‌توان مورد اعتماد قرازداد. پلوتارك مدت پادشاهی اردشیررا ۱۶سال زیادتریعنی بجای ۴۶سال۶۲ نوشته است‌که با احتساب ۹۴سالگی او تاریخ صحیح تولدش مقـارن ۴۳۶ق.م بدست می‌آیدکه دراین‌صورت تقریباً ۱۳ سال ازبرادرکوچك

۱ـ F .Weissbach ۲ـ Paulys

۳ـ Ctezias

خود، کوروش مسن‌تر بوده است ولی بنابر اشارهٔ مندرج در کتاب لشکر-کشی کوروش[1] دو برادر با هم پرورش یافته بودند. نکتهٔ ذیل نیز درخور توجه است:

کوروش درزمان حیات پدرخود به‌عنوان ساتراپ لیدیه‌وفریگیه بزرگ‌وکاپادوکیه، بامقام فرماندهی تمام لشکریان شاهی که در خطه **کستولوس**[2] مستقر بودند به‌آسیای‌صغیر اعزام گردید. راجع به تاریخ شروع این مأموریت اومورخان اتفاق‌نظر ندارند، دوسنه مورد احتمال است ۴۰۸و۴۰۷ قبل ازمیلاد. ولی با وجود صحت واشتهار این قول که درمشرق زمین افراد رشد عاجل وسریع دارند بازجای شگفتی است که جوانی ۱۵ یا ۱۶ساله رابه‌چنان مقام‌شامخی که لازمه‌اش رشدکامل‌فکری بوده است گمارده‌باشند. اماوضع سیاسی آن موقع به قرار ذیل بوده‌است:

ازسال ۴۱۸ق.م آتن واسپارت باردیگر به‌جنگ و نقار علنی پرداخته‌بودند. ایران ابتدا ضرورتی برای دخالت‌دراین جنگ‌وجدال ندید چون تضعیف‌طرفین‌که هنگام اتحاد با هم، دشمن مهیبی برای اهل‌پارس شده‌بودند وحال‌درسرکوبی یکدیگر تلاش فراوان می‌نمودند به‌سود اوبوده است. ولی آن‌وضع وحال دراثرطرفداری حکومت آتن‌از **پیسوت نس**[3] ساتراپ ساردیس وبعداز وفات اونیز در زمان حکومت پسرش **آمرگس**[4] تغییریافت. لاکدمونها (اسپارتها)که تیسافرن‌جانشین پیسوتنس جیرهٔ نفرات ایشان را می‌پرداخت برخلاف رفتار حکومت

۱ـ The Expedition of Cyrus

۲ـ Castolus

۳ـ Pisutheness

۴ـ Amorges

آتن آمرگس را درسال ۴۱۲ق.م اسیر و به‌ایرانیان تسلیم کردند. ازاین روتیسافرن باردیگر بالاکدمونها (لاسدمونها) عهدبست وپرداخت جیرهٔ افراد نظامی آنها را تعهد نمود ولاکدمونها نیزمتقابلا برعهده شناختند که اودربارهٔ شهرهای یونانی آسیای صغیر آزادی‌عمل داشته باشد. اما دراین‌حین الکبیادس[1] که نزدتیسافرن‌بود اورااز تقویت بی‌اندازهٔ اسپارت برحذرداشت.

درنتیجه تیسافرن‌درپرداخت کمك‌مالی‌که تعهدکرده بودمسامحه نمود، سرانجام کاسهٔ‌صبر لاکدمونها لبریز شد وهیأتی را به‌دربار پادشاه بزرگ(اردشیردوم)گسیل داشتند تا مستقیماً با شاه قراری بگذارند. **فرنه باز** ساتراپ دسکولیوم[2] درصدد برآمد که مجدانه به لاکدمونها مدد برساند. بعدازنبرد دریائی رتیوم[3] (۴۱۱ق.م) و کوسیکوم[4] (۴۱۰-ق.م)که به‌شکست آنها منجرشد او باز سعی فراوان نمود لاکدمونهای فراری راکه دچارتعاقب دشمن بودند یاری‌کند. اگرچه اودر محاصرهٔ کالسدون[5] درمقابل آتنی‌ها نیك اظهار وجودکرده بودباز ناچارگردیدبا ایشان قراردادی امضاء وعلاوه برسایرشروط عهدکندکه هیأتی آتنی‌را به‌دربارایران‌برساند.این هیأت درسال۴۰۹ یا۴۰۸ق.م به‌اتفاق **فرنه‌باز** حرکت وفصل زمستان‌را درگوردیوم[6] سرکردندولی‌عاقبت به‌مقصد خود نرسیدند زیراهیأت‌اسپارتی‌راکه سال‌پیش‌به‌دربارایران رفته بودندبین راه‌ملاقات‌کردند وکسب‌اطلاع کردند که‌آنهامرادخودراحاصل نمودند

۱- Alcibiades
۲- Dascylium
۳- Retheum
۴- Cysicum
۵- Chalcedon
۶- Gordium (گرد-درفریگیه)

وکوروش ساتراپ جدید تعیین وازطرف پادشاه بزرگ مأمور شد که لاکدمونها راموردحمایت قراردهد. ایشان باخود کوروش نیز ملاقات کرده بودند و بزودی معلوم شد که اظهارات لاکدمونها حقیقت داشته است زیراکه کوروش به فرنه بازدستورداد یا هیأت آتنی را به او تسلیم کند یا دست کم مانع بازگشت آنها به وطن خود شود تا آتنی ها آگاه نشوند که آسیای صغیر آبستن چه حوادثی بوده است.

فرنه باز هیأت آتنی را مدتی دراز یعنی سه سال معطل کرد تاسرانجام به اودستوررسید که آنها را روانهٔ کشورشان کند. کوروش بزودی وارد ساردیس مقرحکومت خویش شد. لوساندر[1] اسپارتی دریادار (نه آرخوس)[2] آن نواحی امپراتوری که درحوالی افسوس واقع بوده است به حضورش آمد وازتیسافرن که در این موقع قلمرو حکومتش به سرزمین کاریه و شهرهای ساحلی محدود شده بود شکایت و از کوروش استمداد مالی نمود. کوروش مقدارکمکی را که پدرش مقرر داشته بود افزایش داد و این اقدام به قدری دربهبودوضع لوساندر تأثیر نمودکه وی توانست مزد نفرات خود را نیزافزایش دهد، درنتیجه بسیاری از ناوبانهای آتنی، واحدهای حکومت خودرا ترک کردند وبه دستهٔ اوپیوستند. آتنی ها به قصد اعتراض رسمی هیأتی نزدکوروش فرستادند ولی این اقدام نتیجه ای نداشت چون کوروش باآنکه تیسافرن اورا ازحمایت وتقویت لاکدمونها

۱ـ Lysander

۲ـ نه آرخوس مأموری مهم برای مدتی معین و فرمانده نیروی دریائی وداورکل حوزهٔ بحری خود ودارای اختیار اعلام جنگ بوده ونظم وامنیت دریارا درحوزهٔ مأموریت خویش برعهده داشته از راهزنی جلوگیری و متهاجمین راتعقیب و مرافعات دریائی راحل وفصل میکرده است. مترجم.

برحذرداشته بود بازازدیدن این‌عده امتناع ورزید. در آن حین وحال که دورهٔ مأموریت بحری لوساندربه‌پایان رسیده بود وی دشواری‌های بسیاربرای جانشین‌خودکالیکراتید[1] باقی‌گذاشت‌که‌ازجمله‌پس‌فرستادن وجوه امدادی ایران‌بوده‌که‌به‌مصرف نرسیده بود. ازاین‌رودریادارجدید ناچارشد شخصاً روانهٔ ساردیس شود. اماکوروش بامعاذیری او را ازکار برکنارکرد.

بدین‌ترتیب او بادلخوری بسیار به **افسوس** رفت. گفته‌اند که کوروش بعداً جیرهٔ افرادرا با هدایائی نزداو فرستاد ولی او جیره را دریافت وهدایارا مسترد کرد. آن‌گاه کوروش از حکومت اسپارت خواستارشدکه لوساندر را مجدداًمقام‌فرماندهی‌دهد وچون این‌پیشنهاد برخلاف قواعد دریاداری بود لوساندر، معاون امیرالبحر **آراگوس** تعیین گردید اما آراگوس فقط ظاهراً عنوان فرماندهی کل‌را داشته چون تمام اختیارات دردست‌خود لوساندر بوده‌است.

هنوز چندی ازاین‌جریان‌نگذشته‌بود که‌کوروش بواسطهٔوصول خبراحتضار پدرش‌به‌دربار ایران‌رفت. بنابرشرحی‌که در کتاب **هلنیکا**[2] مندرج‌است آن‌احضار بهانه‌ای بیش نبوده‌است ودلیل واقعی‌آن‌عملیات خودسرانه‌ای‌بودکه داریوش حمل بربی‌اعتنائی وتوهین نموده‌بود.قبل ازآنکه کوروش سفر خودرا آغازکند لوساندر دوست‌او باردیگر به خدمت‌آمد ومبلغ هنگفتی دریافت‌کرد.

پلوتارك می‌نویسد کوروش لوساندررا معاون خود قرار داده و

۱ـ Callicratides

۲ـ Helenika نوشتهٔ گزنفون

عایدات بلادرا دراختیار اوگذاشت و وعده‌های کلان داد آن‌گاه عازم دربار پدرشد وتیسافرن‌را که تااین‌زمان ازدوستان‌خود می‌پنداشت و همچنین سیصدنفر پیاده‌نظام سنگین اسلحهٔ یونانی‌را به‌منزلهٔ گارد همراه‌ببرد . چندی بعد درسال ۴۰۴ ق. م داریوش درگذشت. شاهزادهٔ بلندپروازآرزوی احرازتخت پادشاهی‌را درسرداشت، ومادرش پریزاد نیز کوروش‌را که‌فرزند محبوبش‌بود دراین‌قصد وخیال تشویق‌میکرد. اما مراد کوروش حاصل نشد زیرا برادرش آرساك که مسن‌تر بود جانشین پدر وبه اردشیرشاه ملقب گشت. ازقرار معلوم الکبیادس به راز قلبی کوروش دراحراز مقام پادشاهی ایران پی‌برده‌بود ودر صدد افتاد ازطریق ساتراپ نشین فرنه‌باز به دربار برود و نقشهٔ محرمانهٔ کوروش‌را به‌عرض شاه برساند . اما فرنه‌بازکه خود برآن‌سر بود که این‌خبر سری‌را بپادشاه‌برساند وکسب تقرب و افتخارکند الکبیادس‌را که نزداو پناهنده میزیست به‌قتل رسانید ، هرچند که این موضوع علت واقعی قتل نبوده‌است . باری فرنه‌باز قصد توطئهٔ کوروش را بشاه اطلاع‌داد. تردیدی‌نیست‌که‌تیسافرن‌هم پادشاه‌را نسبت‌به‌برادرش بدگمان کرده‌بود . گزنفون وحتی کنزیاس این‌نسبت‌را بهتانی محسوب‌داشته‌اند. اما پلوتارك می‌نویسدکه کوروش درحین اجرای مراسم تاج گذاری برادر خود درمعبد پاسارگاد ، قصد نابودی اورا داشته وآن توطئه به وسیلهٔ تیسافرن کشف وکوروش دستگیرشد. بنابر قول ژوستن اورا به زنجیر طلاکشیدند وهنگامی‌که برای اعدامش می‌بردند مادر نومید بازوان درگردن فرزند دلبند انداخت وبه‌شیون وزاری پرداخت وبا زحمت بسیارتوانست فرمان عفوش‌را بگیرد وحتی‌مقررشد کوروش به

ساتراپ‌نشین‌خود بازگردد .

کوروش درحالی‌که به‌ظاهر آرام می‌نمود ولی‌درباطن‌تکانی‌شدید خورده بود به‌آسیای صغیربازگشت ودرصدد برآمد برادر خود پادشاه را خام وبا ارسال گزارش‌های بنده‌واراورا اغفال کند، دراین اقدامات نیزمادرش اورا همراهی‌میکرد. پس‌کوروش درخفا به‌تعقیب نقشه خود پرداخت‌وجهد فراوان‌می‌نمودکه بوسیله بخشندگی ورفتار بزرگوارانه یارانی دورخود جمع‌کند. لشکریانش‌هم اورا بسیار دوست میداشتند، کوروش‌آنهارا درزدوخورد با **پی‌سی‌ها** و **می‌سی‌ها** (دوقوم سرکش‌آسیای صغیر) درکار جنگاوری ورزیده ساخت وازآن پس‌هم آشکارا نسبت به‌تیسافرن رفتار خصومت وتنفر نشان میداد. شهرهای ساحلی یونیه (یونانی‌نشین اناطولی)که قبلا فرمانبردارتیسافرن بودندطرف اورارها وجانب‌کوروش‌رااختیارکردندفقط ناحیهٔ میلتوس(میلطیه)باقی‌مانده‌بود.

اهالی آنجا نیزرفتاری تهدیدآمیز داشتند و میخواستند مثل سایرین ازکوروش طرفداری‌کنند. در نتیجه تیسافرن به‌آنجا لشکر کشیده عده‌ای ازاهالی‌را به‌قتل‌رسانید وباقی‌راهم ازدیار خود طردکرد.

کوروش ازمطرودین استقبال نمود وعده‌ای فراهم ساخته از راه دریا وخشکی به‌محاصرهٔ میلتوس پرداخت وبه‌سایر شهرهای یونانی نشین‌هم فرمان فرستادکه‌حتی‌الامکان داوطلبانی برای لشکراوفراهم سازند تا درقبال خیالات خصومت‌آمیز تیسافرن‌آمادهٔ پیکارشود.

به‌همین دلیل وبهانه نیزسوفانتوس استیمفالی[1] وسقراط آخنی[2] فراری راکه مهمانش بودند به‌یاری و گردآوری سپاه دعوت کرد واز

۱و۲ــ ولایات آسیای صغیر

شهنشاه خواست که بلاد یونیه را به‌او واگذار کند چون برای شهریار تفاوتی نمی‌کرد که مالیات آن نواحی را چه کسی جمع و تقدیم کند. اردشیرشاه از اختلاف و نقاربین تیسافرن و برادر خود نگرانی نداشت بلکه خشنود می‌نمود که دوساتراپ باهم کشمکش دارند. در آن گیرودار موجبی نیز فراهم شد که کوروش ازدوست دیگر خود پروکزنوس اهل بئوسی[1] درگردآوری قوا استمداد کند، چون میسی ها که همسایگان مزاحم سامان جنوبی قلمرو او بودند پیوسته فتنه می‌کرده‌اند. کوروش یاری مهمان دیگر خود اریستی‌پوس اهل لاریسا (درنسالی) را نیز که با مردم شهرودیار خود اختلاف پیدا کرده بود تأمین نمود و به‌جای پرداخت جیرهٔ ۴٫۰۰۰ نفرهمراهانش وجه‌شش ماه را به‌او داد و آن چهار برابر مبلغی بوده‌که خود اریستی پوس تقاضا کرده‌بود اما درضمن خواستارشد که بدون اطلاع او با هموطنان خود سازشی نکند.

غیورترین همکار کوروش کلئارخوس نام بود که ازطرف حکومت اسپارت به‌بیزانتیوم (روم شرقی) اعزام شده بود ولی بواسطهٔ نافرمانی ازدستورثانوی حکومت خودمحکوم بمرگ گردید. اودرآغازسال ۴۰۱ ق.م نزدشاهزاده جوان گریخت وکوروش ده‌هزاردریك[2] به اوداد. با این مبلغ او نفرات چریك تهیه وبرضد تراکیها درآسیای صغیرجنگ کردو چون اقدامش بسود شهرهای یونانی درحوزهٔ هلس‌پونت (داردانل) بود آنها نیزکمك مالی به‌اودادند. ازاین رومقامات دولتی محظورات بیشتری برای کلئارخوس پیش نیاوردند، زیرا وقتی که درآغازسال ۴۰۱ ق.م کوروش

۱ــ ولایتی درآسیای صغیر

۲ــ سکهٔ عهد هخامنشی به روایتی منسوب به داریوش اول.م

هیأتی به‌اسپارت فرستاد واز آنها قشونی برای‌جنگ برضد برادرخود خواست کلئارخوس محرمانه به اسپارتها پیغام داد که حتی‌المقدور از کوروش حمایت‌نمایند. آنها نیز به‌دریادارجزیرهٔ سامس[1] خبرفرستادند که با۳۵کشتی به‌یاری‌کوروش حرکت‌کند پس این ناوه' نیز به‌نیروی بحری‌کوروش پیوستند.

وقتی‌کوروش‌دریافت‌که‌تدارکاتش‌به‌اندازهٔ وافی وکافی است‌قسمت عمدهٔ سپاهیان‌خود را به ساردیس فراخواند و چنین وانمود کرد که پی‌سی ها قصد جنگ‌دارند. این قول گزنفون است که در کتاب خود (لشکرکشی کوروش) نقل می‌کند اما دیودور کرتی می‌نویسد که سرکوبی‌کیلیکیه وپیسیه را عنوان‌کرده بود.

هنوزکوروش حرکت نکرده بود که تیسافرن بدخواه با ۵۰۰ سوارشتابان به‌دربارایران‌رفت تاپادشاه را ازتجهیزات دامنه‌داربرادرش خبردارکرده باشد. دراوایل سال ۴۰۱ ق.م انبوه لشکریان کوروش از ساردیس روانه شدند ولی تاریخ قطعی عزیمت قابل تخمین نیست. گزنفون ظاهراً به‌وجهی قابل اعتماد نه‌فقط تمام ایستگاههای بین راه راکه مهم می‌نمود ثبت وضبط‌کرده بلکه فواصل بین‌منازل را نیزغالباً بنابرفرسنگ قیدوتعداد روزهائی‌راکه قشون‌کوروش درهر منزل‌ایست واستراحت‌کرده بودند یادکرده است. ازاین‌رومی‌توان بنابراظهارات‌او روزعزیمت از ساردیس‌را تا روزی‌که پیکارقاطع (درکوناکسا) واقع‌شد ۸۴ روزدرحال حرکت‌و۹۶روزدرحال استراحت محسوب‌داشت‌که‌جمعاً ۱۸۰روزمی‌شود. اما اینکه حتی دربعضی منابع‌علمی نوشته‌اند که‌آن لشکرکشی از۹مارس (اسفند)آغازوسوم سپتامبر(شهریور) خاتمه‌یافته

۱ـ Samos واقع در دریای اژه.م

مورد تأیید نیست وگفتار گزنفون راجع به‌روزها و مراحل راه و نام ایستگاهها بیشتردرخوراعتماد است.[۱]

بواسطهٔ کشته شدن کوروش نه فقط جنگ به نفع پادشاه بزرگ پایان یافت بلکه اصل قضیه نیزمنتفی شد. یونانی‌ها با آنکه واقعاً در آن نبرد فاتح شده بودند بوضع بغرنجی دچارشدند. پیروزی ایشان را سودی نرسانید اما یك حقیقت راآشکاروعیان ساخت که سپاه مهیب پارس دراین دوره نامی بیش نبوده است وهمین استنباط، آنان رادلخوش وتشویق نمودکه برای نجات خویشتن وبازگشت به‌وطن دوردست خود جهد وتلاش نمایند وچنانکه میدانیم با وجود رنج‌ها و موانع فراوان توانستند به‌سرزمین دوست وآشنا عقب‌نشینی کنند بدون‌اینکه تلفات سنگین داده باشند.

این بود سرنوشت کوروش که چنانکه گزنفون نوشته است بنا بررأی وقضاوت تمام‌کسانی‌که اورا می‌شناخته‌اند ازلحاظ روش ومنش شاهی تالی‌کوروش بزرگ‌بوده واگر به‌پادشاهی میرسیده بدون تردید شهریاری بس برازنده می‌شده است. رویهمرفته پسر جوان‌تر داریوش (نوتوس) مردی نیرومند وصاحب‌وجودی والاتراز دیگران بوده است اوازاوان‌جوانی درفن سلحشوری سرآمد ودراسب سواری ماهر و در میدان شکاریا عرصهٔ رزم نه‌فقط دلیر و شجاع بلکه بسیارهم بی‌باك بوده است.دربرخورد باکسانی‌که طالب‌دوستی و یاری ایشان بود اثر

۱ــ درسال ۱۸۴۱ هیأتی ازطرف انجمن سلطنتی جغرافیائی انگلستان بریاست‌سرهنگ چزنی (Chesney)ازهمان خط‌سیری که‌یونانیان در بازگشت، به‌رهبری گزنفون رفته بودند عبور کرد وکتابی هم تحت همین عنوان درنیمهٔ دوم قرن‌نوزدهم درلندن انتشار یافت. مترجم

نافذی نشان می‌داد نسبت‌بدوستان بخشندگی وخوبی میکرد وکمترین نیکی آنها را قدرمی‌شناخت. این‌ها صفات وسیرتی بود که در صورت احرازتخت وتاج‌پادشاهی‌اورا نیك به‌کارمی‌آمد. علاوه براین مزایاوی اعتقادی سرشاروشاید هم بی‌اندازه دربارهٔ ارزش وجودی خویش‌داشته وچنانکه پلوتارك می‌نویسد درنامه‌ای به‌اسپارتها نوشته بود«دروجود خود قلبی عمیق‌تراز برادرخویش دارد» بعلاوه به‌فلسفه وعلم سحرکه‌در ایران باستان رواج داشته‌آشنا ودرمی‌گساری توانا و بیشتراز برادرش نیرومند بوده است.

کوروش اعلام داشته بودکه حاضراست همهٔ دارائی وثروت خود را به **لوساندر** بدهد وبه خاطراو ازتمام زر وسیم شاهی دست بردارد. به‌نفرات‌چریك‌یونانی همراه‌خود وعده داده بود به‌آنهاکه پیاده بیایند اسب خواهد داد وآنان‌که سواره وارد شوندارابه خواهند داشت، اگر کشتزاردارند ده‌خواهدداد واگرده دارند شهرخواهند یافت‌وبه‌سربازان فقط مزد نخواهد پرداخت بلکه قدرو ارزش خدمت هرکس را بعد از نبردخواهد شناخت. پیش‌ازآغازشدن نبردکوناکسا (درده‌فرسخی‌شمال بابل) نگرانی‌کوروش ازآن‌جهت نبودکه شهرودیاربه‌اندازهٔ‌کافی برای یاران‌خود نداشته است بلکه‌نگرانی‌داشت‌که به‌مقدار کافی دوستان و یارانی جهت احرازمقامات ومناصب ندارد. اوبتمام افرادچریك‌یونانی سکهٔ طلاوعده‌کرده بود. همچنین به‌ثبوت پیوست‌که هرکس به‌اودست یاری میداد ویا برعکس درصدد صدمه‌ای برمی‌آمد به‌وجهی بارزمورد تلافی وجبران ویا بازخواست واقع میگردید. در خطهٔ فرمانروائی او قانون‌کاملا مجرا بوده چنانکه افراد بی‌آزار بدون هیچ‌گونه ناراحتی

درهرکوی وبرزنی رفت وآمد می‌کردند.

ازقرارمعلوم کوروش دلبستگی تام به‌جلوهٔ طبیعت داشته، کاخ‌های وی درساردیس وسلانه بوسیلهٔ پارکهای زیبا احاطه شده بود. می‌گویند نقشهٔ باغ کاخ ساردیس را شخصاً کشید ودرختان آنجا را بدست خود کاشت. کوروش متأهل نشده بوداما درحین این لشکرکشی دو زن زیباروی یونانی را همراه داشت، جوان‌تر اهل میلت بود، نامش نامعلوم. این بانوهنگام دستبرد قشون شاهی به‌اردوگاه کوروش چالاک به‌چادر گارد یونانی گریخت. اما مسن‌تر که اهل فوسه[1] بودکوروش اوراسپازیا می‌نامید. وی بدست دشمن افتاد وتحویل حرمسرای شاهی شدوبطوری که پلوتارک می‌نویسد بعداً این بانوعامل معصومی در سقوط داریوش (سوم) بزرگترین پسر اردشیر دوم گردید. بعلاوه رفت و آمد ملکهٔ کیلیکیه به‌اردوگاه‌کوروش انگیزهٔ شایعاتی‌شده بود وهمه‌میدانسته‌اند که‌کوروش محبوب مادرش پریزاد بوده است.

هیچ‌یك ازافرادخاندان‌هخامنشی عامل‌این‌همه ارتباط‌ونزدیکی بین دوجهان ایرانی ویونانی نشده بود وهیچ‌کدام از آنها نیز به‌این اندازه درمیان یونانیان‌طرفداروستاینده نداشته است. ازاین‌رواگر نبرد کوناکسا نتیجهٔ معکوس نمی‌داشت وفتح باکوروش شده بودچه دوستی وروابط دامنه‌داری‌که بین دوقوم ایرانی‌ویونانی پی‌ریزی نمی‌شده‌است.

۱ــ ولایتی درآسیای‌صغیر.م

لشکرکشی کوروش

بخش ۱

داریوش (دوم) وپریساتیس (پریزاد) دو پسرداشتند، بزرگتر اردشیروکوچك‌کوروش نام داشت. روزی‌که داریوش دربستر بیماری افتاد وچنین می‌نمودکه دوران زندگی‌اش سرآمده است هردوفرزندرا فراخواند. اردشیردرمقرپدرحاضربود اماکوروش در ساتراپ‌نشین خود (ساردیس) میزیست. اوفرماندهی تمام نیروهای شاهی را که مرکز آن درکاستولوس[1] بوده برعهده داشته. بنابراین‌کوروش روانهٔ دربار پدرشد وتیسافرن را ندیم‌واربا سیصد نفراز سربازان سنگین اسلحهٔ یونانی به‌سرکردگی‌کزنیاس[2] اهل پارهاسیا[3] همراه برد.[4] بعداز وفات داریوش[5] اردشیر[6] برتخت پادشاهی جلوس‌کرد. تیسافرن[7] ناروا کوروش را متهم ساخته بودکه برضد برادرخود نقشهٔ توطئه داشته است . اردشیر این

۱ــ ناحیهٔ غربی‌آسیای صغیر.

۲ــ Xenias

۳ــ شهری درجنوب غربی‌آرکادیا.

۴ــ دراین موقع‌کوروش فقط سیصد نفر یونانی تحت فرمان خودداشت.

۵ ــ دارایا داریوش دوم ملقب به نوتوس ازسال۴۲۳ تا ۴۰۴ قبل ازمیلاد که کوروش دوم ازساردیس به‌بابل لشکرکشید پادشاهی‌کرد.

۶ــ اردشیردوم ملقب به‌منه‌من (خوش حافظه) ازسال ۴۰۵ ق.م پادشاهی‌خودرا آغاز نمود وگفته‌اند ۴۶ سال سلطنت ونود سال عمرکرد.

۷ــ ازسرداران اردشیروبرادرملکهٔ او بوده است.م

اتهام را باورکرد وامر به‌دستگیری کوروش داد وقصدکشتن او را داشت ولی مادرش تضرع بسیاروشفاعت کرد ودر نتیجه کوروش به‌محل حکومت خود بازگشت. اوبعدازآنکه با این کیفیت یعنی رهائی از خطر مرگ و نجات ازغضب برادربه‌آسیای صغیر بازآمد عزم خویش را جزم نمودکه دیگردرچنگ اردشیر گرفتار نشود وحتی جای اورا برتخت پادشاهی بگیرد. دراین کاراولاازحمایت مادر خود پریزاد برخوردار بود زیرا ملکه کوروش را ازفرزنددیگر، که شاه شده بود بیشتردوست میداشت. بعلاوه کسانی که ازدرباریان وبزرگان پارس نزد او می‌آمده‌اند چنان مورد نوازش ومهربانی قرار می‌گرفتندکه دربازگشت نسبت به‌کوروش بیشتراز برادر پادشاهش علاقه‌مند می‌شده‌اند. ازطرف دیگر کوروش توجه بسیارداشت که چریك‌های بیگانه‌که درخدمتش بودند سربازانی ورزیده ونسبت به‌او وفادار گردند وسرانجام نیزلشکر یونانی خودرا محرمانه وبی‌سروصدا جمع‌وجورکرد تا حتی‌الامکان پادشاه راغافلگیر کند. سپس به‌ترتیب ذیل به‌جمع‌آوری سپاه خویش پرداخت؛ نخست به‌سرکردهٔ تمام پادگانهاکه درشهرهای مختلف‌داشت فرمانی فرستاد تا سربازانی راکه ازجنگ **پلوپونس** بازآمده بودند وازمیان آنهابهترین را به‌صورت داوطلب نام‌نویسی کنند وچنین وانمود شودکه تیسافرن مقاصد شومی برضدشهرهای ایشان‌دارد. درواقع بلادیونی (یونانی‌نشین آسیای صغیر) اهدای شاهانه اصلاً تابع تیسافرن بودند اما درآن هنگام تمام‌آنها غیرازناحیهٔ **میلتوس** سرکشی نموده به‌کوروش‌پیوستند.

اهالی میلتوس نیز برآن سربودندکه جانب کوروش رااختیار کنند، اما تیسافرن زود ازنقشهٔ آنها آگاه‌شد، عده‌ای ازایشان‌را به‌قتل

رسانید وبقیه راهم ازشهر و دیار خود طرد کـرد. کوروش بی‌درنگ مطرودین‌را زیرحمایت خویش قرارداد وازآنها لشکری‌فراهم ساخت وخود میلتوس‌را از راه خشکی ودریا محاصره وسعی‌نمود آوارگان را به‌شهرهای‌آنها بازگرداند وخود این‌موضوع نیزدستاویزی برای‌گرد-آوردن قشون اوگردید.

درعین‌حال او به‌پادشاه پیغام فرستادکه حکومت شهرهای‌یونیه به‌جای‌آنکه دردست تیسافرن باشد جزوقلمرو بـرادرشاه شود. دراین زمینه مادر کوروش تشریك مساعی می‌نمود وخود این‌امر موجب شد که پادشاه ازقصد توطئه برادرخویش غفلت نموده تصورکند که صـرف کردن وجوه و جمع‌آوری قوا ازطرف کوروش بدان سبب بوده‌که او باتیسافرن اختلاف ونقار داشته‌است. درنتیجه ازاین‌بابت بهیچ وجـه نگران نشد بلکه خوشوقت بودکه‌آن دونفر باهـم کشمکش دارند. بعلاوه خرسندی خاطرداشت‌که کوروش مالیات‌آن شهرهائی را مرتباً برای پادشاه می‌فرستاده‌که به‌حوزهٔ حکومت تیسافرن تعلق‌داشته‌است.

لشکردیگری درخرسونس که مقابل اپیدوس[1] واقع‌است‌به‌شرح ذیل‌برای اوفراهم میگردید کلارخوس[2]که پناهنده‌ای اسپارتی بود در حین برخوردی‌که باکوروش داشته مورد تحسین وتوجه او واقع شده بود وکوروش‌هزاردریک[3] به‌اوداد. کلارخوس بااین مبلغ به‌جمع‌آوری

۱- Epidus ۲- Clearchus

۳- دریك سکهٔ زر ایرانی ، بعضی‌ها نوشته‌اند این اسم از نام داریوش اول مشتق‌گردیده است. سیصد دریك برابر یك تالان یعنی ۶۴۳ لیره بوده است بنابراین کوروش‌معادل ۸۱۲۵ لیره به‌کله‌آرخوس داده بود. م

قوا پرداخت وناحیهٔ خرسونس‌را پایگاه سپاه خود ساخت وازآنجا برضد تراکی‌ها که در طرف دیگر هلس‌پونت (داردانل) مستقر بودند جنگی‌راه انداخت وبدین‌وسیله به‌یاری یونانی‌های مقیم‌حوزهٔ اروپائی هلس پونت که ازناحیهٔ‌تراکیهای همسایهٔ‌خود دچار تعدی‌بودند شتافت ازاین‌رو شهرهای مجاور داردانل به طیب خاطر برای تقویت لشکر **کلارخوس** پول فرستادند.پس این لشکر هم درخفابرای منظورکوروش آمادهٔ کار می‌شد.

ازطرف دیگر، **اریستی پوس** اهل تسالی که از دوستان کوروش بوده چون ازناحیهٔ رقیبان سیاسی خویش‌در موطن خودتحت فشارقرار گرفته بود نزدکوروش آمده ازاوجیرهٔ دوهزار چریك را که زیردست خود داشت خواستارگردید واطمینان دادکه بدان وسیله بهتر از عهدهٔ مخالفین برخواهدآمد. کوروش مبلغ شش ماه جیرهٔچهار هزار نفررا به‌او پرداخته خواهش کرد که بدون مشورت وی با دشمنان خویش سازشی نکند.ازاین‌رو نیروی متمرکز در **تسالی** هم پنهانی برای‌یاری کوروش آماده می‌گردید. سپس کوروش به **پروکزنوس** اهل‌بئوسی که ازدوستانش‌بوده دستور دادکه آنچه مقدور بوده‌است سربازان داوطلب برای او جمع وعنوان کندکه میخواهد برضد **پی‌سی‌ها** [1] لشکرکشی کند زیرا چنانکه اظهار میداشته، آنها در حوزهٔ حکومت او رفتاری فتنه انگیز داشته‌اند . وی همچنین **سوفن‌توس** [2] اهل استیمفالی [3] وسقراط اهل‌آخن [4] راکه هر دو از دوستانش بودند فرمان داد با

۱ــ اقوام سرکش درقسمت غربی آسیای صغیر.

۲ــ Sophentous این سردارهم شرحی درباب‌لشکرکشی کوروش‌جوان‌نوشته بودکه بعداًمفقود شده است .

۳و۴ ـ دو شهر قدیم درآسیای صغیر.

عده‌ای هرچه بیشتر به‌او ملحق شوند که با دستیاری آوارگان میلطی برعلیه تیسافرن‌قصد پیکار دارند. همهٔ‌این‌سرکاران دراجرای‌دستورات کوروش آمادهٔ‌کارشدند.

بخش ۲

چون برای لشکرکشی کوروش ازکرانهٔدریا به‌حدود کوهستانی داخلی فصل مساعد (بهار) فرارسید او بهانه‌ای که راجع به‌اقدام خود عنوان کرد این‌بود که میخواسته است **پی‌سی‌ها** را از قلمرو خـودش بیرون‌کند ودر ظاهر نیز به‌قصدجنگ با آنها از میان اقوام بیگانه و یونانی‌ها قشون فراهم کرده بود. درهمان موقع به کلارخـوس دستور فرستاد که با همهٔ قوای تحت‌فرمان خود به‌اوملحق شود و به‌اریستی‌پوس [1] نیز دستور داد که با دشمنان هموطن خـویش سازش نموده آنچه لشکر فراهم‌داشته است‌نزد اوگسیل دارد وبه **کزنیاس** آرکادی که از طرف او فرماندهی چریك‌های آن شهر را داشته پیامی فرستاد تا تمام نفرات خودرا همراه بیاورد وفقط عده ای را که بـرای حفاظت قلاع لازم بودند باقی گذارد و به‌همین ترتیب به‌عده‌ای که میلتوس [2] را درمحاصره‌داشتند و نیز به‌پناهندگان‌میلطی تأکید کرد که‌واردجنگ شوند وبه‌آنها وعده‌داد هرگاه در لشکرکشی خود پیروز شود تا ایشان را به خانه های خود باز نگرداند آرام نخواهد نشست. آنها نیز بـا خشنودی تمام حرفش را اطاعت نمودند زیرا که به‌او اعتمادداشتند و مسلح خود را در **سارد** به‌او معرفی کردند. سپس کزنیاس بالشکریان چندین شهرکه به سلاح سنگین مجهز و چهار هزار نفر بـودند وارد

۱- Aristippus ۲- Miltus

سارد[1] گردید. پروکزنوس هم به‌اتفاق هزار وپانصد نفردارای اسلحهٔ سبك‌درآنجا بود. سوفن‌توس باهزار نفرمجهز به‌اسلحهٔ‌سنگین‌وسقراط آخنی با پانصد نفر وپازیون اهل‌مگاری نیز باصد نفر سرباز سنگین اسلحه وسیصدنفرسبك اسلحه وباسپرداران خود وارد شد.این سرکردهٔ آخری وسقراط آخنی نفراتی همراه داشتند که در محاصرهٔ میلتوس هم شرکت کرده‌بودند. همهٔ این دسته‌ها در ساردیس به لشکر کوروش پیوستند.

درآن گیرودار تیسافرن متوجه این تدارکات مفصل شد وپی‌برد که جمع‌آوری قوا از طرف کوروش دامنه‌دارتر از آن بوده که برای سرکوبی پی‌سی‌ها لازم باشد. ازین‌رو با پانصد سوار شتابان به حضور پادشاه رفت. وقتی که اردشیر از زبان تیسافرن شرح لشکر آرائی کوروش را شنید به‌جمع‌آوری وسایل مقابله و دفاع پرداخت.

در این هنگام کوروش با سپاهیانی که اشاره نمودم از ساردیس براه افتاد واز میان لیدیه (لودیه) سه منزل پیش رفت مسافتی بالغ‌بر بیست‌ودو فرسنگ وتاساحل رودخانهٔ ماندر آمد. عرض این‌رودخانه درحدود دویست پابود وبوسیلهٔ قایق بر آن پلی ساخته بودند. بعد از عبور کردن ازاین رودخانه اوازمیان‌سرزمین فریگیه یك منزل یعنی مسافتی در حدود هشت فرسنگ پیشروی کرد وبه کلوسه[2] رسید که شهری مسکون ووسیع ومرفه بشمار میرفته درآنجاهفت روز درنگ

۱ــ سارد درکنار رودخانهٔ پاکتول ساتراپ نشین آسیای صغیر بوده ونوشته‌اند که‌لشگرکشی کوروش درماه آوریل (اردیبهشت) شروع شده وشش ماه طول کشیده‌بود. م

۲ــ Colossae

کرد ومنون اهل تسالی با هزار سرباز سنگین اسلحه وپانصد نفرسبك اسلحه‌به‌او پیوست .بعد سه‌منزل بیست فرسنگ جلورفت وبه **سلانه**[۱] شهری آبادپروسعت و خوش‌نعمت در فریگیه واردشد. کوروش دراین محل‌کاخی داشت وباغی وسیع پراز حیوانات وحشی و عادتش این‌بود که به‌منظور ورزش وتمرین دادن اسب‌های خود در آنجا سواره شکار کند. رود خانهٔ ماندر در میان این پارك جاری است سرچشمهٔ آن در همان حوالی است وخود رود از وسط شهر سلانه جریان دارد. دراین جا قصر بزرگی متعلق به‌شاه بزرگ (یونانیان پادشاه ایران را چنین خطاب میکرده‌اند) واقع است که بسیار مستحکم است وآن بر دامنهٔ کوه **آکروپلیس** مشرف به رودخانهٔ **مارسیاس** قرار دارد . این رودخانه ازمیان شهر عبور نموده به‌ماندر داخل می‌شود پهنای آن بیست وپنج پاست .

روایتی حاکی است‌که درآنجا **آپولو** وقتی‌که **مارسیاس**[۲] را در مسابقهٔ چیره‌دستی در موسیقی شکست داده بود پوستش را کنده‌در غار آویزان‌کرد. سرچشمه نیز همانجا است و به همین جهت آنرا رودخانهٔ مارسیاس نامیده‌اند و می گفته‌اند که‌در همین محل خشیارشا بعد از شکست خوردن در نبرد معروف **سالامیس** در حین عقب‌نشینی قصری راکه نام‌بردم وهمچنین‌دژ مستحکم سلانه را بنا نهاد. دراین‌جا کوروش‌سی‌روز ماند و**کلارخوس** پناهندهٔ اسپارتی با هزار سربازسنگین

۱– Celanae ۲– Marsias نوازندهٔ فریگی، او بقدری به مهارت خود در موسیقی مغرور بود که آپولو خدای موسیقی و خداوندگار بربط را به مبارزه طلبید.این افسانه حاکی از کیفیت ازبین رفتن فلوت و اختیار کردن بربط در یونان است .

اسلحه وهشتصد نفر سبك اسلحه اهل تراکیه ودویست نفر کماندار کرتی وارد شدند.

درضمن **سوزیس** اهل سیراکوز با سیصد نفر سرباز سنگین اسلحه و **آجیاس** آرکادی نیز با هزار سرباز سنگین سلاح وارد شد. کوروش در آنجا از سپاهیان سان دید وقتی که تعداد یونانی‌ها را شمارش کردند معلوم‌شد یازده‌هزار نفر سنگین اسلحه ودر حدود دو-هزار سربازسبك‌اسلحه بودند[1] سپس اودومنزل دیگرپیش‌رفت، مسافتی در حدود ده فرسنگ تابه شهر **پلتا**[2] که مسکون و آباد بوده رسید و سه روز درآنجا توقف نمود. در این مدت **کزنیاس** آرکادی جشنی به-افتخار **زاوش** (زئوس)پروردگار بزرگ‌با مراسم قربانی وشکاربرگزار کرد وجوایز طلا نصیب برندگان‌شد.خود کوروش هم جزو تماشاگران بود. ازآنجا دومنزل دیگر دوازده فرسنگ رفتند و به‌شهر آبادان سرامون ـ آگورا[3] (بازار مصالح فروشی) رسیدند وآن سرراه میسیا[4] آخرین شهرفریگیه است. از این جا او سه‌منزل دیگر سی فرسنگ پیش رفت وبه **کستروپدیون**[5] آمد شهری آباد و پنج روزآنجا درنگ نمود. دراین موقع بیش‌از سه‌ماه جیرهٔ چریکها عقب‌افتاده بودونفرات پیوسته به‌قرارگاه اورفته مطالبهٔ وجه میکردند. کوروش نیز وعده‌های امیدبخش می‌داد ولی‌آشکارانگران می‌نمود، چون وقتی‌که پول‌فراهم

۱ـ گزنفون موضوع را بطورکلی قیدکرده‌مقصودش همه نوع سربازان باسلاح سبك بودند. بنا بر رقمی که قبلا ذکر شده بود شمارهٔ واقعی ۱۰۶۰۰ نفر و ۲۳۰۰ نفر هم بااسلحه سبك بودند. ۲ـ Peltae ۳ـ Ceramon Agora

۴ـ Myssia ۵ـ Caystrus

داشت پرداخت حقوق سربازان معمولا به‌تعویق نمی‌افتاد.

دراین موقع **اپیاکسا**[1] زن‌سینه‌زیس[2] پادشاه کیلیکیه وارد شده به‌ملاقات کوروش رفت‌و گفته‌اند این بانو مبلغ هنگفتی برای او پول آورده بود. باری درهمین گیرودار کوروش چهار ماه حقوق عقب‌افتادهٔ سربازان راتأدیه‌کرد. ملکه کیلیکیه دستهٔ نگهبان کیلیکی را همراه داشت وشایع بود که کوروش با اوروابطی خاص داشته.

ازآنجا د ومنزل دیگر ده فرسنگ راه پیمود وبه شهرآباد **تیمبریوم**[3] رسید. دراین‌جا کنارجاده چشمه‌سارمعروف **میداس**واقع‌بوده که بنابرروایت، میداس پادشاه فریگیهانیم خدای جنگل را بوسیلهٔ نوشابه‌ای‌آمیخته ازشراب وآب‌همین‌چشمه‌مست ودستگیر ساخت. از آن‌جا باز دومنزل ده‌فرسنگ تا، **تیریوم**[4] شهری‌آبادان رفت وسه روز درآن‌جا توقف کرد.

می‌گویند دراین محل ملکهٔ کیلیکی‌ها ازکوروش خواست تا قشون خودرا به‌اوتماشا دهدکه عین‌مطلوب خودکوروش بود. بنابراین ازلشکریونانی وچریك‌های بیگانه‌سانی درجلگه ترتیب داد وفرمود که یونانی‌ها صف‌آرائی‌کنندبه‌همان قسمی که بنابررسم درمیدان‌نبرد میکردند. هرفرماندهی‌گروه خودرا آرایش نظامی‌داد. پس‌قشون را به‌عمق چهارستون‌آراستند. **منون**[5] وعدهٔ او جناح راست‌را اشغال‌کردند کلارخوس ونفراتش‌جناح‌چپ، سرداران دیگرهم قسمت‌میانه‌راتشکیل

۱- Epyaxa ۲- Synnesis

۳- Thymbrium نزدیك آق شهرفعلی ترکیه ۴- Tyaraeium

۵- Menon

دادند.

کوروش ابتدا سربازان بیگانه را بازدیدکرد. این‌عده باسواران خود به‌صورت انبوه وپیادگان‌هم به‌صورت دسته‌بندی حرکت کردند. آن‌گاه لشکر یونانی‌را مورد بازدید قرارداد به‌این‌ترتیب‌که سوار بر-ارابه ازکنارآنها گذشت درحالی‌که ملکهٔ کیلیکی‌ها نیز درگردونه‌ای صحنه‌را تماشا میکرد. یونانی‌ها همه‌کلاه خود برنز برسرداشتند با پیش‌بند سرخ‌تیره فام وبازره وسپرهای بی‌غلاف. وقتی‌که اوازجلوآنها گذشت ارابهٔ‌خودرا درمقابل ستون‌سنگین‌وسط متوقف‌ساخت وترجمان خودرا نزد فرماندهان یونانی‌فرستاد وفرمان داد سلاح دردست همگی به‌حرکت درآیند. فرماندهان این فرمان‌را به‌سربازان خود ابلاغ کردند. وقتی‌که صدای طبل‌برآمدآنها اسلحه به دست حمله‌را آغاز کردند. وسرعت حرکت‌نفرات زیاد وزیادتر شد وسرانجام با فریادی دست‌جمعی همهٔ‌لشکریان به‌سوی اردوگاه به‌حالت دو افتادند افراد بیگانه (چریك‌های غیریونانی) ازاین‌حرکت‌آنها سخت دچار وحشت شدند. ملکهٔ‌کیلیکیه درگردونهٔ خودراه فراراختیارکرد وافرادی‌که در بازار سرگرم خریدبودند[1] جنس‌را نهاده بگریختند وخود یونانی‌ها باشلیك خنده به‌اردوگاه رسیدند. دراین‌حال ملکهٔ کیلیکی‌ها ازظاهر آراسته ونظم لشکر یونانی تمجید بسیارکرد. کوروش نیزاز مشاهدهٔ وحشتی‌که دراثر حرکت یونانی‌ها درمیان چریك‌های بیگانه افتاده بوده نیك مسرورگشت.

۱ــ قشون یونانی بار وبنه همراه نداشتند بلکه مایحتاج خود را ازفروشندگان که همراه قشون بودند خریداری میکردند.

ازآنجا هم سه‌منزل دیگر بیست فرسنگ پیش رفتند وبه‌ایکونیوم رسیدند[۱] که‌آخرین شهرفریگیه‌بود وسه‌روز درآنجاماندند. کوروش سپس ازمیان سرزمین **لیاکونیه** پنج منزل، سی‌فرسنگ راه پیمود دراین‌محل اوبه‌این عنوان‌که سرزمین دشمن است یونانی‌ها را فرمان تاراج‌داد. ازهمین‌جا نیزملکه‌کیلیکی‌ها رااز راهی‌کوتاه روانهٔ کشورخود ساخت ودسته‌ای ازلشکر منون راکه خوداو فرماندهی آنها را داشت همراه ملکه فرستاد. کوروش بابقیهٔ لشکربه **کاپادوکیه** رسید وچهارمنزل، بیست وپنج فرسنگ طی‌طریق نموده به‌**دانا**[۲] وارد شدکه شهری باوفورنعمت وآبادبود. دراین‌جا سه‌روز درنگ‌کرد ودرآن‌مدت کوروش یکی‌از پارسیان را به‌نام **مگافرنس** که امتیازبرتن کردن جامهٔ ارغوانی شاهانه‌داشته[۳] وشخصی‌دیگر ازاعیان پارس‌را فرمان قتل‌داد و اشاره نمودکه‌آنها برضد اوقصد توطئه داشته‌اند. ازآنجا آماده ورود به‌سرزمین **کیلیکیه** شدندکه درآن‌هنگام جاده‌ای ارابه رو باشیب تند داشت وبرای لشکری درحین‌عبور اگر به‌مانعی برمی‌خوردند وضع بسیاردشواری ممکن بود پیش‌آید ودر واقع چنانکه خبرداده بودند **سینه‌زیس** که درارتفاعات موضع‌گرفته بود این دربند را زیرنظرداشت[۴].

۱ــ با عبور کردن ازحدود فریگیه‌کوروش منطقهٔ ساتراپ‌نشین‌خود را پشت سر گذاشته بود.

۲ــ Dana یا Tyana

۳ــ این جامه در دربار ایران نشانهٔ مزیت و افتخار بوده است.

۴ــ کوروش‌ازاسپارتها تقاضاکرد به‌همان‌قسمی‌که او ایشانرا درجنگ باآتنی‌ها یاری‌کرده بود اینك هنگام نیکی وتلافی است از این روکمك اسپارتها نسبت به او در جواب آن تقاضا بود.

بنابراین کوروش یك روز درجلگه توقف نمود ولی روز بعد قاصدی فراآمد وراجع به سینه زیس خبردادکه اواز ارتفاعات پائین آمده است زیرااطلاع داده بودند لشکر منون ازهمان سمت کوهستان که وی درآنجا بوده واردکیلیکیه شد. بعلاوه به او خبر رسیده بودکه کشتی‌های متعلق به اسپارتها وهمچنین متعلق به خودکوروش از ایونی به فرماندهی تامس به طرف کیلیکیه درحرکت بودند. باری کوروش ازراه کوهستانی بالارفت بدون آنکه به مانعی برخوردکند واز آنجا اردوگاه کیلیکی‌ها راکه مشغول پاسداری بودند تماشاکرد. وی سپس به طرف جلگه‌ای پهناور وزیبا پائین آمدآنجا آب فراوان، درختان بسیاروشراب سرشارداشت.

دراین محل درخت کنجد و محصول ارزن وگندم وذرت بحدوفور بود وازیك سو تاسوی دیگر وازیك کرانهٔ دریا تا طرف دیگر بوسیلهٔ رشته‌های عظیم وبلند جبال احاطه شده بود. پس از فرودآمدن به این نقطه، درجلگه چهار منزل یابیست وپنج فرسنگ پیش رفت وبه تارسوس[1] شهری بزرگ وآباد در کیلیکیه رسید. درآنجا قصر سینه‌زیس پادشاه کیلیکیه واقع است وازمیان شهر رودخانه‌ای جاری است، به نام سیدنوس که دوپلترا (هرپلترا درحدود ۱۰۰پا ـ م) عرض دارد. سکنهٔ آنجا شهر را رهاکرده همراه سینه‌زیس به قلاع کوهستانی گریخته بودند وهمهٔ آنها مگرفقط میخانه داران که همانجا ماندند، بعلاوه کسانی نیز که در سولی و ایسوس[2] درکرانهٔ دریا سکونت داشتند. درآن حین وحال

۱ـ Tarsus زادگاه پل ازحواریون برطبق افسانه تارسوس بوسیلهٔ Perseus پسرستارهٔ مشتری بنا شده بود.

۲ـ Issus یا اسکندرون فعلی به‌عنوان محل یکی از درخشان‌ترین فتوحات اسکندر بزرگ (۳۳۳ق . م) مشهوراست. م

اپیاگسازن سینه‌زیس پنج‌روز قبل‌از ورودکوروش به تارسوس آمد ولی درضمن عبورش ازکوهستان به طرف جلگه دو دسته از لشکر منون معدوم شدند. بعضی‌هاگفته بودند کیلیکی‌ها آنها راکه به‌کار غاتگری مختصری دست‌درازکرده بودند قطعه قطعه کردند.

روایت دیگراین بودکه‌آن‌عده جا مانده ونتوانسته بودند بقیهٔ لشکریا جاده‌را پیداکنند وبواسطهٔ سرگردانی تلف‌شدند. بهرحال‌آنها صدنفرسنگین‌اسلحه (هوپ‌لایت) بودند. هنگامی‌که باقی‌لشکرمنون به‌تارسوس رسیدند، چون ازتلف‌شدن همقطاران‌خود سخت عصبانی‌شده بودند نه‌فقط شهررا بکلی غارت‌کردند بلکه به‌کاخ‌های‌آن نیز دستبرد زدند.

خودکوروش وقتی‌که‌به‌تارسوس‌آمد چندبارسینه زیس‌را به‌حضور خواند اما او جواب داد که هیچ گاه خویشتن را دردام قوی‌تر از خود نیانداخته بوده است وحالانیزچنین‌کاری نخواهدکرد. باری‌زنش اورا ترغیب‌کرد وپس‌از تحصیل تضمین ملاقات اتفاق افتاد. سرانجام کوروش هدایائی‌نیزبه‌اودادکه‌در دربارشاهی نشانهٔ‌افتخار[1] بشمارمیرود، یعنی اسبی‌بادهنهٔ‌زرین وگردن‌بند ودستبندی طلاوخنجری‌طلائی‌وجامهٔ پارسی. بعلاوه‌قول‌دادکه دیگردرسرزمین اوغارتی واقع نخواهد شد و بردگانی را هم‌که دستگیرشده‌اند اگرخود پیش‌آیند می‌توانندتحویل بگیرند.

۱ــ این‌گونه بخشش ها خاص پادشاهان ایران بوده‌کوروش هم‌اکنون‌با آداب شاهانه رفتار میکرده است .

بخش ۳

کوروش بـا سپاهیان خودبیست روزدر تارسوس ماند زیرا کـه سربازان ازپیشروی بیشتری امتناع نمودند چون بدگمان‌شده‌بودندکه درلشکرکشی برضدشاه شرکت‌دارند و اظهار میداشتند که برای چنان منظوری اجیرنشده بودند. کلارخوس اولین فرمانده‌ای بود که درصدد برآمد افراد خود را قهراً حرکت‌دهد. اماآنها،او وحیوانات باربرش‌را درحین‌عزیمت‌سنگسارکردندودرهمان مورد چیزی نمانده بودکه خود کلارخوس ازضربات سنگ‌کشته شود وچون‌دریافت‌که با زور کاری از پیش‌نخواهد رفت لشکرخود راگردآورده نخست در مقابل‌آنها مدتی گریست درحالی‌که افرادش باحیرت ودرعین‌سکوت نگاهش‌میکردند، آن‌گاه به‌شرح ذیل‌بیاناتی‌کرد:

«همقطاران من، ازاین‌وضع‌فلاکت‌بارم حیرتی نداشته باشیدزیرا که‌کوروش نسبت به‌من محبت ومهربانی بسیارکرده است ونه فقط مرا که ازوطنم طرد شده‌بودم باانواع وسایل نوازش و احترام نمود بلکه ده‌هزاردریك هم داد. من‌آن پول‌را خرج مصارف شخصی نکرده‌ام یادر راه عیش وخوشی‌ام صرف‌نشده است بلکه‌خرج شماهاکرده‌ام. ابتدا با تراکی‌ها به‌جنگ‌پرداختم وبه‌خاطریونان وبا یاری‌خود شماکسانی را که میخواسته‌اند یونانیهای مقیم آن حدود را از املاك خود محروم

سازند تنبیه وازناحیهٔ خرسونس بیرون‌کردم. سپس وقتی‌که‌کوروش ما را به‌یاری‌طلبید من شما را همراه‌آورده‌ام تا اگرخدمت وکاری‌ازناحیهٔ من درحق‌اوساخته باشد درازای‌یاری‌ومحبتی‌که از اودیده بودم درمقام تلافی برآیم. حال‌شما قصد همراهی‌بامرا ندارید‌ازین‌روچنین‌می‌نماید که باید یا شما را رهاکنم وشخصاً به‌خدمت‌ودوستی‌اوادامه دهم یابه‌او نارو بزنم وباشما بمانم وخودم‌نیزسرگردانم‌که‌کدام شق را باید اختیار کنم. ولی بهرحال جانب شمارا رها نخواهم‌کرد وسپس هرگرفتاری‌که پیش‌آید راه بردباری‌پیشه خواهم ساخت زیرا شما مرا هموطن ویاور وهمدست هستید،باشما درهرکجا باشم عزواحترام‌خواهم داشت درحالی که بدون‌شما نه‌بدرد دوستانم خواهم‌خورد ونه‌ازعهدهٔ دشمن برخواهم آمد. بنابراین مطمئن باشید هرجا شما بروید من نیزبا شما خواهم آمد.» این بوداظهارات‌او که سربازان‌نه‌فقط‌افرادخود اوبلکه‌سایرین هم چون شنیدند مقصد ایشان مقرپادشاه نیست تمکین نمودند وبیش ازدوهزارنفرازسربازان‌کزنیاس‌وپازیون نیزسلاح وبارخود را برداشته‌به اردوگاه‌کلارخوس درآمدند. اماکوروش‌که ازاین‌بابت ناراحت ونگران شده بود چندبار دنبال‌کلارخوس‌فرستاد واوازرفتن امتناع ورزید ولی بدون اطلاع سربازان قاصدی نزد کوروش فرستاده خبردادکه جای نگرانی‌نیست وکارها به‌نحومطلوب برگزارخواهد شد وبه‌کوروش‌حالی کردکه بازهم دنبال اوبفرستد اگرچه وی‌ازرفتن ابا نماید.

پس‌ازآن‌کلارخوس نفرات خویش‌را فراخواند خواه آنهائی را که با اوآمده بودند ویاافرادی‌که به‌اردوگاهش پیوسته بودند وبه‌آنها چنین‌خطاب نمود:

«همقطاران من، تردیدی نیست‌که روابط‌کوروش با ما درست بر همان‌پایه وقراری‌خواهد بودکه روابط خودما بااوست به‌عبارت دیگر ما دیگرسربازان مزدوراوبشمارنمیرویم چون ازاطاعتش امتناع‌داریم وبه‌همین منوال اوهم دیگرضامن مزد وجیرهٔ ما نخواهد بود ومعلوم است‌که اورفتارما را نسبت به‌خودناروا می‌شمارد چون با آنکه مرتباً دنبال من می‌فرستد من ازملاقاتش امتناع دارم. هرچندکه دلیل عمدهٔ آن شرمندگی خودمن است زیرا چنانکه باید وشاید ازعهدهٔ تلافی نیکی‌های او برنیامده‌ام بعلاوه ازترس اینست‌که مبادا دراثر رفتار ناهنجاری‌که نسبت‌به‌اوکرده‌ام امربه‌دستگیری ومجازاتم دهد. ازین‌رو به‌عقیدهٔ من‌وقت سستی واهمال‌نیست ونبایستی ازصلاح‌کارخویش‌غفلت کنیم. باید دروضع وحال‌فعلی درپی‌رستگاری خود باشیم وتا وقتی‌دچار این‌وضع وحالیم‌باید مصون‌ترین راه را درپیش‌گیریم واگرهم لازم‌باشد که بازگردیم بدانیم چگونه درعین سلامت مراجعت‌کنیم وازکجا باید آذوقه فراهم‌سازیم زیراکه‌بدون‌خوراك نه‌وجود هیچ‌سرداری‌به‌کارآید ونه‌خدمت هیچ‌سرباز، فراموش نکنید اگرکوروش سرلطف داشته‌باشد دوست بسیارمغتنمی‌است وهرگاه ازراه خصومت درآید بدترین‌دشمن‌ها است. بعلاوه او لشکریان سواره وپیاده و نیروی بحری دارد و چون اردوگاه ما ازمقراوچندان دورنیست می‌توانیم خودبه‌رأی‌العین‌ملاحظه کنیم پس‌وقت‌آن است‌که بهترین راه را هدف‌خویش قراردهیم» با این کلمات اوبه‌گفتارخود خاتمه‌داد.

آن‌گاه چندنفردیگربه‌صحبت برخاستند بعضی از آنها، محض بیان‌نظریاتی‌که خودداشتندولی بعض‌دیگربنابر ترغیب‌کلارخوس برپا

خاستند تا مشکلات ومحظوراتی‌راکه درصورت جدا شدن از کوروش دچارمی‌گردیدند واضح سازند. یکی‌ازمیان‌آن عده‌که‌گویا درمراجعت به‌یونان‌عجلهٔ‌فراوان‌داشت‌اظهارکرد:«اولااگر کلارخوس درحین‌بازگشت علاقه‌ای به‌فرماندهی آنها نداشته باشد ناچار باید فرماندهٔ دیگری برگزینند بعلاوه‌آذوقهٔ خودرا ازفروشگاهی‌که در گروه بیگانه‌هاست خریداری‌کنند.سپس اسباب‌سفرخودراآماده‌نموده ازکوروش‌درخواست نمایندکه به‌عزم بازگشت‌کشتی دراختیارایشان بگذارد وراهنمابه‌آنها بدهد تا ازمیان سرزمین‌آشنا ومساعد بگذرند واگر، اوازدادن‌راهنما دریغ‌نماید بی‌درنگ به‌صورت‌دسته‌های‌رزمی درآیند ونقاط کوهستانی را فوری تصرف‌کنند تاهم ازکارکوروش جلوگیری‌شده‌باشد وهم‌به‌موقع مانع مزاحمت‌کیلیکی‌هاشوند. اودرخاتمه اظهارداشت‌که عدهٔ کافی از کیلیکی‌ها را اسیرومقدارکافی ازاموال غارت شدهٔ ایشان‌راهم‌دراختیار داریم.» این‌بودگفته‌های ناطق مزبور، بعداز اوکلارخوس فقط به‌اظهار مطلب ذیل اکتفا نمود: «البته‌کسی درمیان‌شما این‌خیال را در سرخود راه‌نخواهد داد که من‌شاید فرماندهی چنین‌گروهی را برعهده بگیرم زیرا دلایل بسیاردرامتناع‌ازچنین‌کاری دارم‌و بهتراست شخص‌دیگری را فرماندهٔ‌خود درنظربگیرید، ومن باتمام قوا ازاواطاعت‌خواهم‌کردتا به‌شما ثابت شودکه بیشترازهرکس دیگری‌سراطاعت دارم.» وقتی‌که‌او کلامش راتمام‌کرد شخصی دیگربرخاسته به‌سستی وبی‌مایگی‌گفتارآن سخنرانی‌که‌گفته‌بود ازکوروش‌کشتی‌بخواهند اشاره نموده‌گفت‌ازحرف اوچنین‌استنباط‌می‌شودکه‌گویاخودکوروش‌هم‌قصدبازگشت داردوحماقت آن رفتاری راگوشزد نمودکه ازشخصی‌که درصدد تباهی کارش هستند

راهنما توقع نمایند ودرواقع اگر به‌راهنمای اعزامی کوروش اعتمادشود آیا مثل این نیست که ازاو بخواهند ازجانب ایشان ارتفاعات اطراف را هم اشغال کند؟ من که درکشتی‌هائی که او بدهد سوار نخواهم شد چون جای نگرانی است کشتی‌های خویش ومارا باهم غرق کند وازپیروی راهنما نیز که او بدهد ترسان خواهم بود و نگران از آن که مارا به‌مقصدی برساند که فرارازآنجامقدور نباشد. ولی اگر نظرم راپرسند خواهم گفت بهتراست بی‌رضایت وبدون اطلاع کوروش ازاین‌جا برویم هرچندکه چنین‌چیزی هم امکان‌پذیر نیست. به‌عقیدهٔ من پیشنهادهائی که کرده‌اند پاك ابلهانه‌است برعکس بایـد نفراتـی شایسته همراه **کله‌آرخوس** نزد کوروش فرستاد واستفسارکرد ازما چه‌خدمت وکاری انتظاردارد. اگر نقشهٔ او استخدام چریك برای استفاده ازآنها مانند موارد پیشین است گمان می‌کنم باید ازاوپیروی کنیم وخودرا جبون‌ترازعناصرقبلی نشان ندهیم واگرخدمت وکاری که درنظردارد مهم‌تروخطرناك تروپرزحمت‌تراز کارهای سابق است باید به‌اواطلاع دادکه متناسباًاجروپاداش کافی بدهدکه موجب‌رضایت خاطروتشویق مادریاری اوشود و گرنه درخواست ما را اجابت واجازه صادرکندکه درعین‌صلح وصفا به‌خانه‌های خود بازگردیم وبدین‌ترتیب اگرازاوپیروی کنیم به‌صورت دوست وحامی جان‌نثارخواهیم بود و اگر هم مراجعت کنیم ازخطر مصون. بعلاوه پیشنهاد می‌کنم نمایندگان ما نتیجهٔ مذاکره وجواب اورا به‌ما اطلاع دهند سپس موضوع را بررسی کنیم.»

این‌طرح مورد تصدیق قرارگرفت ونمایندگانی برگزیده همراه کلارخوس فرستادند وقرارشدمطلبی که مورد درخواست لشکریان‌بوده

است ازکوروش استفسار شود. اوجـواب فرستادکـه رقیب و دشمن او آبروگماس کناررودخانهٔ فرات که درمسافت دوازده فرسخی واقع است سنگرگرفته است وگفت این لشکرکشی برضدآن عنصرپلید استاگر اوذرآنجا باشد تنبیه ومجازاتش خواهدکرد واگرفرارکرده بـاشد در همانجا اصل موضوع را مورد رسیدگی قرارخواهد داد. نمایندگان‌این جواب را به‌سربازان ابلاغ‌کردندوایشان باآنکه بازسوءظن داشتندکه کوروش‌آنها را برضد پادشاه‌حرکت داده است صلاح‌را در پیروی از او دانستند امامزد بیشتری‌خواستند.کوروش وعده‌داد نیمی اضافه‌برآنچه دریافت‌میداشته‌اند به‌آنان بدهد یعنی‌روزی‌عوض‌یك دریك یك دریك ونیم به‌هرنفرپرداخت‌کندوراجع‌به‌وجوداین‌سوءظن‌که وی‌برضدشاه‌قصد لشکرکشی دارد درآن مورد لااقل آشکارا مطلبی اظهار نشده بود.

بخش ٤

سپس دو منزل یعنی ده فرسنگ ازآنجا دور شد تا به‌رود خانهٔ **پساروس**[1] رسیدکه عرض آن‌سه پلتروم بود واز این جا یك‌منزل پنج فرسنگ پیش رفت وبه‌رودخانهٔ **پیراموس** آمدکه یك استاد(۵۸۲ پا انگلیسی)عرض داشت وازآنجاباز دومنزل پانزده فرسنگ‌راه‌پیمود وبه **ایسوس**وارد شد که‌آخرین شهر کیلیکیه است و آن برساحل دریا واقع‌وشهری وسیع‌وآباداست ودراین‌جا سه‌روز درنگ کردندوکشتی‌ها از **پلوپونس** برای بازدیدکردن‌کوروش واردشدند. تعداد آنها سی‌وپنج فروند بود و **پیتاگوراس** اسپارتی فرماندهٔ آنها بود. این‌کشتی‌ها از افزوس(افسوس) تا ایسوس بوسیلهٔ **تامس**مصری هدایت شده بودند. او فرماندهی دستهٔ دیگری ازکشتی‌ها راکه بیست‌وپنج فروند ومتعلق به کوروش بوده برعهده‌داشت که همان‌کشتی‌هائی است که تامس هنگامی که باتیسافرن روابط حسنه داشت بوسیلهٔ‌آنها **میلتوس** رامحاصره‌کرده بود. درمبارزهٔ بین تیسافرن‌وکوروش اوجانب شاهزادهٔ جوان را گرفت. **خریسوفوس** اسپارتی نیز باهمین دسته کشتی‌ها بدستور کوروش وارد شده بود وهفتصدسرباز سنگین اسلحه همراه داشت‌او درلشکرکوروش کماکان فرماندهی عدهٔ مزبور راعهده‌دار بود.کشتی‌ها برساحل ، درکنار

۱ــ آدانا فعلی در ترکیه. م

خیمه‌گاه کوروش‌لنگر انداخته بودند و باز در همین ایسوس بوده که سربازهای یونانی که درخدمت **آبروکماس** وجمعاً چهارصدنفرسنگین اسلحه بودند بعد ازرها کردن اردوی آبروکماس به‌لشکر کوروش پیوستند. بنابراین آنها نیز درلشکرکشی کوروش‌برضد اردشیرشاه‌وارد شدند.

ازاین محل‌کوروش یك منزل پنج فرسنگ پیش رفت وبه دروازه‌های بین‌کیلیکیه وسوریه‌آمد. این‌دروازه[1] شامل دورشته دیوار درطرفین‌بود دیواری‌که درطرف کیلیکیه‌قرار داشت درتصرف **سینه‌زیس** وپادگان‌کیلیکی‌ها بود ولی دیوار دیگر که دورترواقع بوده می‌گفتند دردست قشون پادشاه‌است.

درفاصلهٔ بین دو حصار رودخانه‌ای به‌نام **کارموس** قرار داشته که پهنای‌آن یك پلتروم بوده وسراسر مسافت‌ازیك‌سردیوارتا دیواردیگر سه استادیابود وعبور ازآن بهیچ وجه امکان نداشت زیرا که تنگه‌ای باریك بود ودیوارها تا دریا امتداد داشت‌وبرفراز تنگه هم‌گردنه‌های سنگی هولناکی واقع شده بود. بعلاوه بردیوارها برج ساخته بودند و بمناسبت وجود همین محظورات‌عبورازآنجا بودکه‌کوروش ناوگان‌خود رااحضار کرده بود تا بتواند سربازان سنگین اسلحهٔ خویش رابوسیلهٔ کشتی ازآن حدود عبور دهد واگر هم دشمن به‌نگهبانی دروازهٔسوریه گمارده‌شده‌باشد نیروی‌کافی‌برای‌چیرگی براو فراهم‌باشد. این عین قصد وخیالی‌بوده‌که کوروش به‌آبروکماس نسبت‌میداد چون اولشکرانبوهی زیر فرمان خود آماده داشته ولی آبروکماس چنین اقدامی نکرد و

۱ــ اکنون آنجا راکولاك بغاز می‌نامند .م

همین‌که شنید کوروش به‌کیلیکیه رسیده راه خود را درفنقیه منحرف وبه‌طرف‌اردوگاه شاهی‌عزیمت نمودوچنانکه گفته‌اند باسیصد هزارنفر به‌قشون‌پادشاه پیوست.

ازآنجاکوروش یك‌منزل پنج فرسنگ تا میریاندوس پیش‌رفت. این محل اقامتگاه فنیقی‌ها، برساحل دریا واقع ومرکز دادوستد بودو کشتی‌های تجارتی بسیار درکرانهٔ دریا متوقف بودند. دراین‌جا کوروش هفت‌روزماند. کزنیاس آرکادی و پازیون مکاری‌برکشتی سوار واشیاء قیمتی‌خود را درآن‌بار وازراه‌دریا فرار اختیارکردند. بعضی‌ها گفته‌اند که‌آن دوبنا برحس حقد و حسادت به‌آن کارپرداخته بودند، زیرا که سربازان آنها به‌اردوگاه کلارخوس پیوسته بودند. ازاین رو آن‌دونفر درصدد برآمدندکه بجای رفتن تا پایتخت شاه به‌وطن خود بازگردند. کوروش‌به‌کلارخوس اجازه داد که‌آن عده را دردستهٔ خود نگاه دارد. بعدازآنکه این‌دونفر ناپدید شدند شایع شدکه‌کوروش باکشتی‌جنگی به‌تعاقب‌آنهاپرداخته است. عده‌ای‌آرزو میکردند که‌آن‌دونفردستگیر شوند زیرا چنانکه میگفته‌اند افرادی جبون بودند و بعضی‌ها نیز از امکان‌گرفتاری آنها بیم‌ونگرانی داشتند.

ولی کوروش فرماندهان را جمع وبه‌آنها چنین اظهار کرد : «کزنیاس وپازیون‌مارا گذاشته ورفته‌اند امابايد مطمئن‌باشندکه رهائی ازچنگ من‌کارآسانی‌نیست واگرچه مخفیانه حرکت کرده‌اند باز میدانم ازکدام راه وباچه‌سرعتی‌رفته‌اند زیراکه من رزم‌ناوها دراختیار دارم‌که قادرند کشتی‌آنها رابدام اندازند. اما به‌حق خدایان سوگندکه در صدد تعاقب‌آنها برنخواهم‌آمد تاکسی این بدنامی‌را بزمن وارد

نسازدکه تاوقتی افراد نسبت‌به‌من یاری وهمراهی‌دارند باآنها لطف و ارفاق دارم‌وهمینکه‌کسی خواست خدمت مرا رهاکند اورا دستگیر و آزار ویا اموالش‌را ضبط‌می‌کنم. نه، من‌مانع رفتن‌آنها نخواهم‌شدولی باید بدانند که رفتارآنها نسبت به‌ما بدتراز رفتارما نسبت به‌ایشان بوده‌است.

محض‌رفع شبهه وتردید مـن زنان وفرزندان آنهـار ا درشهر تراس (درکاریه ـ م) زیرنظر دارم اماخانوادهٔ‌آنها راهم‌گرفتار نخواهم کردبلکه‌نزدشوهران‌وپدران‌ایشان‌به‌مناسبت‌خدمات‌ممتازی‌که‌سابق در حق‌من‌کرده‌اند خواهم‌فرستاد.» این‌اظهارات اوبودکه دستهٔ یونانی‌حتی آنهاکه ازاقدام لشکرکشی‌کوروش مأیوس وناراضی بودند بعدازآنکه این سخنان بزرگوارانهٔ شاهزاده جوان را شنیدندآنها نیزبا رضایت و اشتیاق بیشتری درلشکر اوباقی ماندند.

بعداز این‌پیش‌آمد کوروش چهارمنزل بیست‌فرسنگ دیگرراه پیمود تا به‌رودخانهٔ چالوس [1] رسیدکـه یك پلتریوم پهنا دارد وپراز ماهی درشت واهلی‌است. اهل سوریه این‌نوع ماهی را مظهرخـدایان می‌شمارند واجازه نمی‌دهند کسی به‌آنهاآسیب برساند کبوتران [2] هم وضع مشابهی درآنجا دارند. دهکده‌ای‌که درآنجا اردوگاه ترتیب داده بودند به‌پریساتیس (پریزاد مادرکوروش) تعلق‌داشته [3] وپادشاه به‌عنوان

۱ـ در نزدیکی شهر حلب جاری است . م

۲ـ بنا بر افسانه ربةالنوع سوریه Dercet صورت ماهـی داشته و دخترش سمیرامیس بشکل کبوتر .

۳ـ املاك پریزاد مرحمتی پادشاه و آن رسمی ایرانی بوده که شهریار به ملکه یا افراد محبوب کشور ملك و زمین اعطاء میکرده است .م

حلقه بها به‌او اهدا کرده بود. ازآنجا کوروش پنج‌منزل سی‌فرسنگ راه پیمود وبه‌سرچشمهٔ رودخانهٔ **درداس** رسیدکه یك‌پلتریوم پهنا دارد. دراین‌جا قصر **بلسیز**[1] آخرین فرمانروای سوریه واقع است با پارکی بسیاروسیع‌وخیلی‌زیباکه محصولات هرفصلی‌را فراهم دارد. ولی‌کوروش آن‌پارك‌را قطعه قطعه کرد وکاخ راآتش‌زد. اوازآن‌جا سه‌منزل دیگر پانزده فرسنگ پیش‌رفت وبه رودخانهٔ فرات رسیدکه عرض‌آن چهار استادیاست. درساحل رودخانه شهری‌آباد وپهناوربنام **چاپساکوس** واقع بوده دراین‌جا کوروش پنج‌روز ماند. اوفرماندهان یونانی‌را فراخواند وبه‌آنها اعلام داشت‌که‌بابل‌مقصد اوست وبرضد پادشاه عزم پیکار داردو دستورداد‌که‌این‌موضوع‌به‌سربازان‌نیزابلاغ وسعی‌شودکه‌آنهابه‌پیشروی ترغیب شوند. سپس فرماندهان جلسه‌ای ترتیب دادند واین خبر را اعلان‌کردند. درنتیجه سربازان نسبت به‌فرماندهان خود خشمگین شدند واظهار داشتندکه ایشان ازمدتها پیش موضوع را میدانسته‌اند ولی ازسربازان مکتوم داشته‌اند. باری‌آنها ازپیشروی بیشتر امتناع نمودند مگرآنکه مبلغی دریافت دارند[2] به‌همان قسم‌که افرادی که همراه‌کوروش هنگام دیدار پدرش رفته‌بودند وجهی دریافت کردند. هرچند درآن موقع نبردی درکارنبود بلکه فقط کوروش را درحین عزیمت به‌نزدپدر درالتزام رکاب بودند. این‌اخبار را فرماندهان به کوروش‌گزارش دادند واوقول دادکه درورود به‌بابل به‌هرکدام پنج‌مینا

۱– Belesys

۲– لشکریان مثل‌مورد **تارسوس** مزد بیشتری نمیخواسته‌اند بلکه طالب‌بخشش مخصوص بودند.

نقره[1] ومزدکامل آنها را نیزبدهد تاافراد ایونی ـ یونیه[2] به‌خانه‌های خود بازگردند بااین‌قول وقرار قسمت عمدهٔ لشکر یونانی ترغیب و تسلیم شدند.

اما منون پیش‌ازاینکه آشکارشود بقیهٔ‌لشکر چه‌رفتاری‌می‌کنند وبه‌عبارت دیگرآیا همراه کوروش میروند یانه، نفرات خودرا گرد ـ آورده به‌آنها چنین‌خطاب نمود :

« سربازان‌من، اگربه حرفم‌گوش فرادهید بدون‌خطر ویازحمت بیشتر ازسایرسربازان مورد تکریم واحترام‌کوروش واقع خواهید شد اما پیشنهادم چیست؟ درحال حاضر کوروش ازیونانی‌ها تقاضا داردکه بااو برضدپادشاه به‌میدان نبردبروند ازین‌رو پیشنهاد من‌اینست‌قبل‌از آنکه دیگر لشکریان پاسخ خودرا باستحضار کوروش برسانند شما از رودخانهٔ فرات به‌آن‌طرف عبورکنید زیرااگرآنها موافقت کنندکه دنبال اوبروند قدر واعتبار این تصمیم ایشان متعلق‌به‌شما خواهد بود چون‌شما پیشقدم شده‌اید وکوروش نه‌فقط ازشما ممنون خواهد شد و شمارا جدی‌ترین طرفداران خودبشمار خواهدآورد بلکه اواین رفتار شمارا بی‌اجر وپاداش نخواهدگذاشت وخوب‌هم میداند چگونه‌خدمت افرادرا منظور دارد. ازطرف دیگراگر سایرین تصمیم بگیرندکه به میل‌او رفتارنکنندآن‌گاه ناگزیرهمهٔما باهم بازخواهیم گشت ولی‌فقط

۱ـ میناتیك معادل تقریباً ۸ دلار ارزش داشته شاید منظورکوروش درآن‌مورد مینا ایرانی بوده‌که از میناتیك ربعی‌گران‌تر بوده است .

۲ـ رسم این بودکه چریك‌ها در خاتمهٔ‌جنگ به خرج خود تا خانه‌های‌خویش میرفته‌اند و از این بابت پولی دریافت نمی‌داشته‌اند .

شما بوده‌ایدکه راه اطاعت پیموده‌اید و دراین صورت شمارا نه‌تنها به کارهای سبك پاسداری خواهدگماشت بلکه مزیت سردسته‌گی خواهد داد ومن‌که ازدوستان کوروش‌هستم میدانم‌آنچه دلخواه‌تان باشدبدست اونصیب خواهید یافت».

با شنیدن این کلمات نفراتش متقاعد و آمادهٔ حرکت شدند وپیش‌از اینکه دیگران جواب خودرا اظهار دارند آنها از رودخانه عبورکردند. هنگامی‌که‌کوروش شنیدآن عده ازرودخانه‌گذشتندبسیار مسرورشد و**گلوس** را نزداین‌لشکر فرستاده چنین‌پیام داد : «سربازان عزیز، امروزفرماندهی‌شما بامن‌است اماروزی خواهدآمدکه من‌فرمان شمارا خواهم‌شنود وگرنه نام‌کوروش برمن‌حرام‌باد.» ازین‌رو سربازان منون بسیارامیدوار وآرزومند شدندکه کوروش‌کامیاب شود. گفته‌اند کوروش برای‌خود منون نیزهدایائی نفیس فرستاد. پس‌ازاین جریان کوروش از رودخانه‌گذشت وباقی‌لشکر نیزتانفرآخر ازاوپیروی‌کردند ودرحین‌عبور احدی نیزبالاتر ازکمرخیس‌نشد. اهالی **چاپساگوس** نقل می‌کرده‌اند هیچ‌گاه رودخانه‌به‌آن‌آسانی‌پیاده قابل‌عبور نبوده‌است‌وفقط باقایق ازآن‌جا امکان عبور بوده‌که همهٔ‌آنها راهم آبروکماس سوزانده بود. اوکه زودتر ازکوروش به‌آنجا واردشده بود برای جلوگیری از عبورشاهزاده قایق‌هارا ازبین‌برد، پس‌چنین‌می‌نمودکه مشیت‌خداوندی نیزدرکاربوده ورودخانه‌آشکارا خودرا ازجلوقدوم کوروش‌کنار کشیده بود یعنی پادشاهی اوخواست خداست . آن‌گاه او از میان سرزمین سوریه نه‌منزل پنجاه فرسنگ پیش رفت وبه رودخانهٔ هبور[1] رسیدند

۱- Haubur

درآنجا دهات متعددی بامزارع گندم وشراب سرشار وجودداشته است. سه روز دراین محل درنگ نموده خواربار کافی برای لشکر فراهم ساختند.

بخش ۵

اوسپس ازمیان عربستان پیش رفت درحالی که رودخانهٔ فرات درسمت راستش قرارداشته وپنج منزل ازسرزمین خشك و بیابان عبور کردند. دراین حدود همه‌جا صحاری بی‌انتها بود و مثل دریا هموار می‌نمود وپرازافسنتین به‌صورت‌بوته یا مثل‌نی‌وخوشبو بود. درخت‌هیچ وجودنداشت اما همه‌قسم حیوانات وحشی ازآن‌جمله‌گورخروشتر مرغ وهمچنین غزال.سواران‌گاهی‌این حیوانات را تعقیب وشکار میکردند، گورخرها وقتی‌که تعقیب می‌شدند سریع میدویدند وباز می‌ایستادند، چون تندترازاسب میدوند وهروقت‌که اسبها نزدیك می‌رسیده‌اند باز آنها به‌حرکت درمی‌آمده‌اند ازین‌روبه‌دام انداختن آنها غیر ممکن می‌نمود مگرآنکه‌سوارکاربین‌راه درنگ‌وبا اسب تازه‌نفسی حیوان را دنبال‌میکرد.گوشت این شکارها مثل‌آهوست حتی نرم‌تر ولی هیچ‌کس نتوانسته بود شترمرغی شکارکند وهرسواری‌که دنبال این‌کار میرفت منصرف می‌گردید زیراکه این‌حیوان بواسطهٔ پروازمسافت‌کلی‌ازسوار کاردورمی‌شده یعنی نه‌فقط باپا بلکه ازبالهای خود نیزاستفاده‌ودرهوا کشتی‌وارسیرمی‌کرده است. غزال را می‌توان شکارکرد بشرط‌آنکه‌در آغازتعقیب با سرعت‌کافی ازدنبالش بروند زیرا که این حیوان فقط مسافت محدودی‌قدرت‌فراردارد ومثل کبك‌زودخسته می‌شود.گوشت‌آن

بسیارلذیذاست. آنها ازاین ناحیه نیزعبور نموده به‌رودخانهٔ مسکاس که یك پلتروم عرض آنست رسیدند. درآنجا وسط بیابان شهری بزرگ به نام کورسوت بوده که رودخانهٔ مزبورآنراکاملا احاطه‌کرده بود. دراین سه محل سه‌روزماندندومایحتاج لشکررا تأمین‌کردند سپس کوروش‌سیزده منزل منطقه‌ای بیابانی‌راکه درحدودنود فرسنگ بود پیمود، رودخانهٔ فرات همواره درطرف راست‌لشکرواقع‌بوده وبه‌شهرپی‌له[1] رسیدند.

طی این‌راه‌طولانی تعدادزیادی ازحیوانات باربردراثرگرسنگی تلف‌شدندزیراعلیق نایاب‌بودودرواقع هیچ‌گونه نهال‌ونبات وجودنداشت چون سرزمینی خشك وخالی بود، افرادی‌که دراین نواحی میزیستند وسیلهٔ زندگی خودرا ازراه‌تهیه‌سنگ درکرانه‌های رودخانه وحمل‌آن به‌بابل‌فراهم‌می‌ساختند وجنس‌را درآنجافروخته‌آذوقه می‌خریدند.در مورداشکریان نیزباید افزودکه خواربارآنها پاك‌تمام شده بود وجنس قابل‌خرید وجودنداشت مگرهمان مقداری‌که در فروشگاه وابسته به چریك‌های بیگانه‌درلشکرکوروش فراهم میگردید. درآنجاآردگندم وجوراپانزده‌برابرقیمت‌بازارآن‌فروش می‌کردندازین‌روبیشترخوراکی سربازان ازگوشت شده‌بود[2] کوروش‌درنواحی‌صحرائی‌منازل سفررابسیار طولانی قرارمیداد تابه‌آب‌تازه یاعلیق‌برسند.

یك‌بارکه به‌تنگهٔ باریك‌پرگل رسیده بودند چون ارابه‌ها آسان امکان‌عبورنداشتندکوروش به‌اتفاق‌ملازمان وبزرگزادگانی‌که‌همراهش

۱ــ Paelae = پیل

۲ــ یونانی‌های عهدگزنفون برحسب معمول کم‌گوشت مصرف میکردند از این رو آن وضع در صحرای عربستان برای ایشان دشوارتر بشمار میرفت.

بودند توقف نموده گلوس و پیگرس را دستور داد که باکمک نفرات چریك ارابه‌ها را ازدرون گل عبور دهند. ولی مشاهده نمود آن افراد بواسطهٔ خشم وتغیری که داشتند درانجام‌دادن این کار سستی می نمودند پس به سران وبزرگان پارس، همراهان خویش فرمود که درپیش راندن ارابه‌ها دستیاری کنند.

دراین حین بودکه حداعلای اطاعت و انضباط مشهود افتاد چون حضراتی که حاضر بودند بی‌درنگ جامه‌های ارغوانی خویش را ازتن درآورده درامتثال امراو تلاش وفداکاری نمودند وبا وجودالبسهٔ گرانبها وطوق وباره که درگردن وبازوداشتند یك‌باره درون گل افتاده ارابه‌ها را چست وچالاك با سرعتی که باورکردنش آسان نیست ازمعبری که شیب درازتندی داشت عبوردادند.

روی همرفته آشکار بودکه در سراسرراه کوروش تعجیل داشته است وتأخیری را جایز نمی‌دانسته مگر برسبیل ضرورت و برای تهیهٔ آذوقه یا منظورهای عمدهٔ دیگروغرضش هم این بوده که هرچه زودتر به‌مقصدرسیده باشد، پادشاه آمادگی کمتری برای زدوخورد با او خواهد داشت درصورتی که اگر برعکس آهسته پیش میرفت برادرش لشگر بیشتری فراهم می‌ساخت وبعلاوه وقتی که باغورتمام تأمل می نمود در می‌یافت قلمروپادشاه که بمناسبت وسعت خاك وکثرت سکنهٔ آن قدرتی کلان داشته بواسطهٔ دوربودن خطوط ارتباطی وپراکندگی نیروها اگر با سرعت کافی درمعرض حمله قرارگیرد طرف متهاجم امید توفیق بیشتری خواهد داشت.

درطرف دیگررودخانه فرات در امتداد همین ناحیهٔ باتلاقی ،

آبادی وسیعی به نام کارماند بود. دراین‌محل سربازان اجناسی‌خریدند و ازرودخانه به‌طریق‌ذیل عبور کردند: پوست‌هائی را که برای روپوش خیمه‌ها تهیه شده‌بود پرازکاه‌نموده سرآنها رامحکم بستند تاآب‌داخل کاه نشود وبدین‌وسیله ازرودخانه عبورودرساحل دیگراجناس وآذوقه خریداری‌کردند من جمله شرابی‌که ازدرخت‌خرما ونانی‌که ازآرد ارزن بوده چون این‌محصول درآن‌حدود به‌حدوفوروجود داشته است. دراین‌جا یکی ازسربازان‌منون ویك‌نفرهم‌ازدستهٔ‌کلارخوس باهم‌نزاعی کردند.کلارخوس باین‌دلیل‌که‌گناه باسربازمنون بوده او را به تازیانه کشید. این سربازنزد گروه خود رفته شرح ماجرا بازگفت. وقتی همقطارانش داستان را شنیدند سخت برآشفته نسبت به کلارخوس خشمگین شدند.درهمان‌روزهنگامی‌که‌کلارخوس‌درآن‌نقطه‌ازرودخانه عبوروبه‌منظورسرکشی‌فروشگاه به‌طرف دیگرساحل رفته بودوازمیان قرارگاه لشکرمنون بازمی‌گشت تا به‌اردوگاه خود برود وفقط چندنفر ملازم همراه داشت وکوروش‌هم هنوزوارد نشده بود سربازی اوراهدف تیرقرارداد. هرچند تیراین مرد به‌هدر رفت اما شخصی دیگر سنگی انداخت وبازدیگری، خلاصه عده‌ای به‌اوحمله‌کردند وکلارخوس تا اردوگاه خود فرار و نفراتش را مسلح احضار کرد و دستور داد افراد سنگین اسلحه‌درمقرخودآماده باشند وسپرهای خودرا برزانوبگیرند (تا درصورت‌لزوم به‌یاری‌اوبشتابند) درحالی‌که خودش با نفرات‌تراکی وسوارانی‌که زیاده برچهل نفردر دستهٔ خودداشت وبیشترآنها هم از اهالی تراکیه بودند راست به‌دستهٔ منون حمله کرد. نتیجه این کارش آن‌شدکه افراد مزبوروخودمنون سخت‌به‌وحشت افتاده سراسیمه‌اسلحه

برداشتند ولی عده‌ای ازایشان که از این پیش‌آمد تحریك نشده‌بودند حرکتی ننمودند. **پروکزنوس** تصادفاً دیرتر ازسایرین با افرادسنگین سلاح خود وارد صحنه‌گردیدوبی‌درنگ نفرات خودرا به میدان‌جدال انداخت‌وبا تهدید اسلحه هردو طـرف را اززد و خـورد بازداشت واز کلارخوس خواست که‌دست از پیکاربردارد. اماکلارخوس‌سخت‌برآشفته بود زیرا وقتی پروکزنوس داستان خطر سهمگین سنگسار شدنش را می‌شنید موضوع را باخونسردی تلقی نموده بود وبه او دستور داد از صحنه‌کناره‌گیری کند. درهمین حین کوروش وارد شده شرح ماجرارا شنید. اوعاجلا نیزهٔخود را برکشید وباملازمان خود به‌عجله تاحدبین طرفین درمیدان دعوا تاخت‌وچنین گفت:

کلارخوس، پروکزنوس‌وسایرافراد یونانی‌که دراین‌جا حاضرید، شما ازعواقب‌کار خود غفلت دارید چون‌وقتی که با اسلحه به‌جان هم بیفتید دشمن فوری اول مرا وآن‌گاه بدون تأخیر شما راهم قطعه‌قطعه خواهدکرد، زیرا اگر نکبت وادبار دامنگیر ما شود همین این افراد چریك بیگانه که درلشکر ما هستند سخت‌تراز قشون شاهی دمار از روزگار ما برخواهند آورد.

باشنیدن این‌کلام کلارخوس به‌راه حزم افتاد وهردو طرف عزم دست‌کشی ازنقار وبازگشت به قرارگاه خود نمودند. بعدازآن محل‌در سراسر راه پی‌درپی علایم عبور ارابه‌واسب‌دیدند.

ازظواهرکارآشکار می‌نمود که اثر پای بیش از دو هزار اسب دیده می‌شود وبه‌نظر میرسید که سواران دربین‌راه‌آنچه‌علوفه‌وعلیق‌و یا هرچه راکه قابل استفاده بشمارمیرفته می‌سوزانند. دراین گیرودار

بودکه **ارونتاس** پارسی که با پادشاه قرابت داشت‌ودرفن وکارجنگاوری یکی ازپارسیان‌ممتاز محسوب‌میگردید دراندیشهٔ توطئه برضدکوروش افتاد. درواقع اوقبل ازآن هم برضدکوروش‌نزاعی راه انداخته بودولی سپس باهم آشتی نموده دوست شدند. اوبه‌کوروش اظهار داشته بودکه اگر هزار نفر سوار داشته‌باشدآن‌دوهزار سوار را که جلو آنها میرفته وهمه چیز را می‌سوزانیده‌اند، یابوسیلهٔ کمین نابودمی‌کرده ویاآنکه تعداد زیادی ازآنها را اسیر نموده مانع اقدام حریق انگیزی آنان می‌گردیده‌است‌واطمینان‌دادکه راه عبور را برایشان بسته ونمی‌گذاشته است اخبار وگزارش خود رابه‌پادشاه برسانند.

وقتی‌کوروش این‌پیشنهاد راشنیدآنرا پسندیدوبه‌ارونتاس‌فرمود ازهرفرمانده چندین سواربگیرد.

ارونتاس به اتکای سوارانی‌که دراختیارداشت‌احساس‌اعتمادنموده نامه‌ای به‌شاه نوشته خبرداد باحداکثر نفرات سوارکه‌قادربه‌جمع‌آوری بوده است برای دستیاری اوخواهد رفت وازشهریار خواستار گشت که سواران شاهی اورا دوست‌وار پیشواز کنند. درهمین نامه او دوستی‌و وفاداری دیرین خویش رانسبت به‌شهنشاه یادآوری کرده بود. او این نامه را دست قاصدی که مورد اعتماد می‌پنداشت داد اما این مردنامه را راست به‌کوروش تسلیم نمود. وقتی که کوروش آنرا خواند دستور بازداشت ارونتاس راصادرکرد وهفت‌نفر اصیل زادگان پارسی را که در التزام‌رکابش بودند به‌خیمه‌گاه خود فراخواندوبه‌فرماندهان‌یونانی‌نیز فرمود که بانفرات سنگین اسلحه‌خیمه‌گاهش را تحت مراقبت قرار دهند.

فرماندهان امتثال امر نموده سه هزار نفر سنگین اسلحه فرا آوردند.

کلارخوس نیز به‌عنوان‌مشاور به‌چادردعوت شده‌بود. چون‌کوروش ودیگرپارسیان‌به‌او بادیدهٔ‌احترام‌و برترین افراد یونانی‌می‌نگریستند. وقتی‌که اوازجلسه بیرون‌آمد جریان‌محاکمه ارونتاس را برای‌دوستان خود نقل‌کرد زیراکه جلسه محرمانه‌نبود. برطبق اظهار اوکوروش به شرح ذیل رسیدگی راآغازکرد:

یاران‌من، بدان‌جهت شمارابه‌این‌جا دعوت‌کرده‌ام‌که با هم‌تعاطی نظروسپس دربارهٔ عمل ارونتاس همین‌جا درپیشگاه خدایان ودرحضور افراد حکم لازم صادرکنیم. این‌مرد را ابتدا پدرم به‌خدمت‌من‌گماشت سپس چنانکه خودش هم‌اعتراف دارد بدستور برادرم برضد من قیام و ارگ شهرساردیس را تصرف نمود ومن باجنگی‌که برضد اوآغازکردم صلاح خود را ناچاردرترک مخاصمه دید وبا من دست دوستی‌داد.

ـ آیا اینک تو چنانکه خود اعتراف می‌کنی که از جانب من صدمه‌ای ندیده بودی برعلیه من با می‌سی ها (قومی سرکش درآسیای صغیر) همدست نشده‌ای تا بدترین صدمات را برقلمرومن وارد کنی ؟ ارونتاس تصدیق‌کرد. کوروش‌گفت‌آیا توبعدازآنکه پی‌بردی‌قدرت‌کافی نداری به‌معبد ربةالنوع ارتمیس[1] نرفته وتوبه نکرده بودی و بعداز آنکه مرابه‌عفوکردن خودوادارساختی‌آیا تعهداتی با من ننمودی وبا من عهدوپیمان نکردی؟ ارونتاس این اظهارات را هم تصدیق نمود. آن‌گاه‌کوروش‌گفت‌پس‌چه‌آزاری ازمن دیدی‌که سومین‌باربرضدم‌توطئه

۱– Artemis

راه انداخته‌ای؟ وقتی‌که ارونتاس این‌بارهم پاسخ منفی دادکوروش ازاو پرسید پس‌تصدیق می‌کنی‌کاری ناروا نسبت بـه من مرتکب شده‌ای ؟ ارونتاس‌گفت چاره‌ای نداشتم.که دراثر آن‌کوروش بازپرسیدآیا ازاین پس می‌توانی ثابت‌کنی دشمن برادرم ویارصدیق من‌باشی؟ اوجواب داد ای‌کوروش حتی اگرچنین‌هم بکنم بـاز ممکن نیست تو حرفم را باور داری. سپس‌کوروش روبه‌حضار نموده اظهـار داشت کارنامهٔ این مرد را ملاحظه‌کرده‌اید واظهاراتش راهم‌که شنیده‌اید وتو، ای‌کلارخوس‌که‌از بهترین مشاورانم هستی دراین باره هرعقیده‌ای داری بگو.کلارخوس گفت:

رأی من اینست‌که باید شرچنین عنصری را هرچه زودتر رفع کرد تا درآینده نیزهمیشه دراندیشهٔ پرهیزازخطروآزاراونباشیم ودر کاراجروپاداش دادن‌خدمتگزاران وفادارخویش‌آسوده‌خاطرباشیم. این نظرکلارخوس را دیگران تصدیق‌کردند. اونقل‌کردکه بعدازآن‌جریان به‌فرمان‌کوروش همه ، حتی منسوبان خود ارونتاس هم برپـا خاسته ـ دستی بکمر بنداوزدندکه نشانهٔمحکومیتش به‌مرگ بود. سپس‌مأموران بیرونش بردند، افرادی‌که نسبت به‌اوسابقهٔ ارادت و احترام داشتند در حین بردنش بازبه‌اواحترام نمودند هرچندکه میدانستند محکوم به‌ـ مرگ شده بود.

بعدازآنکه اورا به‌چادر **آرتاپات** که ازمعتمدان مقرب‌کوروش بود بردند دیگرکسی پیکرزنده یا جسد ارونتاس را ندید وهیچ‌کس‌هم ندانست‌که اوچگونه اعدام شد. دراین‌باره هرچه‌گفته‌اند بنابرحدس و گمان بوده واحدی هم‌گوراورانديده است.

بخش ۶

ازآن‌جا کوروش درسرزمین بابل سه‌منزل یا دوازده فرسنگ پیش‌رفت ودرسومین‌منزل نیمه‌شب دستهٔ یونانی‌ها وچریك‌های‌بیگانه را سان دید،زیراکه میپنداشت روزدیگر پادشاه باقشون خود به‌عزم نبرد پیش خواهدآمد. پس‌فرماندهی جناح راست را به‌کلارخوس و پهلوی چپ‌را به‌منون‌داد وخود به‌آرایش‌نفرات‌خاصه خویش‌پرداخت. روزبعد از سان دیدن قشون سحرگاه چند نفری فراری از اردوگاه پادشاه فراآمدند وکوروش‌را ازوضع لشکریان شاه‌آگاه کردند. دراین وقت‌کوروش سرکرده‌ها وسردسته‌های یونانی‌را احضار ونه‌فقط باآنها صحبت ومشورت نمودکه نبردچگونه بایدآغاز شود بلکه تا آنجاکه درتوانائی اوبود به‌تهییج وتشجیع آنها پرداخته چنین‌اظهارداشت :

ای‌یونانیان ، من‌ازآن‌جهت شماهارا به‌عزم پیکار درراه مقصود خویش تااین‌جا نیاورده‌ام‌که افراد کافی چریك بیگانه فراهم‌نبوده‌اند. بلکه به‌آن دلیل این‌اقدام‌راکرده‌ام‌که معتقدم شما ازچریکهای‌بیگانه دلیرترونیرومندترید وبهمین‌مناسبت‌است‌که شمارادراین‌جنگ وستیز شرکت داده‌ام . پس شکی ندارم که خودتان را افرادی برازندهٔ نعمت آزادی‌که ازآن بهره‌مند هستید نشان‌خواهیدداد وشمارا بداشتن این آزادی تهنیت می‌گویم وتردیدی نداشته باشیدکه خودم نیز آزادی‌را

بسیار گرانبهاتر ازهمه‌چیز می‌شمارم .

حال برای آنکه بدانید باچه‌نوع رزم وپیکاری سروکار خواهید داشت من‌که دراین زمینه اطلاعی‌دارم شمارا نیز آگاه‌می‌سازم . دشمن مالشکریانی بس‌عظیم داردکه باتبختر بسیار پیش می‌آیند اما اگرشما درمقابل آنها چنانکه باید وشاید مقاومت نشان دهید این‌مطلب‌را با احساس شرمندگی اظهار می‌دارم ، بدون‌شك خواهید دید کـه من در میان هموطنان خود چه‌افراد بیچاره‌ای دارم وهرگاه شما مردانه پیکار کنید ومبارزه‌ام نتیجه مطلوب بدهد آن‌عده ازشمارا که قصد بازگشت به‌وطن خویش دارند موردغبطه وحسرت دوستان شهر ودیارتان‌خواهم ساخت ودربارهٔ‌بسیاری ازشماهانیز کاری‌خواهم‌کردکه ماندن دردستگاه مرا به‌زندگی درولایت‌خود ترجیح‌دهید.

دراین‌حال گالین که پناهنده‌ای سیاسی ودرآنجا حاضربود واز نزدیکان مورد اعتماد کوروش بشمارمیرفت اظهارداشت :

«ای‌کوروش بعضیها می‌گویند اینك‌که وضع‌تو وخیم‌است وعده های کلان میدهی ـ زیراکه باخطر گلاویزهستی ـ اماهمینکه توفیق ومراد یابی آن‌گاه این‌مواعیدت ازیاد خواهدرفت و بعضی دیگـر نیز می‌گویند اگر وعده‌های خودراهم فراموش نکنی وبخواهی انجام‌بدهی بازقادر نخواهی بود .»

بعداز شنیدن این‌حرفها کوروش اظهارداشت : « آقایان اینست سرزمین پدرمن ازجنوب تابجائی‌که اهالی ازگرما نتوانند زیست واز شمال تابجائی‌که ازسرما وهمهٔ این‌نواحی نیز بین دو سامانی‌است کـه یاران برادرم به‌عنوان ساتراپ حکومت دارند. پس‌اگـر مافاتح شویم

برمن‌است‌که دوستان خودرا برمسند اینهمه حکومتها قـراردهم . از اینرو نگرانی‌ام آن‌نیست‌که به‌اندازهٔ وافی‌منصب ومقام برای‌همراهان خویش نداشته باشم بلکه نگران ازآنم‌که برای احراز این مقـامات دوستان کافی فراهم نباشند . ولی درمورد شما فرزندان‌یونان بهرکدام انگشتری زرین هم خواهم داد . وقتی‌که آنها این مطلب را شنیـدند فرماندهان‌چنان مسرور شدندکه بی‌درنگ خبررا به‌اطلاع‌همهٔ‌یونانیها رسانیدند. ازاینرو دسته‌های دیگر نیز سعی نمودند به‌حضوراو بروند چون میخواستند بدانند درصورت فتح آنها چه‌نصیبی خواهندداشت . کوروش آنهاراهم راضی برگردانید ولی همهٔ آنانی‌که بااو صحبت‌کرده بودند یك‌ندا ازاوتقاضا وتأکید داشتندکه خودش به‌میدان جنگ‌نرود ودرعقب جبهه بماند. بهمین‌مناسبت کلارخوس ازکوروش این سؤالرا کرد : آیاخیال میکنی‌برادرت‌باتوجنگ‌کند؟

کوروش‌گفت:« به‌حق زاوش پروردگار عالم سوگند که اگـر او داریوش‌زاده وفرزندپریزادوبرادرمن‌است‌بدون‌جنگ‌وستیزفرمانروائی این‌سرزمین‌را به‌چنگ‌نتوانم‌آورد.»

دراین‌موقع‌که لشکر مجهز وآمادهٔ نبرد می‌گردید رسیدگی و معلوم‌شد عدهٔ یونانیان ده‌هزارو چهارصد نفر سنگین اسلحه ودوهزارو پانصدنفر سبك اسلحه‌است درصورتی‌که نفرات چریك بیگانه درقشون کوروش‌یکصدهزارنفر بابیست‌ارابهٔ داس‌داربود .

بنابرگزارش واصل تعداد لشکریان دشمن یك میلیون‌و دویست هزارنفر [1] بوده ، بادویست‌ارابهٔ داس‌دار بعلاوه قشونی شامل ششهـزار

۱ــ این‌تعداد ظاهراًمبالغه‌آمیزاست‌کتزیاس‌پزشك یونانی اردشیرشاه‌چنانکه ←

سوار بفرماندهی ارتاگرس که درجلو پادشاه حرکت میکرد سپاه شاهی چهار سردار داشته و هریك از آنها دررأس سیصد هزار نفر بودند : **آبروکماس ، تیسافرن ، گوبریاس ، وآریاس .**

اما ازتمامی این لشکریان که تعداد آنهارا برشمردیم فقط نهصد هزار نفر بایکصدوپنجاه گردونهٔ داس‌دار در میدان نبرد حاضر بودند زیراکه آبروکماس که بالشکر خود ازفنقیه آمده بود برای آمادگی رزمی پنج‌روز تأخیر داشت. این اطلاعاتی بودکه فراریان راجع به‌سپاه شاه بزرگ قبل‌ازآغازجنگ، به کوروش داده بودند . بعداز شروع زدوخورد گزارشهای مشابهی نیز بوسیلهٔ نفراتی که اسیر شده بودند بدست آمد .

ازاین‌جا کوروش یك‌منزل سه‌فرسنگ باتمامی سپاه خود اعم از یونانی وچریك بیگانه باآرایش جنگی راه‌پیمود چون می‌پنداشت که همان‌روز پادشاه به‌عزم نبرد پیش‌خواهدآمد زیراکه درآن‌روز قبل‌از ظهر درحین‌پیشروی به‌خندقی که پنج‌پاعرض وسه‌پاعمق داشته‌رسیدند. این‌خندق دردشت تامسافت دوازده‌فرسنگ‌ادامه‌داشت وبه‌دیوار **مدیا** [1]

← پلوتارك نقل میکندگفته است که چهارصد هزار نفر بودند.

۱ـ این دیوار چنانکه‌گزنفون‌نوشته است ازکرانهٔ فرات در قسمت شمال‌شرقی دجله شروع می‌شده و بوسیلهٔ بابلی‌هاظاهراً در قرن ششم قبل از میلاد به منظور دفاع در مقابل مادی‌ها ساخته شده بود . گمان میکنند قسمت جنوبی دیوار در آن زمان ویران بوده و به همین جهت خندق شاهی را ساختند .گزنفون شرح آنرا در همین کتاب ذکر کرده است. بعضی هاگفته‌اند این دیوار به نام **مده** زن آخرین پادشاه ماد بوده و بعضی دیگر آنرا **سد نیمروز** (نمرود) خوانده‌اند .

که‌درامتداد فرات‌بود میرسیده‌است.

دراین محل راه باریکی بین دیوار ورودخانهٔ فرات واقع بوده که بیش‌از بیست‌پا پهنا داشته . شهنشاه وقتی شنید کوروش برضد او لشکر خواهد کشید این‌خندق‌را به‌قصد وسیلهٔ دفاعی ساخت . کوروش ولشکریانش ازمیان تنگه عبورکردند، ازاینرو وارد محدودهٔ خندق شدند. درآن‌روز کوروش سیلانوس غیب‌گوی خودرا احضار وبه‌او سه هزار دریك مرحمت‌کرد زیرا که یازده‌روز قبل‌ازآن تاریخ وی‌درحین مراسم قربانی به‌کوروش اطلاع داده بودکه تاده‌روزدیگر پادشاه اقدام به‌جنگ‌نخواهدکرد. کوروش گفت «اگر تاده روز دیگر جنگ‌نکند لابداصلانخواهدکرد وهرگاه پیش‌گوئی‌ات درست‌درآید ده‌تالان (معادل ۳۰۰۰ دریك‌پارسی) به‌توخواهم‌داد.» آن وجه مرحمتی ازاین بابت‌بود زیراکه ده‌روز گذشته‌بود وچون پادشاه جلوخندق ظاهر نشده‌بود واز عبورکردن لشکر کوروش‌هم جلوگیری ننمود بنابر این روز آینده کوروش بی‌باك پیشروی‌خودرا ادامه‌داد . روزسوم درگردونهٔ خودنشسته پیش میرفت وعدهٔ معدودی نفرات باآرایشی رزمی ازجلواو درحرکت بودند وقسمت عمدهٔ لشکر بی‌نظم وترتیب ازعقب می‌آمده‌اند و اسلحهٔ اکثر نفرات‌هم برگردونه‌ها ویابوسیلهٔ حیوانات باربر حمل‌میگردید.

بخش ۷

دراین گیرودار کـه حوالی ظهربود و به‌قرارگاهی که کوروش قصد درنگ داشت نزدیك می‌شده‌اند پاته‌گیاس یکی ازمعتمدان‌پارسی کوروش باسرعت تمام درحالی‌که عرق ازسرویال اسبش فـرو میریخت نمایان‌شد وبهرکسی میرسید بازبان‌چریکها ویازبان یونانی فریاد می‌کشید پادشاه بالشکری انبوه وکاملا آمادهٔ پیکار فرامیـرسد. ازین‌رو آشفتگی بزرگی پدید آمد چون یونانی‌ها ودر واقع سایرین هم می‌پنداشتندکه شاه بی‌درنگ درهمان حین آشفتگی برسرآنها خواهـد ریخت. کوروش از ارابه‌اش پائین پریده جوشن خود را برتن کرد وبر توسن‌خود سوارشده نیزه دردست فرمان‌دادکه همه نیز مسلـح‌شوند و تمامی افراد موضع بگیرند پس‌تمامی نفرات سراسیمه درجاهای‌خود قرار گرفتند. کلارخوس جناح‌راست[1] لشکر یونانی‌راگرفت‌که وصل به‌رودخانهٔ فرات قرارداشت پروکزونوس بعداز او، دیگـران پشت‌سر پروکزنوس ومنون ونفراتش جبههٔ‌چپ سپاه یونانی را اشغـال نمودند

۱ـ لشگریونانی روی‌همرفته تمام جناح راست سپاه او راگرفته بودندولشگر پارسی وسط و جناح چپ را.
بنابراین کلارخوس و منون‌فرماندهی پهلوهای راست وچپ قشون یونانی را در دست داشتند.

چریکهای بیگانه نیزکه سواران پافلاگونی وهزارنفر بودند در کنار کلارخوس ودرطرف‌راست‌او مستقر شدند و یونانیهای سپردار بهمین شکل صف‌آرائی‌کردند. درپهلوی چپ‌هم اریه‌اوس‌نایب‌کوروش بابقیه چریکهاآماده ایستاد. کوروش وسوارانش‌که درحدود ششصدنفر بودند دروسط استقرار یافتند این‌نفرات زره برتن وران‌پوش چرمی وهمگی هم غیراز کوروش کلاه‌خود برسرداشتند ولی‌کوروش باسربرهنه‌داخل میدان نبردشد. اسبها همه‌یال وسینه‌بندداشتند وافراد علاوه براسلحهٔ دیگر، شمشیر یونانی نیزدردست.

دراین‌موقع‌که نیمه‌روز بود هنوز ازدشمن اثری بنظرنمیرسید اما بعدازظهر ازدور گردوخاك نمایان‌شد که ابتدا مانند ابر سفیدی مینمود ولی زود به‌صورتی تیره‌وتار درآمد وسراسر دشت‌را سیاه‌کرد. همینکه دشمن جلو وجلوترآمد ازهرسو زرق‌وبرق می‌دیدند و نیزه‌ها وسپس نفرات دشمن نیز نمودارشدند. سواران با یراق‌های سفید در جناح‌چپ دشمن‌که بموجب گزارشهای واصل تحت‌فرماندهی تیسافرن بودند بعد سربازانی‌که سپر های سبك داشتند و قدری دورتر افراد سنگین اسلحه باسپرهای چوبی‌که تابالای‌پاامتداد داشته ومی‌گفته‌اند آنها سربازان‌مصری‌اند. سپس‌سواران وکمانداران‌بیشتری پیش‌آمدند. تمام این‌لشکریان باآرایش مرسوم قومی‌خود حرکت میکردند وهر گروهانی دستهٔ انبوهی تشکیل داده بود.

درجلوآنها به‌اصطلاح ارابه‌های داس‌دار بافواصلی از یکدیگر قرارداشتند. داس گردونه‌ها از مال‌بند تاکنارهٔ جاده کشیده شده بود و آنرا درزیرتنهٔ ارابه نصب‌کرده بودند نوك‌آنها بطرف خاك‌بود تاآنچه

سرراه آنها بیفتد قطعه‌قطعه شود، وغرض اصلی‌هم آن‌بود که ارابه‌ها، لشکر یونانی را دروکنند ولی راجع به‌اظهار کوروش که یونانیان را فراخواند وبه‌آنها تأکیدکرده‌بود مانع‌هیاهوی چریکهای بیگانه‌شوند دچار اشتباه شده‌بود زیراکه آنها باسروصدا پیش نمی‌آمده‌اند بلکه درسکوت وآرامش کامل باقدمهای موزون وآهسته درحرکت‌بودند.

دراین‌هنگام کوروش درحالی‌که‌فقط پیگرس مترجم‌او وسه‌چهار نفردیگرهمراهش‌بودند درجلوجبهه‌راه‌افتاد وباصدای‌رسا به‌کلارخوس فرمان‌داد نفرات خودرا متوجه قلب دشمن‌کند زیراکه خود پادشاه در آنجا بوده وگفت اگر درآن‌نقطه فتح‌کنیم کام‌ما کاملا حاصل خواهد شد. کلارخوس‌که دیده‌بود انبوه دشمن‌دروسط‌اند وازکوروش‌هم شنیده بودکه پادشاه درجناح‌چپ‌عدهٔ‌اوست (چون‌تعداد لشکر شاه به‌اندازه‌ای زیاد بودکه هرچند قلب سپاه را گرفته بودند بازنفراتش از جناح چپ کوروش‌هم فراتر قرارداشتند) اکراه داشت جناح راست لشکر خودرا ازکرانهٔ‌رودخانه کناربکشد زیراکه دراین‌صورت نگران‌امکان‌محاصرهٔ جناحین خود بوده ودرجواب به‌کوروش‌گفت سعی تمام دارد که کارها برطبق دلخواه انجام‌شود.

دراین گیرودارخطرناك لشکریان پادشاه هم‌آهنگ پیش می‌آمدند درصورتی‌که‌نیروی یونانی هنوزدرمحل‌خود مانده وبادسته‌هائی که ازعقب وارد می‌شده‌اند صف‌آرائی می‌نمودند. کوروش‌که بافاصلهٔ کافی درجلو لشکر خود سواره حرکت میکرد بهرطرف نظر بررسی انداخت تاهم قوای همدستان خویش‌را اندازه گیری کند وهم‌لشکر

دشمن‌را برانداز . دراین حین گزنفون آتنی [1] ازمرکز دستهٔ یونانیها اورا دیده پیش تاخت تاباکوروش ملاقات وسؤال کند آیا امری دارد . کوروش عنان اسب خودرابرکشیدوبه‌گزنفون گفت بهمه اعلام شود که آثار وعلائم قربانیها تمام حاکی ازفال نیك‌است. وقتی‌که این مطلب‌را اظهار میداشت شنید صدائی میان سپاه در افتاده بود پرسید چیست؟ گزنفون پاسخ‌داد شعارجنگی لشکریان‌است‌که برای مرتبهٔدوم بهمگی ابلاغ‌می‌شود . کوروش حیران‌شد چه‌کسی‌آن‌فرمان‌راداده‌بود واستفسار کرد چه‌شعاری‌است گزنفون عرض‌کرد : «ای‌زاوش بزرگ‌پیروزی ازتو است» باشنیدن این‌بیان‌کوروش نظر تأییدداد وگفت‌مانعی‌ندارد وبعداز این‌اظهار ، به‌سوی قرارگاه خودتاخت .

سرانجام فاصلهٔ‌بین‌دولشکرمتخاصم‌به‌سه‌چهار استادیارسیدآن‌گاه یونانیها سرود خوانان بردشمن حمله کردند.درحین پیشروی قسمتی ازستون عظیم موج‌وار بکنار افتاد ازینرو آنهاکه عقب مانده بودند پابه‌فرار نهادند ودرهمان‌حال نیز بافریاد جنگی‌که خاص انیالیوس [2] است همگی فرار اختیارکردند . می‌گویند سپس بعضی از آنها بانیزهٔ افراد همدستهٔ خود ایشان تصادم نموده ترس ووحشت درمیان اسبهای دشمن افتاد وقبل‌از آنکه تیری به‌آنها اصابت کند صف چریکهای بیگانه وارفت. ازینرو یونانیها باتمام نیرو به‌تعاقب دشمن پرداختند ولی به‌یکدیگر توجه‌میدادندکه بی‌اندازه هم پیش نتازند بلکه صف‌های خودرا استوار وپیوسته نگاه‌دارند. راجع به ارابه های دشمن

۱ــ گزنفون در این‌اثر همه‌جا خود را به‌صورت سوم شخص عنوان‌کرده‌است.م

۲ــ Enyalius رب‌النوع جنگ .

یونانیها هرگردونه‌ایرا که درحال فرار میدیدند شکافی برای عبور آنها باز میکردند ویکی ازنفرات‌را مانند سوار کاری‌که در میدان مسابقه اززین‌فروافتاده‌باشد دستگیرمی‌کردند وگفته‌اند حتی‌اوهم‌زخمی نشده بودوهیچیك ازیونانیهادرحین‌نبردجراحتی برنداشت. می‌گفته‌اند فقط یکنفر درجناح‌چپ‌لشکر تیرخورده‌بود .

وقتی که‌کوروش پیروزی یونانی‌ها را دید و مشاهده نمود که گروهان مقابل‌آنها پابه‌فرارنهادند هرچند خشنود می‌نمودوهم‌اکنون بعضی ازملازمان اورا به‌رسم شهریاری تعظیم می‌کردند باز به تعاقب دشمن ترغیب نشد بلکه‌ششصد نفرسواران خود را جمع وجورنگاه داشت وناظرونگران بودکه پادشاه‌چه خواهدکرد چون میدانست‌که شاه درقلب سپاه‌پارس قرارمی‌گیرد. درواقع‌همهٔ فرماندهان چریك نیز درحین فرماندهی درقلب‌لشکرمستقرمی‌شوند زیراآنجا رامصون‌ترین موضع می‌پندارند وبه‌عبارت دیگرقوای‌خود را درطرفین قرار میدهند که هرگاه امری صادرکنند سریع‌تربه‌همه ابلاغ شودبه‌همین نهج نیز پادشاه درقلب لشکربه‌فرماندهی ایستادکه با وجود این‌حال بازجلوتر ازجناح‌چپ لشکرکوروش واقع شده بود وچون‌کسی را درمقابل خود نمی‌دیدکه بااوویا لشکری‌که درجلوداشت نبردآغازکند قصداًانحراف جست‌تا دشمن رامحاصره‌کند.

ازینروکوروش سخت‌نگران شدکه مبادا شاه لشکریونانی رااز عقب غافلگیروآنها را تارومارکند پس در صدد برآمد با پادشاه وارد

مصاف شود[1] وبا ششصد سوارخود برگروهی که درجلو شهنشاه بودند حمله برد وپیروزشد وآنان راکه‌شش‌هزار نفربودند ناچار به‌فرارکرد. گفته‌اندکوروش بدست‌خود فرماندهٔ آنها ارتاگرس را به‌قتل رسانید،اما چون عدهٔ اوپا به‌فرارنهاده بودند ششصد سوار کوروش به‌تعاقب ایشان پرداخته درنتیجه خواه‌وناخواه متفرق شدند وفقط چندنفری‌پیرامون اوباقی ماندندکه بیشترآنها نیزندیمانش بودند. درهمان حین وحالی که فقط این‌دستهٔ محدود رادرالتزام رکاب‌داشت چشمش به‌شاه افتادکه انبوه لشکردردنبالش بودند پس‌ناگهان عنان‌اختیارش ازدست رفت وبا فریاد «آه او را دیده‌ام» شتابان به‌طرف‌شاه حمله بردوچنانکه‌کتزیاس[2] پزشك‌شاهی (که درجبهه حاضربود) می‌نویسد ضربتی برسینه‌اش وارد ساخت.همین‌نویسنده می‌افزایدکوروش شخصاً زخم‌شاه‌را بست .

اما هنگامی‌که‌کوروش ضربات خودرا وارد میکرد ضربت‌سختی بوسیلهٔ زوبین درزیرچشم خوداو رسید. دراین‌میانه زد وخورد مهیبی بین پادشاه وکوروش وهمچنین نگهبانان طرفین درگرفت بطوری‌که کتزیاس نقل‌می‌کند نفراتی‌ازدستهٔ شاهی به‌خاك‌هلاك افتادندوکوروش هم به‌قتل‌رسید وهشت‌تن ازنجبای ملازم اودرکنارش‌جان‌دادند. راجع به‌آرتاپات‌که‌آجودان‌باشی‌کوروش وازهمراهان جان‌نثاراوبود نقل‌شده است وقتی‌که دیدکوروش‌کشته‌شد ازاسب‌خود پائین‌پریده‌شاهزاده رادر بازوان‌خودگرفت. به‌روایتی پادشاه امرداد اورا برجنازهٔ‌کوروش‌هلاك

۱ــ این نبرد در دشت‌کوناکسا درسه ۳۶ میلی‌شمال شهر بابل اتفاق افتاده بود.م

۲ــ کتزیاس یونانی هفده سال پزشك ملکه پریزاد (پروشات) و اردشیر شاه فرزند او بوده است .م

کردند. بعضی‌ها نیز گفته‌اند که خودش خنجر برکشید وخودکشی کرد چون بواسطهٔ علاقهٔ شدیدووفاداری کامل نسبت به‌کوروش خنجری زرین وطوق وباره‌وهمهٔ زیورهای خاص نجبای پارس را داشته و واجد افتخار وامتیازات بسیار بوده‌است.

بخش ۸

این بود سرنوشت کوروش کـه چنانکه جملگی برآنند بعد ازکوروش بزرگ[1] بیش ازهمهٔ اهل‌پارس دارای روش ومنش پادشاهی‌و برازنده‌ترین نفربرای احرازمقام فرمانروائی بود. زیرا اولا هنگامی که هنوزجزونوباوگان وبه‌اتفاق برادرش وکودکان دیگرمشغول تحصیل بود از همهٔ جهات بر تمام همشاگردیهای خود برتری داشت چه همـهٔ فرزندان بزرگان پارس‌دردربارپرورش می‌یابند ودرآنجاست‌که‌استعداد رازداری وبردباری را به‌حدکمال می‌آموزند وبهیچ‌وجه‌هم‌رفتاری‌کـه پست وخوارباشد درمیان‌آنها دیده وشنیده نمـی‌شود. کودکان همواره سیمای مردان برازندهٔ ممتاز را درجلوی چشمان خویش دارند یعنی افرادی‌که مورد احترام پادشاهند وهمچنین وضع وحال آن‌کسانی را که فاقدقدرومنزلت‌اند. اطفال دربارهٔ این‌طبقه نیزمطالبی می‌شنوند و بنابراین ازاوان‌کودکی می‌آموزندچگونه فرمان دهند وچگونه هـم تسلیم وفرمانبردارباشند.و نیزشهرت داشت‌کوروش اولادرمیان همسالان خودازهمه‌ساده‌تروکاملابی‌آلایش بوده وحتی‌بیشتر ازهمقطاران‌پائین‌تر ازخویش نسبت به‌ارشدان اطاعت می‌نمود. ثانیاً به‌اسب علاقهٔ بسیار و درسوارکاری‌مهارت سرشارداشت ومی‌گفته‌اند شوق‌فـراوان نسبت به‌ـ

۱ــ و داریوش اول ــ مترجم

تحصیل و آموزش می نمود و در تمرین های نظامی هشیاری و چالاکی عجیب نشان میداد و در زوبین انداختن و تیر اندازی نیك ماهر بود. سپس هنگامی که دورهٔ نوجوانی فرارسید با عشق سرشاری به کارشکار پرداخت و با جهد بسیار ضربت کاری بر جانوران وارد می ساخت در یك مورد وقتی که خرسی به او حمله کرده بود فرار اختیار نکرد بلکه با حیوان گلاویز شد و از اسب خود با سر فرو افتاد و زخمی شد که اثر آن مدتها باقی بود. اما سرانجام جانور را از پا درآورد همچنین آن کسی را که در این مورد به یاری او شتافته بود، با انعام و نوازش محسود دیگران ساخت.

همچنین وقتی که پدرش اورا ساتراپ لیدیه و فریگیه بزرگ و کاپادوکیه منصوب کرد و فرماندهی همهٔ لشکریان (آسیای صغیر) را به او داد که ناگزیر بر عهده داشت که منطقهٔ کاستولوس را هم اداره کند نیك نشان داد که بیش از هر چیزی به وفای عهد و یا هر قسم قول و قرار خویش پابند است و به همین دلیل نیز بوده است که نواحی بسیار به او اظهار اعتماد نمودند و خود را تحت فرمان و حمایتش قرار دادند. افراد نیز به او اطمینان کامل داشتند و اگر دشمنی با او سازش میکرد تردیدی نداشت که بعداً از جانب او دچار خطری نخواهد شد. در نتیجه وقتی که با تیسافرن درافتاد همهٔ شهرها با طیب خاطر جانب کوروش را بر تیسافرن ترجیح دادند مگر میلتوس و دلیل ترس اهل آنجا هم از او این بوده است که نسبت به پناهندگان شهر خویش نگرانی و تشویش داشتند زیرا که بارها کوروش قولا و عملا ثابت کرده بود آنان که با او یار شوند همواره در مد نظرش خواهند بود هرچند تعداد آنها محدود باشد و یا به نکبت و گرفتاری سختی دچار شوند.

این نکته‌هم نیک آشکاربودکه هرگاه‌کسی نسبت به‌او نیکی می‌نمود یا خیری به‌اومیرسانید ویا آنکه سبب صدمه‌ای می‌گردید همواره می‌کوشید متقابلا قدرت جبران‌یاقصاص نشان‌دهد ودرواقع نقل می‌کرده‌اند که‌یکی‌ازخواسته‌های‌قلبی اواین بوده است‌که آن‌قدرزنده بماند تابتواند خوبی‌سایرین‌را درحق‌خود دوچندان تلافی‌کند وآسیب ازناحیهٔ دیگران را سخت‌قصاص دهد وخلاصه ازعهدهٔ نیکی ویا بد ـ کرداری دیگران درست برآید. به‌همین‌جهات‌هم بوده است‌که بیش‌از همهٔ بزرگان زمان‌ما طرفدارداشته وبساکسانی‌که با اشتیاق فراوان اورا ضامن وحامی مال و سامان و حتی وجود خویش محسوب می‌داشته‌اند ولی ازطرف دیگرهم احدی امکان اظهاراین ادعا را نداشت که اوبه کسی حق ویا اجازه‌دهدکه‌آلت ریشخند یا نیشخندش سازندبرعکس دربارهٔ این‌قبیل عناصرهیچ رحم وگذشتی نداشت وبارها در طی راه لشکرکشی افرادی دیده شده بودندکه بهمین جهت پا یا بازو یا چشم خود را ازدست داده بودند. ازین‌رودرقلمروکوروش هم یونانیان وهم چریک‌های بیگانه اگرخطا نمی‌کردند درعین‌آسودگی به‌هرجا حق رفت وآمد داشتند ومی‌توانستندآنچه میخواستند همراه بردارند.

ولی بطوریکه همه اذعان‌دارند اونسبت به‌دلیران احترام وعلاقهٔ خاص‌می‌نمودمثلایك دفعه با پی‌سیهاومی‌سیها [1] جنگ داشت‌وفرماندهی قوا را درسرزمین دشمن شخصاً برعهده‌گرفته بود وافرادی را که در حین‌خطروپیکارشجاعت وجان‌نثاری‌کرده بودند نه‌فقط حکومت‌ولایات مسخررا مرحمت‌کرد بلکه جوایزوه‌زایای‌دیگر نیزداد. ازین‌جهت‌در

۱ـ دو قوم سرکش در ناحیهٔ غربی آسیای صغیر. م

سایهٔ عنایت اودلاوران ازهمه‌کس وضع بهتری داشتند ولی بزدلان را گماشتهٔ دلیران میکرد. ازین روکوروش افرادبسیاری دراختیار داشت که به‌جان ودل آماده بودند به‌خاطر او با هرگونه‌خطری روبرو شوند. دربارهٔ درستکاری وصحت‌عمل، او هروقت توجه می‌یافت که‌فردی از زیردستانش سعی دارد دراین‌راه ممتاز باشد اهتمام بسیار می‌نمودکه چنین‌کسی اززندگانی بهترومطلوب برخوردارشود نه‌آن افرادی‌که‌به انباشتن زرومال حرام جهد واهتمام داشتند. ازین رونه‌فقط بساکسان با نهایت صداقت وصفا درانجام دادن اوامرش همت می‌گماشتند بلکه اوبخصوص ازاین راه قادر بوده است خدمت و فداکاری سپاهی شایستهٔ این‌نام راتأمین‌کند زیراکه سرکرده‌ها وسردسته‌هاکه ازنقاط دوردست به‌عنوان مزدوربه‌خدمتش‌درآمده بودند زود پی‌بردندکه‌خدمت‌رایگان ودرعین صداقت‌آنها نسبت به‌کوروش ازحالت فقط مزدوری ارزش بس بیشتری داشته است. همچنین بدون تردید اگرکسی خدمتی را که به اوارجاع شده بود به‌وجهی نیکو انجام می‌داد کوروش بهیچ عنوان‌رضا نمی‌دادشوروغیرت چنین خدمتگزاری بی‌پاداش بماند.

بنابراین معروف است‌که‌برای اجرای‌کارهای‌مهم ودشوارهمواره بهترین افراد را دراختیارخویش داشت. بعلاوه هرگاه متوجه‌می‌گردید کسی واجد لیاقت ومدیری عادل وقابل است ومیتواند نه‌فقط در اداره کردن حوزهٔ خودشایستگی ابرازدارد بلکه برمقداردرآمد دولتی نیز بیفزاید هیچ‌گاه‌چنین مأموری را بی‌عقاروزمین نمی‌گذاشت بلکه‌غالباً بیش ازآنچه حق‌داشت به‌اومرحمت می‌کرد. حاصل این‌جریان‌آن‌شده بودکه همه با طیب خاطردر راه پیشرفت مقاصدش تحمل رنج وتعب

میکردند و در خدمت و کارش با اعتمادی بی‌پایان اظهار آمادگی و پیوستگی می‌نمودند وازآن‌هم برتراحدی‌آنچه بدست می‌آورد از او مخفی نمی‌کردچون بدیهی‌است او نسبت به‌کسانی‌که‌ازراه صداقت‌وصفا توانگرمی‌شده‌اند غبطه وحسرتی نمی‌نمود ولی مال ومنال عناصری را که درمخفی‌کردن‌آن تلاش‌می‌نمودند تصاحب ومصرف میکرد ودربارهٔ دوستان خود نیز جملگی برآنند که سعی فراوان داشت مراقبت‌تام نسبت به‌وضع وحال‌آن یارانی‌نمایدکه می‌پنداشت‌به‌اوعلاقه‌ودلبستگی دارند ودرصورت احتیاج در هرکاری که خواستهٔ او باشد همکارانی شایسته‌اند به‌همین منظوراحتیاج به‌وجود دوستان خویش‌نیزدرانجام دادن امیال‌آنها سخت می‌کوشید وهمچنین تصورمی‌کنم او بیش از هر کس دیگرهدیه وتقدیمی دریافت می‌نموده است‌که جهانی متعدداشته وازآن‌جمله خوداوبیشترازدیگران‌دست به‌بذل وبخشش درازوهدایای خود را نیزدرهرمورد وموقع مطابق نیاز افراد انتخاب می‌کرده است.

دربارهٔ تقدیمی‌هاکه افراد می‌خواسته‌اند اودر زمان جنگ ویا فقط به‌قصد مباهات زیور پیکرخود سازد می‌گویند راجع به‌این قبیل پیشکشی‌ها گفته بود به‌عقیدهٔ اودوستانش که آراستگی واقعی دارند بهترین زیورسرورخود بشمارمیروند. بدون شبهه از این بابت‌که در بخشندگی وگرانی‌هدایا اوازهمه بالاتربوده جای‌شگفتی نیست به‌دلیل بارزاینکه وسایل اوازامکانات دیگران به‌مراتب بیشتر بود اما تفوق اوبرسایرین ازلحاظ اشتیاق وعلاقه‌ای‌که به‌کاربخشش واحسان‌می‌نمود به‌نظرمن درخورمدح وستایش‌فراوان است. مثلاهنگامی‌که شراب‌ناب خاص برای‌کوررش می‌آورده‌اند نیمی ازآنراباپیامی ازقرارذیل‌جهت

یکی ازدوستان خود می‌فرستاد: «کوروش اظهار میدارد مدتی مدید شرابی‌چنین‌ناب‌نچشیده است ازاین‌روبرای‌توهم قدری ازآن‌می‌فرستد تا با یاران بسیارعزیزوگرامی خود نوش جان‌کنی» وبه‌همین نهج‌عادت داشت نیمی ازپنیریا نان ممتاز را نزد یاران‌خود بفرستد و پیام دهد: «کوروش ازاین‌خوراکی مرغوب محظوظ‌گردیده مشتاق است‌که تو هم ازآن تناول‌کنی» ودرهرمحل‌که‌علیق نایاب‌بود و او بواسطهٔ تعدادکثیر گماشتگان ویا بنابرحسن تدبیر قدری ازآن برای مصرف اختصاصی بدست‌می‌آورد مقداری‌هم به‌دوستان خود می‌فرستاد وپیام می‌داد آنرا به‌اسبهائی بدهندکه‌آنانرا سواری داده‌بودندتااین‌مرکب‌هایاران‌صدیق وعالی‌جاه اورا باشکم‌خالی سواری ندهند وهرگاه درحین پیشروی و حرکت درمعرض‌تماشای‌جمع‌کثیری‌بودیاران‌وفادارخودرا فرامی‌خواند وباآنها به‌صحبت جدی می‌پرداخت تابه‌عامه نشان‌دهد چه‌کسانی‌مورد احترام وعنایت‌اویند. ازین‌رو مطابق‌مشهودات ومسموعات‌خودمی‌گویم احدی‌خواه درمیان یونانی‌ها ویااز چریکها هیچ‌گاه به‌اندازهٔ کوروش موردعلاقه وستایش آدمیان نبوده است. دراین‌جا واقعه‌ای که شاهد قول‌ماست ذکرمی‌شود. باآنکه خودکوروش غلام[1] بود هیچ‌کس‌جانب اورا رهانکرده بود تابه‌پادشاه پیوسته‌باشد مگرتنها ارونتاس که‌چنان کرد (باید خاطر نشان نمودکه اوهم زود پی‌برد کوروش‌بیشتر ازمخدوم اوشایستهٔ‌دلبستگی‌بوده‌است) ازطرف‌دیگر بساکسانی‌که بعدازپیش‌آمد اختلاف ونقار بین دوبرادر ازدستگاه شاهی فرار وخدمت کوروش را

۱ــ این عنوانی بودکه یونانی‌ها به اتباع پادشاه مطلق‌العنان وبخصوص زیردستان شهنشاه ایران نسبت می‌داده‌اند .

اختیار کردند واین‌عده ازعناصری بودندکـه درنزد شاه قدر ومنزلت وافی‌داشتند چون ایشان می‌پنداشتند درصورت استحقاق ازکوروش امیدپاداش بهتری‌داشتند تااز برادرش پادشاه . بعلاوه عاقبت‌کارش نیز نشان‌میدهدکه مردی واقعی وتمام عیاربود ورأیش نسبت‌به‌وفاداری و صداقت وپایداری یاران‌نیك صائب، ودرموقع شهادتش‌هم ازقرارمعلوم همهٔ ملتزمان‌رکاب ومصاحبان او درراه دفاعش جان‌دادند مگر آریه‌اوس که تصادفاً درجناح چپ‌لشکر قرارداشت وچون شنید شاهزاده به‌قتل رسیده‌بود باهمهٔ نفراتی‌که درزیرفرمان خودداشت پا به‌فرارگذاشت

بخش ۹

آن‌گاه‌سر کوروش ودست راستش‌را ازبدن جداکردند ولی‌پادشاه که به‌تعاقب **اریه اوس** و همراهانش پرداخته بود تـا اردوگاه کوروش تاخت. اریه‌اوس بانفراتش ازقرارگاه خود پابه‌فرار نهاده به محلی‌که بامداد ازآنجاآمده‌بودند ومی‌گفته‌اندکه درچهارفرسنگی واقع بوده بازگشتند. دراین‌حین متهاجمین به‌جمع‌کردن انواع اجناسی‌که‌به‌حد وفور دراردوگاه کوروش موجود بوده‌پرداختند خاصه بانوی‌اهل فوسه (ولایتی درآسیای‌صغیر) محبوبهٔ کوروش‌که به‌تصدیق همگان هم زیبا وهم بسیارباهوش بود بدست سربازان شاهی‌افتاد. امـابانوی میلطی‌که جوان‌تر بود ودستگیر شده بود درحالی‌که فقط روپوش سبکی برتن داشت به‌پناهگاه‌گارد یونانی‌که درقسمت ارزاق مشغول‌پاسداری بودند فرارکرد وبه‌لباس سربازان درآمد وبسیاری ازمتهاجمین غارتگر را به‌خاك هلاك‌انداخت. اگرچه عده‌ای نیزازدستهٔ خودآنها به‌قتل‌رسیده بودند ولی‌باز این‌عده مقاومت نمودند وبانورا نجات داده بعلاوه آنچه ازاجناس یاافراد راکه به‌گروه آنها پیوسته بودنـد همه را حفاظت کردند .

درآن هنگام پادشاه ولشکریونانی درحدود سی‌استاد ازهم دور بودند. یونانیها سربازانی‌راکه درجلـوآنها مستقر شده بودنـد تعاقب

نمودند ومی‌پنداشتندکه برهمه نیزغالب شدند. ازطرف دیگر گروه شاهی به‌جمع‌کردن محتویات‌چادرها پرداخته خیال‌میکردند فتح‌کامل باآنهاست. همینکه یونانی‌هاآگاه شدندکه همراهان پادشاه درانبارها دست‌به‌کارند وشاه وتیسافرن نیزاطلاع یافتندکه یونانی‌ها برنفرات مقابل‌خود غلبه‌کرده بودند به‌تعاقب‌آنها شتافتند. درآن حین اردشیر شاه به‌عزم پیکارعدهٔ خودرا جمع‌وجور میکرد کلارخوس‌نیز پروکزنوس‌را (که درجبهه ازهمه به‌او نزدیك‌تر واقع‌بود) به‌یاری طلبیده باهم تعاطی‌افکار نمودند تادستهٔ‌کمکی به‌قسمت نگهبانی ارزاق‌گسیل دارند. دراین‌حین یونانی‌ها چنانکه ازعقب ستون به‌نظرآنها رسیده بود متوجه پیشروی مجدد پادشاه شدند. ازین‌رو خودنیز به‌حرکت درآمدند، تادرصورت یورش‌دشمن‌آمادهٔ‌مقابله‌باشند اماشاه به پیشروی ادامه‌نداد بلکه‌ازهمان راهی‌که قبلارفته واز کنارجناح چپ کوروش گذشته بود بازگشت ودرمراجعت نه‌فقط افرادی راکه طی‌نبرد به‌طرف یونانی‌ها پناه‌آورده بودند بلکه تیسافرن ولشکرش را نیزبرگردانید چون بااولین زدوخورد تیسافرن فراراختیار نکرده‌بود بلکه درامتداد رودخانه (فرات) دستهٔ‌سبك اسلحه‌را مورد حمله قرارداد.

اودرحین عبورکشتاری نکرد امایونانی‌هاکه شکافی‌درجلو افراد اوایجادکرده بودند برآنها درحین عبور از درون این‌گذرگاه بازوبین وتیر حمله‌ور شدند. فرماندهٔ گروهان سپرداران یونانی **اپیستن**، نام داشت واهل آمفی‌پولیس بود ونقل‌کرده‌اندکه خودرا درآن گیرودار مردی بسیارهشیار وزیرك نشان‌داد. به‌هرحال وقتی‌که تیسافرن باهزار اشکال ازتنگنا رهائی‌یافت دیگررو نشان نداد بلکه اوهم به‌اردوگاه

یونانی‌ها رفته همراه‌پادشاه دست‌به‌کارشد و بدین‌ترتیب بعدازصف‌آرائی جدیدآن دو، باردیگر بایکدیگر همگام شدند.

وقتی که‌آنان روبروی جناح چپ یونانیان رسیدند این‌عده بیمناك ونگران شدندکه مبادا ایشان به‌این جناح بتازند وبوسیلهٔ محاصره‌کارآنها را پاك‌بسازند. پس‌بهترآن دیدند ستون‌پهلو را عقب بکشند و رودخانه را حفاظ خویش قرار دهند. اما درحالی‌که راجع به‌این اقدام مشورت می‌کردند پادشاه نیز بی‌درنگ صف‌آرائی لشکر خودرا عوض وآنهارا مجدداً جلو یونانی‌ها مستقرکرد، همان‌کاری‌که اول‌بار برای‌پیکار باآنهاکرده بود. وقتی‌که یونانیها دیدند دشمن به صورت رزمی‌به‌آنها نزدیك‌شده است سرود خوانان وبا حدت وهیجان بیشتر بازبه‌حمله پرداختند اماچریك‌های بیگانه باآنکه زیادتر از دفعهٔاول تاسامان دشمن ازیونانی‌ها فاصله‌داشتند، باوجود این وضع پا به‌فرارنهادند. یونانی‌ها نیزتاحدود دهکده‌ای به‌کار تعاقب ادامه دادند ودراین‌محل درنگ نمودند زیراکه پادشاه وهمراهان برتپه‌ای مشرف به‌این ده بهم ملحق‌شده بودند وپیاده‌هم نبودند بلکه سوارها همهٔ تپه‌را فراگرفته بودند، ازین‌رو یونانی‌ها ازوضع وکار دشمن بی‌اطلاع ماندند. می‌گفته‌اند علامت شاهی‌رادیده‌بودند وآن عقابی گشاده بال‌زرین بودکه برصفحه‌ای نصب وبرنوك تیرکی‌افراشته شده بود اماچون یونانی‌ها ازاین‌محل نیز به‌پیشروی خود ادامه دادند سواران باشتاب تپه‌را ترك‌کردند وباهم پیوسته باقی‌نمانده بلکه ازهر طرفی فرارفتند. بنابراین رفته رفته تپه ازوجود سواران خالی‌شد تا سرانجام همگی‌ازنظر دورشدند. به‌همین جهت کلارخوس لشکرخود

را به‌جانب ارتفاعات مزبور نکشید بلکه‌پائین تپه درنگ نمود و لوسیوس اهل سیراکوزرا بایك نفردیگر به‌قله فرستاد تاطرف دیگر تپه‌را دیده‌بانی و نتیجه‌را گزارش‌کند. لوسیوس برتپه بالارفته‌به‌اطراف نظرانداخت وخبرآوردکه دشمن سراسیمه درحال فراراست وآن درست نزدیك غروب‌آفتاب بود.

سپس یونانی‌ها باز ایستادند واسلحهٔ خودرا پائین گذاشته استراحتی نمودند. دراین‌گیرودار ایشان حیران بودندکه کوروش در کجاست وچراکسی ازجانب اوخبری نیاورده‌است، چون‌اطلاع نداشتند که‌کشته شده‌بود. حدس میزدند اویا درتعاقب دشمن افتاده ویا به‌عزم اشغال‌نقطه‌ای پیشروی‌کرده است. ازین‌رو به‌مشاوره پرداختندکه چه بایدبکنند، درهمانجا بمانند ودستهٔ ارزاق را به‌این‌محل انتقال‌دهند، یاآنکه به‌اردوگاه خود بازگردند. پس‌شق اخیررا ترجیح دادند و شامگاه به‌اردوگاه رسیدند. آن روزایشان بدین منوال گذشت ومعلوم شد قسمت عمدهٔ آذوقهٔ آنها به‌غارت رفته بخصوص مأکولات ومشروبات وهمچنین ارابه‌های پرازآرد وشرابی‌که‌کوروش برای‌حوایج‌اضطراری لشکر خود درنظرگرفته بود (می‌گفته‌اند تعداد این‌واگنهای باری چهارصد بود) این محمولات را نیز سپاه شاهی به‌یغما برده بودند در نتیجه بیشتریونانی‌ها بی‌شام سرکردند وروز دیگرهم ناشتائی نداشتند وآن‌شاید به‌این‌جهت بودکه قبل‌از صرف صبحانه پادشاه زود بازآمده بود. پس‌آن‌شب ایشان نیزبدین‌منوال گذشت.

بخش ۱۰

سحرگاه فرماندهان [1] جلسه‌ای ترتیب داده حیران بودند چرا کوروش نه‌دستوری فرستاده و نه‌خود بازگشته‌است. ازینرو برآن شدند هرچه‌دارند جمع‌آوری‌کنند ومجهزآنقدر پیش‌بروند تابه‌دستهٔ‌کوروش ملحق‌گردند.

وقتی درشرف عزیمت بودند و آفتاب تازه برمی‌آمد پروکلس حاکم توترانیا ازاعقاب‌دمارات (دماراتوس[2]) اهل لاکونیه‌باگلوس‌فرزند تامس واردشد . آنها اطلاع دادندکه کوروش کشته شده‌بود واریه‌اوس

۱ـ خلاصه. درفصل گذشته دیده‌ایم‌کوروش به‌قصد لشگرکشی برضد برادرخود اردشیرشاه چگونه قشونی فراهم‌کرد ولشگرکشی ازکنارهٔدریا تانقاط مرتفع و کوهستانی به چه ترتیب برگزار شد وچگونه زد وخورد اتفاق‌افتاد و کوروش به‌قتل رسیدو یونانی‌ها درچه وضع وحالی به اردوگاه خودبازگشتند واستراحتی کردند با این فرض و خیال که در تمام جبهه‌ها پیروز شده‌اند و کوروش هم زنده‌است.

۲ـ Demaratus از امیران‌اسپارت که‌در سال ۴۹۱ ق. م خلع‌شده به ایران فرار کرده بود سپس همراه خشیارشا درلشگرکشی اوبه‌یونان شرکت نمود. توترانیا (از نواحی‌غربی آسیای صغیر) سرزمینی‌بوده که‌خشیارشا بمناسبت خدماتش به او بخشیده‌بود.

فرار اختیار کرده همان‌موقع بادیگر چریکها درمحلی که روز پیش بامداد ازآنجا حرکت کرده بودند در انتظارند وخبر داده‌اند هرگاه یونانیها قصد پیوستن به‌آنهارا داشته‌باشند منتظر خواهندماند وگرنه چنانکه اریه‌اوس اظهار داشته روزبعد به‌عزم بازگشت به یونیه که از آنجا آمده بودند حرکت خواهندکرد . فرماندهان وسربازان یونانی وقتی‌که شرح این‌ماجرارا شنیدند سخت برآشفتند. کلارخوس گفت : «اگر کوروش زنده بود ، افسوس‌که دیگر درمیان‌ما نیست به اریه‌اوس پیغام میداد تاآنجاکه به‌اقدام‌ما بستگی دارد پادشاه شکست یافته و چنانکه می‌بینی دیگر حریفی درمقابل‌ما نیست تاباو نبردکنیم واگر شماهم نیامده بودید ماباز برضد پادشاه پیشروی میکردیم وبه‌اریه‌اوس قول میدهیم اگر این‌جا بیاید خوداورا برتخت پادشاهی قرارخواهیم داد چه‌آنانکه درمیدان نبرد فاتح شوند حق فرمانروائی دارند » بااین سخنان اوقاصدان‌را برگردانید وهمراه آنها خریسوفوس اهل لاکونیه ومنون تسالی‌را روانه‌کرد چون منون خودش خواهش‌کرده بود . اواز یاران نزدیك ومدعی اریه‌اوس‌بود پس‌آن‌دو رهسپار شدند وکلارخوس درانتظار بازگشت‌آنها ماند .

درآن حال لشکریان باکشتن گاو والاغهای رسد باربری کمی خوراکی فراهم کردند وبرای مادهٔ سوخت قدری دورتر ازقرارگاه‌خود تاسامانی‌که نبرد درآنجاواقع شده‌بود پیش‌رفتند ودسته‌های تیروکمان که یونانیها ، فراریان لشکر شاهی‌را وادار کرده بودند دور بریزند و همچنین قدری ازسپرهای ساخته ازشاخهٔ بید وسپرهای‌چوبی مصریان بعلاوه تعدادی سپرهای سبك وارابه‌های کم‌وزن‌راکه درمیدان نبرد فرا

ریخته بودومی توانستندحمل کنند، این اجناس گوناگون را بمنظورسوخت بکار بردند وباآن غذائی پخته روزی را بپایان آوردند.

دراین موقع که بحبوبهٔ فروش دربازار اردوگاه بود ازجانب پادشاه وتیسافرن قاصدانی که ازدستهٔ چریك بودند مگر یك نفر یونانی که تصادفاً درگروهان تیسافرن ومورد علاقه واحترام او بود فراآمدند. این مردکه فالینوس نام داشت مدعی بود درفن نبرد وفرماندهی پیادگان سنگین اسلحه مهارت بسیاردارد . هنگامی که قاصدان مزبور بازگشتند سرکرده‌های یونانی را جمع نموده به آنها اظهارداشتندکه پادشاه خودرا فاتح میداند وچون کوروش هم کشته شده بود، به یونانیها پیشنهاد ترك مخاصمه داده آنهارا بدربارخود فراخوانده است تادرصورت امکان به وجهی سودمند بااوسازش نمایند. این پیام قاصدان شاهی خشم یونانیان را برانگیخت، کلارخوس هم اظهارداشت کسانی که غلبه کرده‌اند سلاح خودرا ازدست نمیدهند وافزود اکنون ای فرماندهان عزیز هرپاسخی که صلاح وآبرومند می‌پندارید بوسیلهٔ همین قاصدان بفرستید منهم بزودی بازخواهم گشت. چون یکی ازگماشتگان تقاضاکرده بود اوبرود ومشاهده کندکه اسباب بسیار عمدهٔ مراسم قربانی مفقود شده بود زیرا کلارخوس درهمان گیرودار نیزدرصدد انجام دادن این مراسم برآمده بود.

دراین هنگام کلینور آرکادی که در میان سرکرده‌ها از همه سالخورده‌تر بود اظهار داشت‌که ایشان مرگ را برتسلیم کردن سلاح ترجیح میدهند وپروکزنوس اهل تب گفت : «ای فالینوس درنظر من روشن نیست‌که پادشاه اسلحهٔ مارا به‌عنوان اینکه غالب است مطالبه

دارد یاچون مارادوست‌خودمی‌پنداردبه عنوان‌اهدا طالب‌آن‌است زیرا اگر بنام فاتح باشد چرا درخواست‌نماید وخود برای تصرف‌آنها پیش نیاید؟[1] اما اگراو ازراه تحبیب ودلجوئی خواستار آنهاست بهتراست خود بیاید تاسربازان‌دریابند درازای چنین‌تقدیمی چه‌دریافت‌خواهند داشت. درپاسخ این‌مطلب فالینوس گفت «پادشاه معتقداست که فتح با اوست زیراکوروش‌را ازبین‌برده مگرآنکه کس‌دیگری مدعی‌سلطنت اوباشد؟ بعلاوه معتقداست شماهم درچنگ واختیاراوقرار دارید چون درقلب سرزمین اوهستیدکه رودخانه‌های غیرقابل عبوری آنرا احاطه کرده‌اند ومیتواند دسته‌های کلان برضدشما تجهیزکندکه اگر به شما امکان کشتار آنهاراهم بدهد بازآن‌اندازه زیادند که از عهدهٔ این‌کار برنخواهیدآمد. سپس‌تئوپمپوس‌اهل‌آتن‌اظهارداشت «فالینوس توخوب می‌توانی مشاهده کنی‌که ماجزاین‌اسلحه وشجاعت‌خود سرمایهٔ‌دیگری نداریم واگر سلاح خویش‌را حفظ‌کنیم خواهیم توانست دلاوری‌خودرا هم نشان بدهیم وگرنه همینکه اسلحه‌را ازدست‌بدهیم جان‌خودرانیز باخته‌ایم. بنابراین نباید تصورکنی‌که یگانه دارائی خویش‌را ازدست خواهیم‌داد بلکه برعکس بوسیلهٔ همین‌اسلحه باخودشما وبرای‌تصرف اسلحهٔ خودتان نبرد خواهیم کرد».

اما فالینوس باشنیدن این‌حرف به‌خنده افتاده گفت «ای‌جوان حالا چه‌وقت سخنانی حکیمانه‌است گفته‌هایت دلپذیراست اما جای

۱ــ این کلمات پاسخ معروفی‌را به‌خاطرمامی‌آورد که‌لئونیداس درجنگ ترموپیل (در ۲۸۰ قبل‌ازمیلاد درجنگ‌بین‌ایران‌واسپارت)درمقابل چنین‌درخواستی به‌سردار ایرانی داده‌بوده. «اگرزورداری بیاوبگیر».م

تردیدنیست‌که شجاعت‌شما باقدرت کلان پادشاه‌قابل‌قیاس نخواهدبود».
چنانکه روایت کرده‌اند چندنفر دیگرهم‌که‌آنجا حاضر بودند قدری سست‌آمده اظهارداشتند بهمان‌نهج‌که نسبت به‌کوروش وفاداری‌نمودند ممکن‌است برای پادشاه نیز خدمت نافعی انجام‌دهند البته اگرشهریار سردوستی وقصداستخدام آنهاراداشته‌باشد وشایدهم‌بخواهد درپیکاری بامصر از وجود ما استفاده کند کـه با خوشوقتی در سرکوبی آن قوم حاضریم.»

دراین‌میانه کلارخوس بازآمده پرسید آیاجوابی فرستاده‌بودند یانه ؟ فالینوس کلامش‌را قطع نموده اظهارداشت «کلارخوس این افراد حرفهای بی‌هوا میزنند وهمه برآنند که عقیدهٔتو چیست» کلارخوس جواب داد: «ای‌فالینوس من‌ازدیدارت بسیار خشنودم وگمان میکـنم دیگران نیز همین احساس‌را دارند زیراکه تو یونانی هستـی وماهم. تعداد مارا نیز خودت میدانی. حال‌که بدین‌منوال‌گرفتارشده‌ایم ازتو تقاضا داریم بفرمائی‌دربارهٔ این‌موردی‌که اشاره‌کرده‌ای‌چه‌راهی درپیش گیریم وشایسته آنستکه تو درپیشگاه خدایان راهی‌را بمانشان بدهی که هم عین‌صلاح‌باشد وهم‌آبرومند. همان‌رأی ودلالتی‌که توراورآینده مایهٔ سرافرازی شود وروزگاری آنرا چنین نقل‌کنند: در زمانـی که فالینوس ازجانب پادشاه قاصدوار فراآمده بود تایونانیهارا به تسلیـم کردن اسلحهٔ خود وادارکند وقتی‌که آنها نظرخوداورا خواستارشدند چنین وچنان نظرداد ونیک‌میدانی‌که‌رأی‌ونظرت دریونان‌نیز انعکاس خواهد یافت.»

کلارخوس این‌پیشنهاد هوشمندانه‌را بدان‌امید تلقین میکرد تا

همان‌کس که خود بنمایندگی پادشاه آمـده‌بود ایشان‌را ازخیال تسلیم کردن‌اسلحه بازدارد وبدین‌ترتیب یونانیها امیدوارشوند، ولی برخلاف انتظاراو فالینوس متقابلا کاری مزورانه کرده گفت: بنظرمن اگـر در جنگ‌باشاه یك درده‌هزارهم امیدنجات دارید رأی من آنست‌که اسلحهٔ خویش‌را از دست ندهید. اما اگر بدون خواست پادشاه انتظـار نجات ندارید معتقدم‌که بهرشیوهٔ مقدور متوسل‌شده خودرا ازخطر برهانید. درجواب این‌اظهار کلارخوس گفت این‌کلام تواست ولی وقتی‌که آنرا به‌شاه پاسخ ببرند باید بیفزایندکه اگرهم بناباشد راه دوستی پادشاه‌را پیشه سازیم بادردست داشتن‌سلاح یاران مفیدتری خواهیم بود تا وقتی که آنرا بدیگری تسلیم‌کنیم‌که چنین‌هم نخواهیم‌کرد واگرنیز برآن سرباشیم‌که بااو جنگ‌وستیزکنیم باوجود اسلحه بهترمی‌توانیم ازعهدهٔ این‌مهم برآئیم وبه‌فالینوس نیز ابلاغ کنیم‌که اگر درهمانجاکه‌هستید بمانیدصحبت جنگ به‌میان نخواهدآمد ولی هرگاه جلوتر بیائیدویا بازگردید به‌این‌معنی‌است‌که سرجنگ دارید.

ازین‌رو زود اعلام‌کنیدآیا بی‌حرکت خواهید ماند یعنی‌علامت ترك‌مخاصمه‌است‌ویاآنکه ازجانب شماخبر ببرم‌که طالب جنگ‌هستید؟

کلارخوس جواب‌داد راجع‌به‌این مطلب‌هم به‌عرض‌برسان نظرما عین فرمایش‌خود اوست. فالینوس‌گفت منظورچیست ؟کلارخوس پاسخ داد اگرحرکت‌نکنیم ترك‌مخاصمه است وهرگاه‌پیش بتازیم ویاازاین‌جا بازگردیم یعنی‌سرجنگ‌داریم. فالینوس پرسید پس‌خلاصه‌کلام چه باید عرض‌کنم‌آیا عزم‌صلح‌دارید یاخیال‌جنگ؟کلارخوس جواب‌خودرا تکرارکرد، صلح اگرجنبشی نکنیم‌جنگ هرگاه پیشروی یا مراجعت

کنیم‌ولی بازقصد خودرا بروزنداد.

بدین‌ترتیب فالینوس وهمراهانش‌عزیمت‌کردند ولی از قاصدان اریه‌اوس فقط پریکلس وخریسوفوس وارد شدند ومنون درنزد اوماند. اینها خبرآوردندکه اریه‌اوس اظهارمیداردافراد پارسی‌دیگری هستند که ازاوبالاترند وزیربارپادشاهی اونخواهند رفت. قاصدان افزودندولی اگرشما بخواهید بااوبازگردید دستورش اینست کـه شبانگاه عـاجلا حرکت‌کنید وگرنه خود اوبامداد به‌تنهائی رهسپار خواهدگردیدکـه کلارخوس اظهارداشت به‌این‌روال‌که شما پیشنهاد می‌کنید اگرمابیائیم چه بهتروگرنه‌آنچه مصلحت‌کارشماست رفتارکنید. اما بازقصد وخیال خود رانزدآنهانیزفاش‌نکرد.

بخش ۱۱

بعداز آن جریان که با غـروب آفتاب مصادف شده بود او سر-کرده‌هاوسردسته‌ها رافراخوانده‌به‌آنها اظهارداشت:

«آقایان هنگام‌انجام دادن مراسم قربانی علامات وآثارآسمانی دربارهٔ‌جنگ‌ما باپادشاه‌به‌هیچ‌وجه مساعد نمی‌نمود ودلایل عمده‌ای‌نیز دراین‌باب وجودداشته است زیرا تاآنجاکه خودم به‌رأی‌العین مشاهده کردم بین‌ماوپادشاه رودخانهٔ دجله‌حایلی است‌که بدون قایق‌عبورازآن امکان‌ندارد وقایقی‌هم‌دراختیارنداریم. ازطرف‌دیگر برای‌ما دورازامکان است‌که درهمین‌جا بمانیم زیراکه فاقد وسایل زندگی‌هستیم اما علایم‌و آثار،گواهی مطلوبی‌درمورد پیوستگی ما با دوستان‌کوروش می‌داده‌پس این راهی‌است‌که باید درپیش‌گیرید. دراین‌صورت‌باآنچه خواه‌وناخواه بدست‌آید شکمی سیرکنید وقتی‌که‌صدای‌بوق خاتمهٔ استراحت‌برآمد آمادهٔ عزیمت‌شوید وچون دومین‌صدا رابشنوید حیوانات را بارکنیدو آنها را درجواررودخانه‌وسپرداران راهم درجناح حفاظی‌آن‌قراردهید. با شنیدن این دستورات فرماندهان و سردسته‌ها فـرارفتند تا برطبق دستورکلارخوس خودراآماده سازند. ازآن‌پس وی‌فرماندهی میکرد و آنهااطاعت می‌نمودندزیراکه نه‌فقط برگزیدهٔ ایشان‌بودبلکه‌می‌دیدند تنهاکسی است‌که حزم و تدبیر فرماندهـی دارد وحال آنکه دیگران

تجربه‌ای نداشتند.[۱]

آن‌گاه بواسطهٔ تاریک‌شدن‌هوا میلتوس باسوارانی‌که تحت‌فرمان داشت وعدهٔ آنها چهل‌نفر بود با سیصد سرباز پیادهٔ تراکی جانب شاه را رها وبه‌این‌طرف فرارکرد. اما فرماندهی سایر نفرات راخودکلارخوس برعهده داشت وبنابر تصمیم‌قبلی شروع به‌اقدام‌کرد ولشکریان هم ازاو پیروی نمودند تا به‌اولین قرارگاه خود رسیدند ونیمه شب درآنجا به‌اریه‌اوس ونفراتش پیوستند ودرحینی‌که مسلح بودند با همان حالت آرایش جنگی‌خود درنگی‌نمودند. سرکرده‌ها وسردسته‌ها با اریه‌اوس ملاقات‌کردندوطرفین‌یعنی صاحبمنصبان یونانی واریه‌اوس وفرماندهان گروهان اوبا هم‌پیمان‌بستندکه نسبت بیکدیگرخیانت ننمایند وبا هم متحد بمانند. چریک‌های‌بیگانه نیزسوگند خوردندکه بدون‌هیچ‌گونه خیانت‌آنها را راهنما باشند وبرای استحکام این عهد وپیمان گاونری، گرازی وقوچی را برسپری‌کشتند. یونانی‌ها نوك شمشیر خویش و چریک‌های بیگانه سرنیزه‌های خودرا درخون این‌حیوانات‌فروبردند. پس‌ازانجام مراسم عهدوپیمان،کلارخوس اظهارداشت:

«ای اریه اوس چون دراین سفرهم‌گام هستیم برگوبدانم نظرت راجع به‌خط سیرماچیست‌آیا ازهمان راهی باید برگشت‌که‌آمده‌بودیم یاآنکه راه‌دیگری می‌شناسی‌که بهترخواهد بود؟ اریه اوس پاسخ داد اگرازهمان‌راه‌مراجعت‌کنیم‌که‌به‌اینجاآمده‌ایم ازگرسنگی‌تلف‌خواهیم

۱ــ طول خط‌سیری‌که آنهااز افسوس‌دربونیه تا میدان جنگ‌آمده‌بودند نود و سه منزل یا پانصد وسی و پنج فرسنگ یعنی شش هزار و پنجاه‌استادیا بود و مساحت ازمیدان‌نبردتا بابل‌هم گفته‌اند سیصدوشصت استادیا بوده‌است.

شد زیرا هیچ‌نوع خوراکی فراهم‌نداریم ودرحین آمدن نیزدر هفده منزل آخراصلاآذوقه بدست نیامد وآنچه هم یافته شد صرف کردیم. اینک‌راهی را باید درپیش‌گرفت‌که هرچند درازتراست باز دست‌کم میتوان امیدداشت‌که خوراکی فراهم شود وباید اولین منزل سفررا هم ازلشکرشاهی هرچه دورتراختیارکرد زیرا اگر به‌اندازهٔ دوسه روزراه بین‌ما فاصله‌باشد دیگراوقادرنخواهد بودما را غافلگیرکند زیرا که پادشاه با افرادی محدود جرأت‌تعاقب‌ما را نخواهد داشت وبا لشکری انبوه نیزسرعتش‌کافی نخواهد بود بعلاوه‌دچارکمیابی آذوقه‌خواهد شد وافزود اینست نظرمن.

این تدبیرمرارت‌بارفقط این‌معنی‌را داشته‌است‌که مخفیانه ویابا سرعتی تمام‌راه فراراختیارشود اما بخت وطالع‌ایشانرا یاری کرد زیرا که چون صبح‌شد وبه‌حرکت افتادندآفتاب‌درطرف‌راست‌آنهامی‌درخشید وبنابرمحاسبه فرض‌کرده بودند تا غروب به‌یکی‌ازدهات بابل برسند و ازین‌جهت‌کارشان‌لنگ نشد.اما درحدودبعدازظهرچنین به‌نظرشان‌آمد که سواران دشمن را دیده‌بودند. بعضی ازیونانیهاکه حالت آماده باش نداشتند زود به‌دسته‌های‌خود پیوستند واریه‌اوس‌که چون مجروح‌شده بود درگردونه‌ای حرکت میکرد از ارابه پائین پریده جوشن پوشید و همراهانش نیزمثل اورفتارکردند. درحینی‌که سلاح می‌پوشیدندافراد متقدم‌که مأموردیده‌بانی بودند خبرآوردندکه سوارانی از دشمن‌درکار نیست بلکه‌چهارپایانی را درحال‌چرا دیده‌اند بدین‌ترتیب‌فوری همه‌پی بردندکه اردوگاه شاهی درآن‌حوالی است ودرواقع هم ازدهی مجاور ستون دود به‌نظرمیرسید.

اماکلارخوس قصد نداشت با دشمن روبرو شود زیـرا میدانست افرادش نه‌فقط‌پاک خسته‌اندبلکه خوراکی هم نداشته‌اند بعلاوه دیر-گاه بود. بهرحال اوغفلتی روانداشت ازآن‌جهت‌که سعی بسیار می‌نمود کارش فراروانمود نشودوپیش‌رفت تا شامگاه‌باباروبنه درکناردهکده‌ای اردوگاه ترتیب‌داد، ازهمان دهی‌که لشکراردشیرحتی تیرهای‌خانه‌هارا به‌یغما برده‌بودند. باری‌دستهٔ باروبنه را مستقرکردند اما افرادی‌کـه عقب‌مانده ودرتاریکی به‌اردوگاه رسیدنـدآن شب را به‌هر نحوی بوده گذراندند وچون یکدیگررا صدا می‌کرده‌اند ولوله‌ای راه افتادوحرف ایشان به‌گوش‌دشمن رسیدکه‌درنتیجه نفرات‌آنهاکه‌نزدیک‌ترواقع‌شده بودند ازقرارگاه‌خود پابه‌فرارنهادند. این وضع ازآنجا مکشوف‌شدکه روزدیگرهیچ‌نوع حیوانی درآن حدود به‌نظر نیامد ودودی هم درآن حوالی دیده نشدوچنین می‌نمودکه خودشاه نیزازنزدیک‌شدن‌حریف بیمناک شده بود. این‌واقعه ازاقدامی‌که پادشاه روز آینده‌کرده بـود آشکارگردید ولی دردل‌شب وحشتی‌سخت در میان افراد یونانی افتاد، ازهمان‌قسمی‌که‌لشکری‌بیمناک خواه وناخواه‌دچارمی‌شوند. کلارخوس به تولمیدنام اهل‌آلان که‌جارچی اوویکی ازممتازترین جارچیان زمان بود امرداد این‌خبررا بعدازآژیرسکوت اعلام‌کند:

«سرکرده‌ها اعلام دارند هرکس‌نام‌کسی‌که الاغی را بـی‌افسار در میان‌نفرات‌رهاکرده‌است خبربدهد یک‌تالان‌نقره جایزه خواهدگرفت: وقتی این‌خبرانتشاریافت سربازان متوجه‌شدندکه ترس آنهـا بیمورد بوده وفرماندهان‌کاملاسلامت‌اند.سحرگاه‌کلارخوس به‌نفرات‌یونانی‌امر داد درست مثل میدان پیکارصف‌آرائی کنند.

بخش ۱۲

موضوعی که چند لحظه پیش ذکر شد که پادشاه از نزدیك شدن یونانیها بوحشت افتاده بود بنابر جریان ذیل بوضوح پیوست. با آنکه اوروز قبل قاصدانی اعزام داشته و فرمان داده بود که یونانی‌ها اسلحهٔ خود را تحویل بدهند حال دراول صبح قاصدانی روانه وپیشنهاد مذاکرهٔ صلح نمود. وقتی که قاصدان مزبور به‌سامان قرارگاه یونانیان رسیدند با فرماندهان درخواست ملاقات کردند وهنگامی که پاسداران این خبر را گزارش دادند کلارخوس که تصادفاً در آن لحظه سرگرم بازدید نفرات بود به‌مأموران دستور داد به‌قاصدان اطلاع دهند که تأمل نمایند تا او فراغت حاصل کند. آن‌گاه لشگریان‌را نظم وترتیب کامل داد تا از هر جهت آماده وآراسته بنظر آیند ومثل ستون انبوه محکمی جلوه کنند وکسی خارج ازصف‌وستون افرادسنگین اسلحه دیده‌نشود. سپس اجازه داد قاصدان پیش آیند وخوداوبا مجهزترین و خوش‌نما ترین نفرات خویش آماده شدوبه‌سایرسرکرده‌ها نیزدستورداد مثل‌خودش رفتارکنند. وقتی که روبروی قاصدان فرا ایستادند ازآنها پرسید چه‌مطلبی دارند. جواب دادند برای‌مذاکرهٔ‌صلح آمده‌اندواختیارداشته‌اندکه پیشنهادهای پادشاه را به‌یونانی‌هاابلاغ نموده اظهارات یونانیها را به‌پادشاه‌معروض دارند. کلارخوس جواب‌داد: نخست‌چاره‌ای جزجنگ نداریم زیراکه‌ما

صبحانه نخورده‌ایم‌وهیچ‌فرد زنده‌ای هم‌قادر نیست با یونانیها دم‌ازصلح بزند مگر آنکه ابتدا غذای آنها را فراهم سازد. بعدازشنیدن این‌پیام قاصدان شتابان فرارفتند وزود بازگشتندکه نشانهٔ‌آن بود پادشاه و یا کس‌دیگری‌که عهده‌دارمذاکرات بوده درهمان‌حوالی‌توقف داشته‌است. آنها جواب دادندکه‌پادشاه می‌فرماید حرف‌یونانی‌ها بجاست وبلدهائی نیزهمراه‌آورده‌اند تا درصورت توافق ومصالحه ایشان‌را به‌مرکزارزاق راهنمائی‌کنند. دراین‌حین‌کلارخوس پرسیدآیا مذاکرهٔ‌صلح‌فقط‌شامل کسانی می‌شودکه درگفت‌وگودخالت دارند ویا آنکه سایرین را نیز بهره‌یاب خواهدکردآنها پاسخ‌دادند شامل‌همه خواهد شد، تا پیام شما به‌عرض شاه‌برسد. بعدازاین‌کلام‌کلارخوس‌آنها را مرخص‌کرد تا دراین باره شورومذاکره نمایند. ایشان مصلحت‌آن دیدند که بدون تأخیر صلحنامه بنویسند تا بتوانند قبل ازهرگونه آسیب به‌آذوقه دسترسی یابند.

کلارخوس اظهارداشت من‌هم با این‌پیشنهاد موافقت دارم‌امازود آنرا ابرازنخواهم‌کردوکاررابه‌تعویق‌خواهم انداخت تا قاصدان‌بواسطهٔ احتمال ردکردن پیشنهادصلح ازجانب ما نگران شوند ومن‌باب مزید اطمینان سربازان‌خود مارا نیزوسیلهٔ هشیاری گردد. وقتی‌که سرانجام لحظهٔ مناسب‌پیش‌آمد اوخبردادکه باپیشنهادصلح موافق است وبه‌آنها گفت زودترایشان‌را به‌انبارآذوقه هدایت‌کنند.

پس ایشان حرکت‌کردند تاراه نشان‌بدهند اماکلارخوس‌هرچند که قول وقرارصلح وسازش داده بود بازلشکرخود راکاملاآمادهٔ پیکارو درحال حرکت‌نگاه داشت وخودفرماندهی دستهٔ‌عقب را برعهده‌گرفت.

آنها به‌گودال‌هائی پر از آب رسیدند که بدون پل قابل عبور نبود ولی با تنهٔ درختان خرما که برزمین افتاده بود ویا خود قطع کرده بودند پلی فراهم ساختند. دراین مورد شیوهٔ فرماندهی کلارخوس نیك نمودار گردید او نیزهٔ خودرا دردست چپ وعصائی به‌دست راست داشت وهرگاه نفری درانجام دستورات قصور می‌ورزید دست راست خود را بلند و با ورود ضربتی طرف را تنبیه میکرد وگاهی نیزخود به‌درون گل‌ها می‌افتاد و دستیاری می‌نمود. نتیجهٔ این رفتاراو آن شدکه همگی ازهرگونه اهمال وسستی عارداشتند افرادی که مأمور آن کارشده بودند بیش از سی سال نداشتند اما سالخوردگان هم چون کلارخوس را مجدانه به‌کار دیدند خود نیزازدستیاری بازنایستادند. دراین حین وحال کلارخوس عجلهٔ بسیارمی‌نمود زیراکه سوءظن به‌اودست داده بودکه معمولاخندق‌هااین همه آب ندارد وموقع آبیاری هم‌که نبوده است. بدگمانی اوازاین‌بابت بودکه مبادا به‌امرپادشاه آب درجلگه‌ها انداخته باشند تا یونانیها رااز مشکلاتی‌که هنگام بازگشت به‌وطن‌خویش در پیش خواهند داشت اندیشه‌ناك سازند.

درحین‌حرکت سرانجام به‌دهاتی‌رسیدند وبلدها محل‌تهیهٔ آذوقه را نشان‌دادند. دراین‌دهات غله به‌حدوفور وجودداشت وهمچنین‌شراب خرما ونوشابه‌های ترش‌که باجوشانیدن خرما تهیه می‌کردند. خرماها ازآن‌قبیل بودکه دریونان‌هم هست وخوراك طبقهٔ‌خدمتکار است امانوع عالی‌آنرا چیده برای ارباب جدا می‌کرده‌اند وآن ازلحاظ ریخت و درشتی ممتازبود بارنگی‌که روی همرفته شباهت به‌عنبر داشت.

اقسام دیگرآن خاص‌تهیه شیرینی وتنقلات‌است،این‌تنقلات‌پس

ازصرف شام لقمهٔدلچسبی بشمارمیرفته ولی‌زود تولید سردرد می‌کرده است. دراین‌جا سربازان برای‌نخستین‌بارگل‌خرما (پنیرخرما) خوردند وخیلی‌ازایشان نه‌فقط ازدیدن شکل‌آن مسرورشدند بلکه‌ازمزهٔخاص آن‌هم محظوظ.گل خرما نیز آسان موجب سردرد می‌گردد وهمینکه گل‌را ازدرخت جداکنند تمام درخت پژمرده می‌شود.

آنها سه‌روز دراین‌دهات مانده بودندکه قاصدان پادشاه بزرگ واردشدند، تیسافرن، برادر بانوی شاه وسه‌نفر پارسی دیگر و عده‌ای نیزازبردگان‌همراه داشتند. وقتی‌که فرماندهان یونانی باآنهابرخورد کردند تیسافرن توسط‌مترجم به‌شرح ذیل اظهاراتی نمود:

«ای‌یونانیان من‌درمقرخود (درآسیای صغیر) همسایهٔشما هستم وقتی‌که شمارا دچارانواع‌مشکلات دیدم پیش‌خوداندیشیدم وقت‌آنست که ازپادشاه استجازه وشمارا سالم‌روانهٔ وطن خودکنم. گمان میکنم این‌کارم، هم‌شما را خرسندسازد وهم درتمام یونان موجب قدردانی و امتنان‌شود. بعدازاین تأمل‌وتدبیر موضوع‌را ازپیشگاه پادشاه استدعا وعرض‌کردم‌که دراین‌باره بخصوص سپاسگزارم فرماید، چون اول‌کسی بودم‌که به‌شاه خبردادم کوروش برضداو عزم لشکرکشی دارد وعلاوه براین‌گزارش، نیروی‌کمکی‌هم برای اوآوردم وتنهاکسی بودم‌که در مقابل صف یونانی‌ها سنگرداشتم ولی‌پا به‌فرار نگذاشتم وبرعکس با دستهٔشاهی به‌اردوگاه‌شماآمدم، درهمان حین‌وحالی‌که بعدازکشته‌شدن کوروش چریك‌های بیگانه اورا باهمین‌افرادی‌که اکنون همراه دارم وازجان نثاران شاهند تعاقب نمودم، اینك درخواستم ازشما آنست‌که جواب‌مساعد وقرین‌اعتدال بدهید تاشاید بتوانم درحدود قدرت‌خویش

برای‌رهائی شما راه‌آسانی پیداکنم.»

بعداز این اظهاراتش، یونانیها به‌کناری رفتند تاباهم تعاطی افکارکنند. آن‌گاه پاسخ‌دادند وکلارخوس سخنگوی ایشان‌بود: «ما نه بااین‌عزم وخیال جمع‌شده‌ایم‌که برضد پادشاه جنگ وجدال کنیم ونه قصد لشکرکشی برعلیه اورا داشته‌ایم اماچنانکه خودتان میدانید کوروش بامعاذیر متعدد درصدد غافلگیرکردن شاه‌بود ومارا هم‌برای آن‌منظور تااینجاکشانید. سپس وقتی‌که وی دروضعی خطرناك گرفتار شد دیگردرپیشگاه خدایان شرط مروت ومردانگی‌ندانستیم اورا تنها بگذاریم زیراکه درروزگاران پیش‌ازنیکی‌ها ومراحم اوبرخوردار شده بودیم ولی‌چون‌کوروش دیگروجود ندارد، نه‌با پادشاه راجع به‌سلطنت اوسرجنگ وستیزداریم ونه‌دلیلی درمیان است‌که در صدد صدمه و خرابی‌قلمروشاهی‌باشیم وهرگاه اشکالی‌پیش‌نیاید فقط‌خواستاربازگشت به‌وطن خویش‌هستیم. ولی‌اگرکسی درصدد برآید مارا بیازارد بایاری خدایان درمقام انتقام برخواهیم‌آمد وبرعکس اگرکسی ازراه احسان مارا یاری نماید تاآنجاکه درقدرت ماست ازتلافی وجبران خودداری نخواهیم‌کرد.»

این‌بود اظهارات اوکه تیسافرن درجواب‌گفت :«این‌پیام شما را به‌عرض پادشاه خواهم‌رسانید وفرمانش‌را به‌شما اطلاع‌خواهم داد وتا مراجعتم حالت مصالحه‌کماکان پابرجاست وفروشگاهی‌نیز به‌شما نشان خواهیم داد.»

روزدیگر اونیامد. یونانی‌ها خواه وناخواه دچارنگرانی شدند ولی‌روز سوم بازگشت واظهارداشت‌که«ازپادشاه به‌خاطر نجات دادن

یونانیان هرچندکه عده زیادی‌هم مخالفت نموده می‌گفتندکه صلاح قدرومقام شاهانه نیست‌کسانی راکه برضد اوسلاح برداشته‌بودند امکان فراردهد دستورالعمل‌گرفته است. باری‌وی اظهارکرد شمامی‌توانید از جانب‌ما عهدواطمینان حاصل‌کنیدکه دربازگشت ازمیان یك سرزمین دوست خواهیدگذشت وبدون نیرنگ ونارو شمارا تـایونان خواهیم رسانید وآذوقه دراختیارشما خواهیم گذاشت ودرهر شهر ودیاری‌که جنسی‌برای فروش‌باشد اجازهٔ‌خرید خواهیدداشت ومتقابلا نیزشماباید سوگند یادکنیدکه درحین‌عبور ازقلمروما رفتاردوستانه داشته باشید و سبب هیچ‌گونه صدمه‌وآسیبی‌نشوید ودرهر نقطه هم‌که مانتوانیم‌آذوقه فراهم سازیم بهای‌جنسی‌راکه بدست خواهیدآورد پرداخت‌کنید».

دراین‌باره توافق نمودند تیسافرن و برادر ملکه سوگند یاد و دست‌راست خودرا پیش‌بردند سرکرده‌ها وسردسته‌های یونانی‌نیزهمان کاررا تکرارنموده باهم دست دادند.

بعدازاین جریان تیسافرن اظهارداشت «حال‌من به‌حضورشهنشاه میروم وهمینکه مطلوبم حاصل شود بازخواهم آمد وآمادهٔ مراجعت دادن شمابه‌یونان خواهم‌بود وخودم نیزبه‌ایالت مرکزحکومت‌خویش عزیمت خواهم‌کرد.»

بخش ۱۴

آن‌گاه یونانی‌ها و آریه اوس درجوار یکدیگر چادر زدند و بیست‌روز بازگشت تیسافرن‌را انتظار کشیدند[1]. دراین‌میانه برادر آریه‌اوس ومنسوبان دیگراو وعده‌ای ازپارسیان نزد ایشان آمده خبرو پیام‌های اطمینان بخش آوردندکه پادشاه بمناسبت شرکت آنها در لشکرکشی کوروش یابواسطهٔ سایراقدامات‌خصمانهٔ قبلی‌قصد وغرضی‌بر آنهاندارد. درحینی‌که این‌رفت وآمدها جریان‌داشت آشکارمی‌نمودکه آریه‌اوس وهمراهانش دیگرتوجه چندانی‌نسبت به‌حال آنان ندارند واین‌خود دلیل‌بارزی شدکه چگونه ازآن‌پس یونانی‌ها ازرفتارآنها خشنود نمی‌نمودند ونزدکلارخوس ودیگر فرماندهان رفته اظهار میداشتند : «چراما خودرا معطل‌کرده‌ایم؟ آیاهنوز واضح نیست‌که پادشاه نقشه‌ای غیرازفنای‌ما ندارد؟ تاسایریونانی‌ها ازقیام برضد پادشاه بزرگ‌بیمناك شوند؟ دروضع فعلی‌اوسعی دارد مارا دراین‌جا سرگردان‌کند چون قشون خوداو پراکنده است اما همینکه باردیگر لشکریان خودرا

---

۱ ــ دیودورسیسیلی نوشته است این بیست روز تأخیر بمناسبت عروسی تیسافرن بادخترپادشاه بوده بعلاوه شاه حکومت آسیای‌صغیررانیزکه باکوروش بوده بواسطهٔ‌خدماتش به‌تیسافرن داد. اما این قول صحیح بنظر نمیرسد و گویا منظورنویسنده ازدواج اروتناس ساتراپ ارمنستان بادخترشاه‌بوده‌است. (نقل از شرحی‌مربوط به‌این موضوع‌مندرج درترجمهٔ‌دیگر این‌کتاب به‌قلم‌واتسن)مترجم.

جمع‌وجور نماید، شکی نیست‌که به‌ما حمله خواهد کرد وشاید هم سرگرم حفرخندق ویاساختن دیواری‌است‌که راه بازگشت مارا سدکند چون‌محال‌است درصورت امکان اجازه‌دهد ما به‌یونان بازگردیم واین خبرشایع شودکه با تعدادی معدود درآستانهٔ قلمرو خودش براوچیره شده‌ایم وبا رفتاری توأم با ریشخند درامن وامان به‌وطن خویش بازگشته‌ایم.»

به‌کسانی‌که این‌اظهارات را میکرده‌اند کلارخوس پاسخ داد: «من‌نیز تمام این نکته‌ها را درنظر دارم اما اندیشه ناکم‌اگربی‌درنگ حرکت کنیم وانمود خواهدشدکه باقصد خصومت وعلی رغم شرایط مصالحه رفتاری ناروا کرده‌ایم ودر نتیجه اولاکسی جنسی دراختیارما نخواهدگذاشت ویامحل ومکانی نخواهد بودکه ازآنجا آذوقه فراهم سازیم ثانیاً راهنما نخواهیم داشت بعلاوه اگر به‌این‌ترتیب رفتارکنیم آریه‌اوس فوری مارا رها خواهدکرد ومآلا دوست ویاری‌برای‌ما باقی نخواهدماند وحتی‌کسانی‌هم‌که قبلاباما دوستی می‌نمودند راه دشمنی پیش‌خواهندگرفت. بعلاوه رودخانه‌هارا نباید فراموش‌کنیم وباید در خاطرداشت‌که تعدادآنها زیاداست وتاآنجاکه من میدانم ازهمهٔ آنها باید عبورکرد اماراجع به‌فرات نیزمیدانیم‌که بادشمنی دردنبال امکان عبور ازآن‌نیست بعلاوه هرگاه زدوخوردی ناچارپیش‌آید سواره‌نظامی برای‌حمایت خویش‌نداریم درصورتی‌که دشمن سواران کلان دراختیار داردکه بسیارچالاک‌اند اگرفاتح شویم‌مگرچه اندازه‌کشتارتوانیم‌کرد؟[1]

۱ــ نفرات سنگین‌اسلحه بواسطهٔ وزن‌زیاد تجهیزات خود درکارتعاقب بی‌اثرند بخصوص هنگامی‌که دشمن به‌حال فرار باشد چنانکه‌در نبرد (کوناکسا) ←

وهرگاه شکست بخوریم یك‌نفر ازما جان به‌سلامت درنخواهد برد . بنابراین من به‌سهم خود نمی‌توانم باور دارم چگونه پادشاه بااین‌همه مزایاکه دراختیار اوست اگرقصد نابودی مارا داشته‌باشد چه‌احتیاجی به‌عهد و پیمان دارد، تاناگزیر شود خلاف قول وقرار خود رفتار ودر پیشگاه خدایان ودرنظر یونانیها و چریك‌های بیگانه خویشتن را بی‌اعتبارکند». کلارخوس دلایل فراوانی ازاین‌قبیل بیان داشت.

درآن‌حال تیسافرن باهمراهان‌خود مراجعت‌کرد وچنین‌می‌نمود که واقعاً قصدبازگشت به‌مقرحکومت خودرا دارد وهمچنین **ارونتاس** (ساتراپ ارمنستان) با دستهٔ‌خود فراآمد. این سرکار با دختر پادشاه ازدواج‌کرده واورا همراه می‌برده است‌سپس همه‌حرکت‌کردند. تیسافرن جلوافتاد وفروشگاهی نیز فراهم داشت آریه‌اوس‌باچریك‌های بیگانه درلشکرکوروش همراه تیسافرن وارونتاس روانه شد وباآنها اردومیزد ولی یونانی‌ها تمام‌مدت‌نسبت به‌ایشان ظنین‌بودند ودنبال راهنمای‌خود پیش می‌رفتند. دوگروه درهرحال با یك فرسنگ‌یا بیشترفاصله‌اردوگاه ترتیب می‌دادند ودشمن‌وارمراقب یکدیگربودند وبدین‌وسیله نیزحس بدبینی‌آنها تقویت می‌گردید. گاهی هنگامی که یونانی‌ها و چریك‌ها درمحل واحدی به‌جمع‌کردن چوب و هیزم و یا علیق می‌پرداختند و ازاین‌قبیل چیزها فراهم میساختند میان‌آنها تصادم اتفاق می‌افتاد که مزید برحس بدخواهی می‌گردید. بعداز پیمودن سه منزل به‌دیوار

← پیش‌آمده بود، امکان واردکردن ضربتی رانیافتند در صورتی‌که سواران در تعاقب دشمن‌فراری تأثیرضربتی فراوان دارند.م

معروف مدیا[1] رسیدند وداخل محدودهٔ آن شدند این دیوار از آجری که با اسفالت کارگذاشته بودند ساخته شده بود بیست پا عرض وصدپا ارتفاع داشت ومی‌گفته‌اند طول آن بیست‌فرسنگ‌است وازبابل چندان دورواقع نشده بوده‌است. ازآنجاهم‌دو منزل هشت فرسنگ‌دیگر راه پیمودند ودرمسیرخود ازدوکانال عبورکردندکه یکی پل‌ثابت داشت و دیگری‌پلی‌که بوسیلهٔ هفت‌قایق ساخته بودند. این کانالها از رودخانهٔ دجله جاری‌بوده وازآنجا نیزمجاری جدیدکه ابتدا پهن‌وسپس باریك‌و بالاخره‌جوی‌های کوچکی‌هم مانندآنچه درمزارع ارزن دریونان‌دیده می‌شود دراراضی مجاورجریان داشت.

آن‌گاه به‌رودخانهٔ دجله آمدندکه درمجاورت‌آن شهری‌بزرگ و پرجمعیت‌به‌نام‌سیتاس[2] بوده است‌که تارودخانه‌پانزده استادیافاصله‌داشته یونانی‌ها درنزدیکی این‌شهر درکنارپارکی زیبا اردوگاه ترتیب‌دادند. این‌پارك درختان انبوه ازهرقبیل داشته چریك‌های بیگانه ازرودخانه گذشته‌آن‌طرف دجله اردو زدند تادرمعرض دیده‌بانی یونانی‌ها نباشند. بعدازصرف شام‌که پروکزنوس وگزنفون اتفاقاً درجلو اردوگاه قدم میزدند مردی پیش‌آمد واز پاسداران پرسید چگونه می‌توانسته است باکلارخوس وپروکزنوس ملاقات کند. اواسمی از منون نبرد باآنکه ظاهراً ازجانب آریه‌اوس‌که دوست منون بوده، آمده بود. وقتی‌که

۱ــ یونانی‌ها دوبار، یکی‌هنگام حمله وبازدرحین عقب‌نشینی از حدود اصلی این دیوارگذشته‌این دفعه‌درموقع عزیمت به‌طرف‌شرق‌درجهت بابل درنقطه‌ای به‌آن رسیدند که هنوز پابرجا بوده و داخل محدودهٔ آن شدند.

۲ــ Sittace

پروکزنوس خودرا معرفی کرد آن مرد اظهار نمود: «من از طرف آریه‌اوس و آرته‌باذ که یاران وفادار کوروش بودند و نسبت به‌شماهم اخلاص دارند آمده‌ام و به‌شما اخطار فرستاده‌اند که مراقب باشید مبادا چریك هاشبانه برشما بتازند زیراکه قشون کلانی درپارك مجاور مستقر شده‌است و باز به‌شما هشدار داده‌اندکه پل رودخانهٔ دجله‌را نگهبانی کنید زیراکه تیسافرن قصددارد شبانگاه آنرا خراب کند ومقصودش‌هم اینست‌که راه عبورتان‌را مسدود وشمارا بین رودخانه وکانال گرفتار کند» باشنیدن این اظهارات ایشان آن مردرا نزد کلارخوس بردند که پیام خودرا تکرار کرد. کلارخوس ازشنیدن آن‌حرفها سخت برآشفت و بسیار نگران وبیمناك‌شد. ولی‌مردجوانی‌که درآنجاحاضربود[1] کمی‌اندیشید سپس اظهار داشت آن‌دوقول‌که قصد دارند هم حمله کنند وهم پل‌را خراب باهم مباینت‌دارد وافزود «واضح‌است‌که اگرحمله‌ور شوند یافاتح می‌شوند یامغلوب اگرفتح‌کنند چه‌لزومی‌دارد پل‌را خراب‌کنند؟ حتی اگر پلهای دیگرهم باشد بازما از هیچکدام آنها راه فرار ونجات نخواهیم داشت ولی اگر فتح باماباشد بواسطهٔ پل خراب راه فرار خود آنها بسته خواهدشد. بعلاوه هرچندکه به‌حدوفور نفرات‌دارند امااگر پل‌خراب‌شود کسی‌قادر بکمك‌آنها نخواهدبود».

کلارخوس بعداز شنیدن این‌اظهارات ازقاصد فاصلهٔ بین‌دجله و کانال‌را پرسید اوجواب‌داد مسافتی طولانی‌است وذربین آن دوحدود دهات متعدد وچندشهر بزرگ واقع‌است. سپس فاش‌شدکه چریکها آن مردرا باپیام دروغین روانه کرده‌بودند چون خودآنها اندیشه‌ناك می‌-

---

۱ــ بعضی‌ها نوشته‌اند منظور خودگزنفون است.م

نمودندکه‌مبادا یونانیها پل‌را خراب وجزیره‌را قرارگاه ثابت‌خودکنند تادجله وکانال ازدوطرف حفاظ آنها باشد، که‌می‌پنداشتند دراین‌صورت یونانیها ارزاق ناحیهٔ بین کانال ورودخانه‌را بخود اختصاص میداده‌اند زیراکه درآنجا اراضی پهناور وحاصلخیزی بوده وبرزگران به‌کشت و کار مشغول بودند بعلاوه ممکن‌بود آن‌محل پناه‌گاه عناصری شودکه برضد پادشاه قیام‌کنند.

بعداز این‌جریان یونانیها به‌استراحت پرداختند ولی نگهبانی هم برای حفاظت پل‌گماشتند اما ازهیچ‌ناحیه حمله‌ای بعمل نیامد و اثری ازدشمن ندیدند گزارش مأموران‌هم حاکی بودکه پل قابل عبور است. سحرگاه‌ازپل‌که بوسیلهٔ سی‌وهفت‌قایق بااستحکام تمام ساخته‌شده بود درشرف عبور بودند که در آن‌حال ازبعض یونانیها که در لشکر تیسافرن بودند خبررسیدکه پل‌را درحین عبور ایشان موردحمله قرار خواهندداد، امااین‌خبر نیزساختگی‌بود. برای مزید اطمینان دربارهٔ عبورآنها کلوس باچندنفر دیگرجلوآمدوچون یونانیهارا درحال‌عبور دیدتاخت فرارفت. ازدجله‌تاچهارمنزل‌دیگر بیست فرسنگ‌پیش‌رفتندو به‌رود فیس کوس رسیدندکه دارای‌یك‌پلتروم (صدپا) عرض‌بود وپلی هم داشت. دراین‌جا شهر بزرگی بنام اوپیس[1] واقع بوده که در حوالی‌آن یونانیها بابرادر ناتنی کوروش واردشیر برخورد کرده‌بودند. اولشکر انبوهی ازشوش واکباتان چنانکه خود می‌گفته‌است برای قشون شاهی می‌برده، عدهٔ خودرا متوقف ساخت و بنظاره کردن لشکر یونانی که عبور میکردند پرداخت.

۱ـ Opis

کلارخوس عده‌را دردوردیف حرکت میداد ودرحین‌عبور گـاهی درنگ مینمود وضمن توقف‌کوتاه یاطولانی رسد باروبنه سراسرلشکر اوهم متوقف‌می‌گردید درنتیجه بنظرخود یونانیهانیز تعداد لشکریان ایشان خیلی معتنابه می‌نمود وآن‌ناظر پارسی از تمـاشای رشتهٔ دراز صف یونانیها به‌حیرت‌افتاد .

دراین‌جا سامان دیوار مدیا را،شش منزل‌صحرائی، سی‌فرسنگ طی‌کردند وبه‌دهـکدهٔ متعلق به‌پریزاد (مادر کوروش و پادشاه) آمدند وتیسافرن باقصد اهانتی به‌کوروش این‌دهات‌را رهاکرده‌بود وبه‌استثنای بردگان ساکن‌آن ، بقیه‌را برای تاراج دراختیار یونانیان گذاشت . در این‌دهات آذوقه فراوان‌واحشام وبساچیزهای دیگرفراهم‌بود . ازاینجا نیز چهار منزل‌بیابانی بیست‌فرسنگ راه پیمودند درحالی‌که رودخانه دجله درسمت چپ‌آنها قرارداشت . درامتداد رودخانه درمنزل اول به شهر بزرگی بنام کانه [1] رسیدند چریکها ازآنجا نان و پنیـر وشراب بدست‌آوردند وبوسیلهٔ قایقهاکه باپوست حیوانات‌تهیه‌شده‌بود رودخانه را عبور کردند .

1_ Caenae

بخش ۱۴

سپس به‌رودخانهٔ زاپاتاس رسیدند که چهارپلترا پهنا داشت وسه‌روز درآنجا درنگ نمودند. طی‌این‌مدت خواه‌وناخواه بدبینیها به حداعلی رسید اما فتنه‌ای به‌وقوع نپیوست. بنابراین‌کلارخوس درصدد برآمد قبل‌ازآنکه کارطرفین به‌جدال‌منجرشده‌باشدباتیسافرن جلسه‌ای ترتیب‌دهد تااین‌سوء ظنها خاتمه یابد . پس‌قاصدی فرستاد و پیشنهاد ملاقات‌کرد . تیسافرن‌هم اظهارآمادگی نمود .

وقتی‌که آندو باهم ملاقات کردند کلارخوس‌چنین اظهارداشت: «تردیدی نیست‌که‌طرفین سوگند خوردیم وعهدکردیم که بیکدیگر صدمه‌ای نرسانیم ولی بازدیده می‌شود تومارا چون دشمن می‌نگری و ماهم‌که ناظر این‌جریان هستیم رسم مراقبت و احتیاط پیشه ساخته‌ایم اما چون بعداز کنجکاوی دلیلی بدستم نیامدکه توقصدوخیالی برضدما داری وبه‌سهم‌خود ، مانیز اصلادراندیشهٔ هیچ‌گونه‌صدمه وآزاری‌نسبت بشما نیستیم بفکر این‌ملاقات افتادم شاید بتوانیم خطر و واهمهٔ این بدبینی‌وبی اعتمادی‌متقابل‌را ازبین برداریم زیراکه میدانم مواردقبلی بسیاربوده‌است‌که گاهی‌ناشی ازسعایت این‌وآن وگاهی‌نیزفقط بواسطهٔ سوء ظن، افرادی ازیکدیگر سخت ترسناک‌شده‌اند وخواسته‌اند پیش ازآنکه آسیبی دیده باشند ضربتی‌کاری وارد سازند ودرنتیجه‌صدمات

کلی برکسانی‌وارد آمده‌است‌که اصلاغرض‌ومرضی نداشته‌اند. بنابراین چون ارجح‌است ازراه مذاکره سوء تفاهمات برطـرف شود پس برای چنین منظوری باینجا آمده‌ام تابتو خاطرنشان سازم که بی‌اعتمادی‌ات نسبت بما موجبی ندارد زیراکه اولا وبالاتر از هرچیز ما به‌خدایان سوگند خورده ، آنهارا شاهد گرفته‌ایم‌که مانع خصومت ونقار بین‌مـا باشند وهرکس‌که برخلاف این‌پیمان رفتارکند بنظرمن آدم‌رستگاری نخواهد بود ، زیراکه درستیزگی باخدایان انسان باچه توان جسمانی وبه‌امید چه‌ملجأ وپناهی امکان نجات دارد ویادرکدام ظلمت و تاریکی قادراست خودرا مخفی سازد ویابه‌چه دژمستحکمی پناه جوید . چون همه‌چیز درهمه‌جا درید اقتدارخدایان‌است ودرکارهمه‌کس نیزخدایان تسلط تمام‌دارند. بنابراین من‌به‌عهد خویشتن دردرگاه خـدایان پابند هستم وبه‌امید حمایت آنها بوده‌است‌که باهم عهد دوستی بسته‌ایم ، از لحاظ جنبهٔ انسانی‌هم‌خودما تورا درحال‌حاضر بزرگترین حامی‌خویش می‌شماریم زیرا اگر یاورما باشی تمام کارها برما آسان خواهد گذشت وازهررودخانه‌ای‌امکان‌عبور داریم وازرزق وروزی‌هم محروم نخواهیـم ماند ولی بدون حمایت‌تو راههای‌ما به‌بن‌بست خواهدپیوست ـ زیراکه راههارا نمی‌شناسیم وعبور ازهررودخانه مارا کاری بس دشوار خواهد شد ودیدن هردسته وجماعتی ترس مارا برخواهـد انگیخت وبدترین شق ترس وبیم نیز تنهائی‌است چون‌خود منشأگرفتاریهای بی‌انتهاست واگرحالت جنون برما غالب‌شود وخون‌شمارا بریزیم آیا مسلم نیست باکشتن ولینعمت خویش خودرا باپادشاه طرف خواهیم کـردکه خود دشمنی تازه وبسیار تواناست باری نزدتو آشکارا اقرار میکـنیم اگر

نسبت بتو قصدصدمه و آزارکنیم خودرا از نویدها وانتظارات درخشانی محروم خواهیم ساخت .

«من از آن جهت دل بدوستی کوروش داده بودم که میدیدم شایسته‌ترین وبرازنده‌ترین نفر درمیان تمام همگنان درنیکی واحسان نسبت بدیگران بوده‌است وحال مشاهده میکنم آن ملك واختیار کوروش درید اقتدار تواست درصورتی که مقام و قدرت خویش‌را هم کماکان داری . سطوت پادشاه که کوروش از آن اندیشهٔ خطر وخصومت داشت اینك تورا نگهبان وحامی است حال که وضع کارها بدین منوال است کدام دیوانه درصدد برخواهدآمد دوستی تورا ازدست بدهد؟ ازطرف دیگر دلایلی برمی‌شمارم که بموجب آن امیدوارم تو نیز متقابلا طالب دوستی ما باشی. من بی‌اطلاع نیستم که میسی‌ها [1] مزاحم شماهستند واگر قوای کافی دراختیارم باشد گمان میکنم بتوانم از آنها اتباعی سربراه فراهم سازم ومیدانم پی‌سی‌ها [2] نیز شمارا مایهٔ دردسرند وباز طوایف دیگری که رفتار مشابهی دارند وخیال میکنم می‌توانم همهٔ آنهارا ازایجادمزاحمت بیشتری نسبت به‌امن وآسودگی قلمروشاهی بازدارم و راجع بمصریان هم که می‌گویند ازآنها بخصوص شاکی وناراضی هستید برای سرکوبی آنها آیا ازنفراتی که من اکنون درزیردست خوددارم نیروی بهتری کجاتوانیدیافت؟حال افرادی‌راکه پیرامون‌خودت زندگی میکنند مورد توجه قرار میدهیم . تو، هم میتوانی هریك ازآنهارا بهترین دوست و یاور باشی وهم اگر بخواهی بعضی از آنهارا گوشمالی دهی بوسیلهٔ دستیاری نفرات من خواهی توانست ایشان‌را مقهور سازی. مافقط به‌

۱و۲ــ ازاقوام آسیای صغیر که‌غالباً نسبت به‌حکومت ایران رفتارسرکشی داشتند.م

خاطرمزد وجیره خدمتگزارتو نخواهیم‌بود بلکه دراثرامتنان‌وسپاسی نیزکه ازمراحم‌تو درراه نجات خویش‌داریم . وقتی‌که من‌اینهمه‌افکار را درمد نظر می‌گیرم ناگزیر ازبی‌اعتمادی تو نسبت بخودمان دچـار حیرت می‌شوم وبسیار خوشوقت خواهم‌شد نام آن‌آدم شیرین کاری را بدانم که سعی دارد مجابت سازدکه مابرضد تو قصدخصـومت داریم ؟»

این‌بود اظهارات کلارخوس‌که تیسافرن به نحو ذیل پاسخ‌داد :

«ای‌کلارخوس ، بسیار خوشوقتم که اظهارات معقول تورا گوش میدهم زیرا باداشتن چنین نظریاتی اگر باز قصد وخیالی‌ناروا برضدما درسر داشته باشی فقط بخودت صدمه خواهی رسانیـد . اینك برای آنکه ثابت شود تونیز نسبت بپادشاه ومن بی‌جهت سوء ظن‌داری بهتر است حرفم‌را گوش‌کنی . اگرما براستی طالب نابودی شمـا بودیم آیا سواران وافی وکافی وپیادگان بسیار با تجهیزات نظامی برای حملهٔ به‌شما دراختیار نداشته‌ایم ؟ آیا تصدیق نمیکنی که این خطهٔ پهنـاور حتی درحال حاضرکه شمارا سرزمین دوست بشمارمیرود بسا مشکلات برای عبورتان فراهم‌خواهدکرد وباید رشته‌های عظیم‌کوه‌هارا طی‌کنید وازمانیك ساخته‌است‌که همهٔ آنهارا پیشکی اشغال وازعبور شما جلو-گیری کنیم ؟ مگر رودخانه‌های‌بزرگ‌درتصرف‌ما نیست که درصـورت تمایل خواهیم توانست اگرسرجنگ‌داشته‌باشیم بسیاری ازافراد شمارا درآنجا تلف سازیم وهمهٔ شما اگرما وسیله فراهم نکنیم امکان عبوراز آنهارا نخواهید داشت؟ واگر درهمهٔ این‌مواردهم کارما لنگ باشد باز میتوانیم‌آتش‌درمیان محصولات بیندازیم وباسوختن‌آنها قحطی‌را بلای جان‌شما سازیم وهراندازه‌هم‌که شجاع ودلیرباشید بازباگرسنگی کاری

ازجانب شما ساخته نخواهدبود . پس‌می‌بینی راه‌های گوناگون برای درافتادن باشما داریم‌که‌خطری‌هم متوجه‌ما نخواهدکرد . ازینرو چرا کاری‌کنیم‌که درنظر خلق مایهٔ بدنامی ودردرگاه خدایان ناپسند باشد. زیرا فقط کسانی‌که پاك فاقدوسایل وبیچاره‌اند ناچار برسبیل اضطرار راه پستی وخواری اختیار میکنند وبرآن‌سرندکه برای احرازمنظور خویش بامردم بدرفتاری ودرپیشگاه خدایان کار ناصواب کنند. پس ای‌کلارخوس بدان‌که مانه‌افرادی چندان بی‌انصافیم ونه‌اشخاصی سبك مغز ونادان .

ولی می‌توان پرسید پس چرا باآنکه می‌توانستیم شمارا نابود کنیم باز بچنین کاری دست درازنکرده‌ایم ؟ کاملا مطمئن‌باشید دلیلش آن بوده‌است‌که من‌میخواسته‌ام اعتماد یونانیهارا جلب‌کنم تاباهمان نفرات چریك‌که‌کوروش بوسیلهٔ مزدوری ازسواحل‌دریا به‌اینجاآورده است ازراه خیرواحسانی‌که بآنها خواهم‌نمود بهمان حدود ساحلی باز گردم . اما جهات متعددی راکه ممکن‌است تومرا سودمند واقع شوی فقط چند موردرا برشمرده‌ای ومن عمده ترین آنرا میدانم چه تنها پادشاه حق‌داردکلاه‌شاهی (تیارا) راست برسربگذارد ولی کس‌دیگری نیزهست‌که بایاری‌شما بآسانی‌خواهد توانست کلاهی‌راکه آرزوی‌قلبی ماست‌راست‌بگذارد .[1] »

بااین طرز بیان تیسافرن‌درنظر کلارخوس آدمی صادق وصمیمی

۱ــ مورداول تذکر آداب درباری ایران بوده است ودومی ظاهراً به این‌منظور که به‌کلارخوس وانمود شود تیسافرن‌آرزوی تاج شاهی را درسرداشته وبه‌همین دلیل نیز خواستاردوستی یونانیها بوده است.م

نمود ، کلارخوس گفت : «پس آنهاکه‌سعی‌دارند بمانسبت تهمت بدهند آیاغرضشان این نیست‌که مارا دشمن یکدیگرسازند وحال آنکه‌زمینهٔ دوستی بین طرفین کاملا فراهم‌است آیا آنها سزاوار بدتـرین عواقب نیستند»؟ تیسافرن تصدیق‌کرده‌گفت«اگر ازسرکرده‌ها وسردسته‌های تو نزدمن آیند به‌آنها بی‌پرده نام کسانی‌را خواهم گفت‌که می‌گویند تو برضدمن ولشکرم خیال توطئه داری». کلارخوس اظهار داشت«خـودم آنهارا خواهم‌آورد ومتقابلا نیز به‌تواطلاع‌خواهم‌داد کدام عناصرراجع به‌تو اخبارمی‌آورند» .

بعدازاین‌گفت‌وگو بازتیسافرن ملاطفت بسیارنموده ازکلارخوس خواست‌که شام درنزد اوبماند. روز دیگر وقتی‌که کلارخوس باردوگاه یونانیان بازگشت نه‌تنها واضح‌ساخت‌که‌باتیسافرن روابطـی نیك دارد بلکه اظهاراتی راهم‌که شنیده‌بود تکرار نمود وافزود افرادی را کـه تیسافرن دعوت کرده‌است باید همه بروند وهرکس ازیونانیان تهمتی بی‌اساس پیش بیاورد شایستهٔ مجازات خواهدبود واورانسبت بیونانیها خیانت‌پیشه ودشمن باید شمرد . کلارخوس میپنداشت این اتهامات از ناحیهٔ منون‌است چون اونه‌فقط به‌اتفاق آریه‌اوس با تیسافرن ملاقاتهـا داشته بلکه برضد خوداونیز تحریکات مینموده وقصدش‌هم ازتبانی‌این بوده‌است‌که همهٔ لشکریان را بطـرف خود جلب وبدین وسیله التفات تیسافرن‌را تأمین‌کند . اما کلارخوس نیز میل داشت تمامی لشکـر طرفدار اوباشند ومیخواست مزاحمین‌را ازسرراه خود بردارد .

سربازان عده‌ای باپیشنهادکلارخوس مخالفت وتأکیدنمودند که نبایدسرکرده‌ها وسردسته‌ها همگی‌بروند وصلاح‌نیست بحرف تیسافرن

اعتماد نمود . اما کلارخوس باحدت تمام اصرار ورزید تا رضایت حاصل شدکه پنج‌سرکرده (ژنرال) وبیست‌سردسته وهمچنین درحدود دویست نفرهم سرباز برای‌خرید جنس بفروشگاه بروند.

وقتی‌این‌عده بدرگاه تیسافرن رسیدند سرکرده‌هارا بداخل‌دعوت نمودند. **پروکزنوس** بئوسی ، **منون** تسالی، **آجیاس** آرکادی، **کلارخوس** لاکونی، **وسقراط** آخنی ـ دراین‌حین‌سردسته‌هائی‌که بیرون‌مانده بودند به‌قتل رسیدند ودرهمین‌حال بعضی‌ازچریکهای‌سوار شروع بتاخت‌وتاز نموده بهریونانی خواه‌غلام ویاآزاده رسیدند ازپادرآوردند. یونانیانی که ازاردوگاه خود ناظر این‌تاخت‌وتاز بودند متحیرماندندکه سواران چه‌میکردند تااینکه **نیکارخوس** آرکادی درحال فرار به‌اردوگاه آمده درحینی‌که دست برشکمش‌که تیر خورده‌بود داشته شرح ماوقع‌را باز گفت. ازاین‌خبریونانیها همگی زوداسلحه برداشتند چون‌می‌ترسیدند دشمن بدون تأخیر به‌اردوگاه آنها بتازد ولی همهٔ آنها نیامده‌بودند فقط **آریه اوس** ، **آرتاازوس** ، **ومیترادات** که با وفاترین یاران کوروش بشمار میرفتند ، فراآمدند. مترجم یونانی اظهار داشت که باآنها ، برادر تیسافرن راهم دیده وشناخته بود . بعلاوه پارسیانی جوشن پوش واردشدند، عدهٔ آنها سیصدنفربود. همینکه آن‌دسته جلوآمدند فرمان دادند هرچه‌فرمانده وسردسته یونانی‌هست پیش‌آیند تاازطرف‌پادشاه پیامی‌را ابلاغ‌کنند. سپس دوژنرال یونانی باچندنفر نگهبان جبهه، جلورفتند یکی **کلینوراورچه‌منی** دیگری**سوفریه توس** ستیمفالی‌وباآنها نیز **گزنفون** آتنی‌که‌ازسرنوشت پروکزنوس(دوست‌خود) سخت‌نگران

شده‌بود . اما خوریسوفوس دراین موقع به اتفاق عده‌ای برای خرید اجناس بفروشگاه رفته بود. وقتی‌که یونانیها بفاصلهٔ صدا رس آمدند اریه‌اوس اظهارداشت ای یونانیها کلارخوس چون رفتاری تبهکارانه‌داشته و برخلاف شروط مصالحه اقدام کرده بود به‌سزای عمل خود رسیدو کشته‌شداما پروکزنوس ومنون چون اخبار فتنه‌انگیزی او را آورده بودند مورد احترام‌اند وراجع بخودتان‌هم پادشاه‌فرموده‌است که‌اسلحهٔ خویش‌را تسلیم کنیدومی‌گویداسلحهٔ‌شما مال‌اوست‌که به‌کوروش‌غلام‌او تعلق‌داشته‌است. به‌این اظهارات یونانیها جواب دادند وکلینورسخنگوی آنهابود : «ای اریه‌اوس که پست‌ترین افراد هستی وشما ای‌افرادی‌که ازیاران‌کوروش بشمار میرفتید آیا درپیشگاه خدایان ودرنظر خلق شرم ندارید که باآنکه بقید سوگند عهد بسته‌اید بامادوست‌باشید ودشمنی‌ها فراموش شود وباآنکه مابه‌پیمان خود پابند بوده‌ایم حال بماخیانت می‌ورزید وباتیسافرن‌که بی‌ایمان‌ترین وپست‌ترین افرادروزگاراست همدست‌شده نه‌فقط کسانی‌راکه باایشان‌عهدوپیمان بسته‌اید نابود میکنید بلکه به سایرین نیز ناروزده باتفاق دشمنان برضدما پیش‌آمده‌اید ؟ اریه‌اوس گفت ازدیرباز معلوم شده بودکه کلارخوس برضد تیسافرن وارونتاس وهمهٔ‌ماکه باایشان‌هستیم قصدتوطئه داشته . باشنیدن‌این‌حرفهاگزنفون گفت : «اگر کلارخوس واقعاً ازشروط مصالحه عدول نموده وبرخلاف پیمان‌خود عمل کرده‌باشد شایستهٔ‌آن سرنوشت بوده چون حق اینست که تبهکاران نابودشوند اما راجع به‌پروکزنوس ومنون چون‌بنابرگفتهٔ خودتان دربارهٔ شما نیکی کرده‌اند وسرکردهٔ ماهستند آنهارا باینجا

بفرستید زیرا تردیدی نیست چون دوست طرفین‌اند بهـردودسته شما وما بهترین رأی وتدبیررا ارائه‌خواهندداد . باین‌گفتار چریکهاجوابی نداده وبعداز آنکه مدتی با یکدیگر بصحبت پرداختـه بودند ، فرا رفتند.

بخش ۱۵

بعدازآنکه بنابرشرحی که گذشت سرکرده‌ها دستگیر شدند آنها راحضورپادشاه برده به‌فرمانش سربریدند. یکی ازایشان کلارخوس نام به‌تصدیق همهٔ کسانی که با او سابقهٔ آشنائی داشته‌اند، عنصری واقعاً نظامی وبحد افراط دلباختهٔ جنگ‌وپیکاربود زیرا اولاوقتی که‌اسپارتها وآتنی‌ها درحال نزاع بودنددرمبارزات آنها شرکت نمود سپس‌همینکه بین‌طرفین صلح برقرارگشت اودولت خود را مجاب کردکه تراکی‌ها برای یونانی‌ها مایهٔ صدمه وخطربوده‌اند[1] وچون منظورخود راازجانب **افورها**[2] به‌نحومطلوب حاصل داشت باکشتی به‌عزم جنگ با تراکی‌هاکه درآن‌سوی خرسونس اقامت داشتند رهسپار گردید. اما افورها بنابر موجباتی تغییررأی داده وچون کلارخوس هم عزیمت‌کرده بود او را از **ایستموس کورنث**، دستوربازگشت دادند ولی اوازفرمان ایشان سرپیچی نموده راه خودرا به‌مقصد **هلس‌پونت** ادامه داد. درنتیجهٔ این نافرمانی ازطرف هیأت حاکمهٔ اسپارت محکوم بمرگ‌شده بود وهنگامی‌که در حال تبعید میزیست به‌خدمت‌کوروش درآمد. دلایل او در برانگیختن

۱ــ مهاجران یونانی درناحیهٔ خرسونس‌تراکی(قسمت اروپائی ترکیه‌فعلی). م

۲ــ افورهاپنج نفر وهیأت حاکمهٔ اسپارت بودند .م

کوروش جای دیگر مذکور افتاد[1] باری کوروش به‌اوده‌هزار دریك پرداخت. با دریافت این مبلغ او به‌فکر خوش‌گذرانی نیفتاد بلکه لشکری فراهم ساخت تا برضد تراکی‌ها جنگ کند و آنها را در نبردی شکست داد واز آن‌پس نیز ایشان مورد نهیبش بودند و آن جنگ تا روزی دوام داشت که کوروش را به‌لشکر او احتیاج افتاد. ازین‌رو باز به‌عشق جنگاوری، در لشکرکشی کوروش شرکت کرد.

چنین رفتاری به‌نظر من دال بر جنگ‌پرستی عامل آنست که با آنکه می‌تواند ازراه صلح بدون بدنامی یاتحمل صدمه حظ خاطر حاصل کند بازجنگ‌را ترجیح میدهد واگرچه قادراست فارغ‌البال درحال آسودگی زیست کند رنج وزحمت را رجحان می‌نهد آن‌هم بشرط اینکه رنجی در راه جنگ‌وستیز باشدوهنگامی که می‌تواند مال‌خود را بی‌مخاطره نگاه دارد با راه انداختن زدوخورد آنرا هدرمیدهد. درموردکلارخوس باید گفت همان قسمی که فلان‌کس به‌خاطر معشوقهٔ خویش زر میدهد ویا برای‌خوش‌گذرانی پول خرج می‌کند او نیز در راه جنگ وستیز پول می‌ریخته وعشق او به‌جنگ وجدال انگیزهٔ این رفتارش بوده است. از طرفی هم به‌آن‌سبب عاشق جنگ بودکه از خطرباکی نداشته و شب و روز آماده بود تا افراد خودرا برضد دشمن حرکت دهد وچنانکه تمامی همکارانش اذعان دارند دربحبوحهٔ بیم ووحشت نیز او همواره بی‌باك و خونسرد بود. گفته‌اند وی استعداد فراوان درکارفرماندهی داشته که با

۱ــ گزنفون در کتاب «بازگشت ده‌هزار نفر» ویادر آثار دیگر خود چیزی در این باب ننوشته وشاید منظورش این بوده که درفصل اول همین کتاب آن مطلب را ذکر نموده‌است.م

عشق وعلاقهٔ جنگی‌اش بی‌تناسب نبوده است مثلا بیش از هرکس دیگر مهارت وشایستگی بسیاردرتمهید وسایلی داشته‌که موجب تهیه وتأمین آذوقهٔ نفراتش می‌گردید وبه‌همهٔ اطرافیان‌خودهم‌آشکارا نشان میداد که جزاطاعت فرمانش راهی ندارند.

این‌نتیجه ازآنجا بدست می‌آمدکه درکارها سخت‌گیربود.قیافهٔ عبوس وصدای خشنی داشت‌وگاهی‌درحین خشم افراد را سخت‌مجازات می‌کرد بحدی‌که بعضی اوقات ازکردهٔ خویش پشیمان می‌گشت ولی‌از راه موجه ومعقول به‌تنبیهات می‌پرداخت‌ومعتقد بود لشگری‌که درآن اصل تنبیه ومجازات‌جاری نباشد کارش لنگ و وجودش سرانجام مایهٔ ننگ خواهد شد. ازقول او نقل‌کرده‌اندکه عقیده داشت ازآن‌سربازی، پاسداری درست یا بی‌آزاری دربارهٔ دوست ویا پایداری درمقابل دشمن میتوان انتظارداشت‌که ازفرماندهٔ خود بیشترازدشمن بترسد. بنابراین درحین خطرافراد ازاواطاعت‌تام داشتندوهیچ فرماندهی را براوترجیح نمی‌داده‌اند چون می‌گفته‌انددرقبال خطرقیافهٔ عبوس اوشکوفان‌می‌شود وسخت‌گیری‌اش حاکی ازعزمش‌برضد دشمن وازین‌رو دال‌بررستگاری ونجات بوده است وبا احرازپیروزی دیگر سخت‌گیری نمی‌نموده‌اما وقتی‌که خطر می‌گذشت و آنها زیردست فرماندهٔ سخت‌گیر دیگری می‌افتادند زودترکش میکرده‌اند زیراکه‌به‌نظرآنها هیبت و جربزه‌ای نداشته بلکه همواره خشن وسخت گیربه‌نظرمیرسیده است. ازین رو سربازان نسبت به اوهمان رفتاری را داشتند که کودکان به‌آموزگار دبستانی‌خود دارند وبه‌همین مناسبت هم بودکه احدی با حالت‌ارادت یا خیرخواهی ازاوتبعیت نمیکرد وبدان‌جهت اطاعتش را می‌کردندکه

فرمانی رسمی بود یا دراثراحتیاج ویا جهات اضطراری دیگر مطیعش بودند ولی همینکه درسایهٔ فرماندهی او آثارچیرگی بردشمن نمودار می‌گشت ازآن‌پس علایم بارزی ازکار آمدی سربازانش نیز آشکار می‌شد چون‌بااودربرابردشمن احساس اعتماد می‌کردند وازبیم‌مجازاتش رفتارقرین انضباطعالی‌می‌نمودند. این بود شمه‌ای ازخصایص‌فرماندهی کلارخوس اما بطوری‌که‌گفته‌اند امروفرمان احدی را هم دوست‌نداشته است.وی‌هنگام‌مرگ‌پنجاه‌ساله بود.

پروکزنوس اهل بئوسی ازاوان جوانی اشتیاق فراوان‌به‌کارهای برجسته واشتهارداشته وبواسطهٔ همین‌علاقهٔ شدید حق تدریس گزاف گرجیاس اهل لکونتی‌نی[1] را پرداخته‌وبعدازکسب‌تعلیماتی درزیردست اومی‌پنداشت‌که شایستگی سروری را احرازکرده بود وبوسیلهٔ احسان وبخشندگی، با عناصرسرشناس زمانهٔ خود دوستی یافت ودرلشکرکشی کوروش شرکت نمود وامید داشت‌که ازآن راه نام‌رفیع و قدرت وافی ومال فراوان فراهم سازد ولی درحالی‌که علاقهٔ تام دراحرازاین مقاصد وآرزوها داشت بازجای شبهه‌باقی نمی‌گذاشت‌که از راه ناصواب طالب تحصیل هیچ‌یك ازمقاصد مزبورنبوده بلکه ترجیح میداده است‌بوسیلهٔ درستی وخوش‌نامی یاکاملا به‌مطلوب خویش برسد و یا اینکه اصلا مرادش حاصل نشود.

ازلحاظ مقام رهبری نیزاومنزلت‌شامخی‌داشته وفرمانش‌برافراد وزین روا بوده اما فاقد این استعدادکه درسربازان خود احترام و یا

۱ــ گرجیاس استاد شهیردرفن خطابه و بیان‌شهرت حق‌التدریس سنگین او به‌مبلغ ۱۰۰ مینا(۳۷۵ لیره) همان اندازه بوده‌که خوداو شهرت بسیار داشته‌است.م

حس ترس ایجادکند. برعکس درواقع واهمهٔ اوازنفراتش بیشترازترس آنها نسبت به‌خودش بوده وپنهان نمیداشته‌که ازتولید بیزاری‌درمیان افراد نسبت به‌خویشتن بیشترازاحتمال نافرمانی‌آنها نگران بوده‌است. عقیدهٔ اودربارهٔ فرمانده وشرط‌فرماندهی‌این بوده‌که‌کافی است‌ازنفراتی که خدمت وکارشان درست‌وشایسته است‌تمجید وازتحسین‌کردن‌عناصر خطاکارخودداری نمود. درنتیجه این‌رفتارافراد صالحی که پیرامونش بودند دلبستگی بسیارنسبت به‌اوهمی نمودند ولی مردم بی‌بندوبار در صددتوطئه‌علیه‌اوبرمی‌آمدندبا این‌فرض‌وخیال که درافتادن بـا اوکار دشوارنیست. اودرموقع مرگ‌سی‌ساله بود.

منون تسالی‌آشکارا حرص‌فراوانی درگردآوردن ثروت سرشار نشان می‌داده وازآن جهت مقام فرماندهـی رفیع میخواسته است‌کـه وسیلهٔ جمع‌آوری مال بیشری بشود. منزلت وخوش‌نامی راهم بـرای استفاده‌های‌کلان طالب وهمواره مترصد دوستی باارباب اقتداربود تادر صورت‌ارتکاب‌خلاف‌ازبابت‌کیفر ومجازات دچارواهمه نباشد. وی‌برای احرازمقاصدی‌که درسرداشته می‌پنداشته‌است‌که‌نزدیك‌ترین‌راهها‌تقلب ونارو وفریب بوده‌است ازین‌رو صداقت وحقیقت دوستی‌را عین‌حماقت می‌انگاشته است.

بدون‌شك اونسبت به‌احدی احساس‌محبت نمی‌کرد واگرهم بـا کسی ادعای دوستی می‌نمود خودنشانهٔ‌آن بودکـه برضداوخیال فتنه‌انگیزی داشته‌است. هیچ‌گاه دشمن‌را ریشخند نمی‌کرد ولی درمحاوره همهٔ محشوران خویش‌را دستخوش نیشخند می‌ساخت. اونسبت به‌مال دشمنان خیال‌طمعی نمی‌نمود چون‌میدانست ازعهدهٔ تصرف مال کسانی

که مواظب وضع خویش‌اند برنخواهدآمد بلکه می‌پنداشت خود تنها کسی بوده‌که میدانسته چگونه‌باید برمال ومنال دوستان دست‌انداخت زیراکه‌آنها مراقبتی دراین‌مورد نمی‌نمودند. همچنین ازتمام‌عناصری که اهل‌خدعه وفریب بودند وسلاح نیزدراختیار داشتند بیم فراوان داشت درصورتی‌که‌کسانی راکه وارسته وپرهیزگار بودند وزندگانی قرین‌پاکی وصفا داشتند افرادی عاجز می‌پنداشت وازوجودآنها سوءِ استفاده می‌کرد. همانطوری‌که بعضی‌ها به‌داشتن حس‌ترحم ودرستکاری وعدالت تفاخرمی‌کنند منون نیزاز مهارتی‌که درفن خدعه وتزویر و دروغ‌پردازی وتمسخردوستان داشته غرورمی‌ورزید وکسی‌راکه‌حقه‌باز نبوددرزمرهٔافرادنادان‌محسوب میداشت. وقتی‌که‌می‌کوشید ازراه‌دوستی بادیگران سرشناس‌شود معتقدبود باسعایت و افترا آنانی‌راکه ازاین جهت‌ممتاز بودند بی‌اعتبارکردن راه واقعی تحصیل مقصود بوده‌است و برای‌آنکه سربازان خودرا تابع ومطیع سازدآنهارا نیز درتبهکاری خویش‌شرکت می‌داده ودر حقیقت انتظار داشته‌که باابراز مهارت در ارتکاب اعمال بسیار ناهنجار وآمادگی‌کامل دراین‌گونه کارها وسیلهٔ افتخاری بدست‌آورد ومی‌پنداشت کسانی راکه بااو درافتاده وقطع مراوده‌کرده بودند فقط ازراه لطف وارفاقش‌بوده‌که درحین دوستی، از ناحیهٔ اوبه‌گرفتاری سختی دچارنشده بودند.

ازلحاظ مزید حزم و احتیاط باید خاطرنشان کردکه درموارد غامض‌شایدانسان‌دربارهٔ‌کاراو دچاراشتباه می‌گردیده ولی‌قولی‌که‌جملگی برآنند اینست‌که ازاریستی پوس درعنفوان جوانی شغل فرماندهی را درلشکر مزدوران اودست وپا کرد. باآریه‌اوس هم‌که ازچریک‌های

بیگانه‌بود بدان‌سبب روابط نزدیك ایجاد نمودکه آریه‌اوس به‌پسران خوشرو تعلق‌خاطرداشته وخودش‌نیز درحالی‌که هنوزتارموئی برعذارش نداشته دردام محبوبی‌ریشو به‌نام تاریپاس افتاده بود. وقتی‌که‌سرکرده‌های همقطار اوبه‌دلیل‌همکاری باکوروش درلشکرکشی برضد شاه‌کشته شدند اوکه خودنیز شریك کارآنها بود ابتدا ازسرنوشتی شوم رهائی یافت وفقط بعداز قتل دیگر سرداران بودکه پادشاه بـه‌کشتن اونیز فرمان داد. مثل کلارخوس وسایر سرکرده‌ها سرش بـرباد نرفت‌که می‌گویند مرگی‌سریع دارد بلکه روایت کرده‌اندکه اورا زنـده زجر دادند. ازین‌رو به‌مرگ تبهکاران دچارگردید.

اجیاس‌آرکادی و سقراط آخنی‌دونفردیگری بودندکه‌زهراعدام نوشیدند. احدی‌آن دورا درکار رزم عاجز وزبون بشمار نیاورده است یادرراه دوستی‌بی‌حمیت وبی‌شعار. این‌هردونفر درموقع‌مرگ سی‌وپنج ساله بودند.

بخش ۱۶

پس از آنکه[1] سرکرده‌ها دستگیر و سردسته‌ها و سربازانی که همراه آنان بودند کشته شدند یونانی‌ها خواه و ناخواه درزیر بارکوه‌غم واندوه گرفتار شده می‌اندیشیدندکه چون درآستانهٔ قلمرو پادشاهند و بوسیلهٔ طوایفی بدخواه وبلادی دشمن احاطه شده‌اند دیگر امکان دسترسی به‌فروشگاه وتحصیل آذوقه ندارند وبیش ازده‌هزار استادیانیز ازسرزمین یونان دور افتاده بودندوکسی راهم بلد وراهنما نداشتند و درراه بازگشت به‌وطن خویش رودخانه‌های غیر قابل عبوری درپیش داشتند. چریك‌های بیگانه نیز که در لشکر کوروش از سواحل دریا تا این محل باهم آمده بودند نسبت به ایشان خیانت ، پیشه ساختند حتی یك سرباز سوار برای حمایت آنها دراختیار نبود وپاك بی‌کس و تنها مانده بودند.وانگهی میدانستندهرگاه‌غالب شوند مگر چه‌عده‌ای را می‌توانسته‌اند معدوم‌کنند وحال آنکه معلوم بود اگر مغلوب شوند یك‌تن ازمیان آنها زنده نمی‌مانده است. با افکاری پریشان‌ودرکمال

۱ــ خلاصهٔ شرح‌فصل‌گذشته: چگونه‌یونانی‌ها سیر وسفرخود را همراه‌کوروش ازکرانهٔ دریا به نواحی‌کوهستانی وتا هنگام پیکار برگزارکرده بودند وبعد از کشته‌شدن‌کوروش‌وقتی‌که باتیسافرن درحین قرارداد متارکهٔ‌جنگ‌بازمی‌گشته‌اند چه حوادثی برآنهاگذشت.

افسردگی خاطر فقط عدهٔ معدودی از آنها شبانگاه‌غذا خورده بودند و تنی‌چند از ایشان آتشی فراهم داشتند. بسیاری از نفرات هم آن شب به‌قرارگاه خود نرسیده بودند بلکه هرجا که‌درآمدندشبی راگذرانده ازشدت غصه ودرحسرت بازگشت‌به‌وطن‌وبی‌تابی درتجدید دیداروالدین وزن وفرزندان خود چشم‌برهم‌نگذاشته،اندیشه‌ناك‌بودندکه شایددیگر آنها را نخواهند دید. آنها با این حالت پریشانی تمام به قصد خواب درازکشیدند.

درمیان‌آن عده **گزنفون** نامی آتنی بوده که نه سرکرده، نه‌سر-دسته و نه سرباز بود، بلکه بدان سبب درلشکرکشی کوروش شرکت داشت‌که **پروکزنوس** یکی از دوستان‌دیرینش‌به اوکه درموطن خود میزیسته دعوتنامه فرستاد که همراه اودراین سفر شرکت جوید. پروکزنوس به او وعده داده بود که اگر برود وسیلهٔ دوستی اورا با کوروش‌که می‌گفت درنظرش ازشهر ووطنش نیز گرامی‌تر است فراهم سازد. پس ازخواندن نامهٔ پروکزنوس‌گزنفون با سقراط حکیم دربارهٔ سفرپیشنهادی مشورت نمود وسقراط ازبیم آنکه مبادا دوستی‌کردن با کوروش موجب بدنامی گزنفون درنزد حکومت آتن شود به این‌بهانه ودستاویزکه به‌نظرآنها درجنگ وستیز بین‌آتن و اسپارت کوروش.به اسپارتها کمك سرشاری کرده بود. بنابراین به‌گزنفون توصیه‌کردکه‌به معبددلفی برود وازدرگاه خداوند دربارهٔ سفر خود مصلحت‌جوئی‌کند. ازین روگزنفون به‌معبد دلفی مراجعه واستدعا نمود که دردرگاه کدام رب‌النوع قربانی ونذرونیازکند تا سفر موردنظرش به وجهی نیکو و

قرین توفیق برگزار شود وخشنود وسلامت به‌وطن بازآید. آپولو[1] براو مکشوف ساخت که به‌نام کدام خدا باید قربانی و دعا کند. وقتی که گزنفون ازدلفی بازگشت وشرح غیب‌گوئی را به‌سقراط گفت استادبرکار اوخرده‌گرفت زیراکه او از خدایان سؤال نکرده بود آیا به آن سفر برود یا صرفنظر کند بلکه باقصد عزیمت، ازخدایان خواسته بود اورا دربرگزاری مطلوب آن کار رهنمون باشند سقراط افزود«حال که‌مطلب رابدان منوال عنوان‌کرده‌ای پس به‌آنچه خدایان ارشاد فرموده‌اندباید رفتارکنی».

ازاین‌روگزنفون با نثار کردن قربانی‌ها به‌نحوی‌که خدایان در معجزهٔ آپولو پیش‌گوئی کرده بودند درکشتی براه افتاد ودر ساردیس به کوروش وپروکزنوس پیوست، درست هنگامی که‌آنها درشرف عزیمت بودند. اوبه کوروش معرفی شد نه فقط پروکزنوس از او جداًخواسته بود که با ایشان بماند بلکه کوروش هم این تقاضا را تکرار کرد و افزود همینکه‌کار نبرد سرآید بی‌درنگ گزنفون را روانهٔ دیار خود خواهدکرد وظواهر کار هم حاکی بود که جنگ برضد پی‌سی‌هاست. بدین‌ترتیب گزنفون درلشکر کشی کوروش وارد شد ولی از منظور واقعی آن‌کاراطلاعی نداشت.

پروکزنوس اورا فریب نداده بود چون خود او نیز نمیدانست که نبرد برضد پادشاه خواهد بود وکس دیگری هم از یونانیان مگر

۱ــ بنا بر افسانهٔ یونانی آپولو برادر ربةالنوع آرته میس و فرزند زاوش (زئوس) پروردگار عالم بوده .
سنائی‌گوید: فلك سادس است زاوش‌را که دهنده است دانش وهش‌را. مترجم

کلارخوس در آن باره خبری نداشت. اما هنگامی که به سرزمین کیلیکیه وارد شدند بر همه آشکار گشت که آن لشکرکشی برضد پادشاه است پس با آنکه یونانیها را از این بابت ترس فراگرفته بود واز پیشروی اکراه داشتند ولی بیشتر ایشان که درمقابل کوروش ودرنزد یکدیگر مأخوذ به حیا شده بودند باز راه سفر را ادامه دادند. گزنفون نیز یکی از این قبیل افراد بود اینك که وقت سختی وگرفتاری فرارسیده بود اوهم مثل سایرین غم واندوه بسیار داشته وخواب از دیدگانش رفته بود. اما بعداز خواب مختصری خوابی دید که رعد و برقی پدید آمده و جرقه‌ای برخانهٔ پدرش فروافتاده وهمهٔ خانه راطعمهٔ آتش کرده است پس سراسیمه بیدار شد. ازجهتی این خواب رابه‌فال نیك گرفت زیراکه در آن گیرودار سراسر بلا وخطر نوری ازدرگاه زاوش خداوند برتابیده بود ولی ازطرف دیگر هم چون نیك درنگریست ترس اورا فراگرفت که شاید آن آتش ازناحیهٔ پادشاه خداوندگار زمین باشد که همه چیز رادر حول وحوش اوبسوزانید تا نتواند ازقلمرو شاهی فرارکند بلکه از جانب اوبه آفات وبدبختی دچار گردد. دراینکه تعبیر آن خواب چه بوده ازآنچه سپس اتفاق افتاده می‌توان ملاحظه نمود وآن وقایع به شرح زیر بوده است:

نخست درهمان لحظهٔ بیداری این فکر به‌خاطرش رسید: « چرا بایدمن دراین حالت غنودن وآسودگی باشم؟ شب بزودی طی خواهد شد وبعید نیست دشمن بامداد برسرما بریزد وهرگاه دردست پادشاه گرفتار شویم ازکجا معلوم است شاهد غم‌انگیزترین صحنه‌ها نشویم وبه مهیب‌ترین مصیبت‌ها دچار نگردیم ودرعین خفت وخواری به‌قتل نرسیم؟

کسی‌هم‌که به‌خاطر حمایت ما درفکر تدارکات ویا چاره‌اندیشی نیست و ماباچنین حالی دراینجا آسوده غنوده‌ایم. باری سرنوشت خودم چه خواهدشد؟ ازکدام دولت بایدانتظار حامی وسردار داشت‌که فراآید و انجام دادن‌آن همه‌تکالیف سنگین‌را برعهده‌گیرد؟ من‌انتظار چه‌سن و سال‌دیگری‌را می‌توانم داشته‌باشم؟ چون‌بدیهی است اگرامروز دردست دشمن‌بیفتم عمربیشتری نخواهم‌کرد.»

سپس ازجا برخاسته اولین‌کارش این‌شدکه سردسته‌های‌پروکز-نوس‌را فراخواند. وقتی‌که‌آنها جمع‌شدند اظهار داشت: «آقایان من دیگرامکان خواب‌ندارم وگمان‌می‌کنم خودتان نیزهمین وضع‌وحال را دارید وچون به‌روزگار کنونی خودمان می‌اندیشم آرامش از وجودم سلب‌می‌شود زیرا حال‌که دشمن به‌خیال‌خود وسایل‌کافی فراهم ساخته نبردعلنی‌را باماآغازکرده است اما ازطرف‌ما هیچ‌کس درصدد اقدامات متقابل‌نیست تابهترین‌راه رهائی ونجات را تدبیرکند. اگرتسلیم وبه دست پادشاه‌گرفتار شویم چه‌سرنوشت شومی‌که نخواهیم داشت؟

بنابراین دربارهٔ ماکه‌کسی‌را برای حمایت نداریم وبرضد اوهم اسلحه برداشته‌ایم وقصدمان‌آن بوده‌است‌که اورا ازسریر پادشاهی به ورطهٔ‌غلامی فروانداز‌یم ودرصورت امکان حتی جانش‌را برباد دهیم چه سزای مخوفی‌که نباید انتظار داشته‌باشیم؟ آیا اوسعی نخواهدکرد سخت‌ترین شکنجه را برما وارد سازد تاهمهٔ افراد بشررا ازاندیشهٔ لشکرکشی برضدخود هراسان نماید؟ پس‌برماست‌که تمام سعی‌وتلاش خودرا به‌کاربریم تادرچنگ اوگرفتار نشویم.»

«من‌به‌سهم خود تاوقتی‌که دورهٔ‌مصالحه دوام داشته هیچگاه از

غمخواری درکار خودمان وحسرت بروضع پادشاه وپیروانش باز نایستادم زیراکه به‌رأی‌العین‌می‌دیدم آنها چه‌سرزمین‌پهناورحاصلخیزی دارندوچه‌مقادیر انبوه خواربار دراختیار وچه‌خدم وحشم فراوان و زر ولوازم دیگری‌که دردستگاه‌آنهاست وهروقت به‌یاد سربازان‌خودمان می‌افتادم ومی‌دیدم‌که ماازاین‌همهٔ وسایل ناب بهره‌ای نداریم مگر اینکه بهای‌آنهارا پرداخت‌کنیم وعدهٔ‌کمی‌هم ازمیان‌ما قوهٔ خریدآن چیزهارا داشته‌اند وغافل‌هم نبودم‌که بنابرعهدوپیمان مگرازراه‌خرید وسیلهٔ دیگری جهت‌تحصیل‌آنها نداشتیم. پس‌بااین همه اندیشه‌ها که درسرداشتم‌دردورهٔ مصالحه‌گاهی ازوضع خودمان بیشتر نگران‌می‌شدم تااکنون‌که درحال جنگ وجدال‌هستیم. اینک‌که ایشان دراثر رفتار یك‌طرفی‌خود به‌حالت متارکهٔ جنگ پایان داده‌اند ازین‌رو به‌عقیدهٔ من‌زمانهٔ گستاخی‌آنها و همچنین روزگار پریشانی‌ما نیزسرآمده است زیراکه همهٔ این نعمت‌ها درآینده متعلق وجایزهٔ‌آن دسته وطرفی خواهدبودکه‌افرادی‌دلیرتردارد. داور مسابقه‌هم‌خدایان‌اندکه‌به‌احتمال قوی حامی‌ما خواهندبود زیراکه دشمنان ما به‌آنها دروغ سوگند خورده‌اند درصورتی‌که ماباوجود این‌همه مال ومنال‌که درجلودیدگان ماست بازپیوسته ازدست درازی نسبت‌به‌آن خودداری نمودیم چون به‌حق خدایان سوگند خورده بودیم. لذا ما به‌عقیدهٔ من بااعتمادی بمراتب بیشتری می‌توانیم دراین‌مبارزهٔ زورآزمائی وارد شویم. بعلاوه مابرای تحمل‌رنج وسختی جسم‌وتن نیرومند داریم وبه‌فضل خداوندی نیروی روحی‌بیشترونیزاگر مثل‌مورد قبلی‌خدایان‌به‌ما پیروزی‌ارزانی دارند دشمن زودترازما درمعرض‌خطر صدمه وفنا خواهد بود.»

«چون البته دیگران نیزهمین‌قسم افکار در سردارند محض خاطرخدایان تأخیری روانداریم تاکسان دیگری درارشاد وتهییج ما به‌اقداماتی لازم قیام‌کنند بلکه خودمان پیشرو باشیم وروح شهامت و دلاوری را درافراد دیگرنیز برانگیزیم. بایدشما خودتان را بهترین نمونهٔ سردسته‌ها نشان‌بدهید وحتی‌از سرکرده‌ها قدرومنزلت بیشتری ابرازدارید. من‌خودم اگرراهی راکه درپیش نهاده‌ام برگزینید، آماده پیروی ازشما خواهم‌بود ولی‌اگر مقام رهبری را به‌خودم تفویض‌کنید عذر وبهانه‌ای از بابت سن وسال جوانی خویش پیش نخواهم آورد برعکس‌گمان می‌کنم چون دربهارزندگانی هستم توان آنرا دارم‌که خطرات‌را ازجان وتن خویش دورسازم.»

این‌بود اظهارات گزنفون وبنابرآنچه‌گفته بود فرماندهان مگر یك‌نفر به‌نام آپولونیدکه بزبان‌بئوسی‌حرف میزد ازخوداو درخواست رهبری‌کردند. شخص مزبور معتقد بودکه هرکس‌خیال کندکه غیراز طریق جلب خاطر پادشاه ودرصورت مقدور ازراه استمالت وترغیب امکان‌نجات‌هست سخنی‌یاوه می‌گوید. اودرعین‌حال به‌تشریح‌مشکلات گروه خویش‌پرداخت. ولی‌گزنفون کلام اورا قطع‌نموده اظهارداشت: ای‌مرد عجیب هرچندکه چشم‌داری اما نمی‌بینی وباآنکه می‌شنوی باز فراموش‌می‌کنی مگرتو خودت بابقیهٔ این‌سردسته‌ها حاضر وناظر نبودی‌که پادشاه بعدازمرگ‌کوروش وبواسطهٔ انبساط خاطری‌که ازآن بابت حاصل‌کرده بود به‌ما دستورفرستاد اسلحهٔ خویش‌راتحویل بدهیم وهنگامی‌که به‌جای تسلیم‌کردن‌آن خودرا مجهز وآماده ساختیم ودر جوارخود او اردوگاه ترتیب دادیم چه‌وسایلی‌که برنیانگیخت ـ ابتدا

سفیرانی فرستاده درخواست مصالحه نمود و به‌ما آذوقه عرضه‌کرد تا سرانجام حالت مصالحه برقرارشد؟

وقتی‌که فرماندهان و سردسته‌های‌ما همان‌کاری راکردندکه تو حالا تأکید واصرارداری وبی‌اسلحه به‌جلسه‌ای رفتندکه دعوت کرده بود وبه‌آداب متارکهٔ‌جنگ اعتماد نمودند، مگرندیده‌ای درآن مورد چه‌واقع شده‌است؟ آیاآن عده همین‌حالا نیزدرمعرض ضرب وزجر و توهین نیستند. همان‌افرادتیره‌بختی‌که درآرزوی‌مرگ‌اند ولی‌امکانش را ندارند؟ باوجود اطلاع ازاین‌ماجرا بازآنانی راکه محض دفاع از خویش سخن‌می‌گویند یاوه‌سرا میخوانی‌وهنوز خیال‌می‌کنی بهتراست باپادشاه ازراه مسالمت وسازش درآئیم؟ آقایان به‌عقیدهٔ من‌باید نه‌فقط ما این‌عنصر نامطلوب‌را ازمیان خود برانیم بلکه باید مقام سردستگی نیزازاو سلب‌شود وازگرده‌اش کاربکشیم وبااو این‌گونه رفتارکنیم زیرا که این‌نابکارهم مایهٔ‌شرمی برای زادگاه خویش‌وهم موجب‌عار سراسر یونان‌است وباآنکه یونانی‌است بازچنین رفتاری دارد.»

سپس‌آگاسیاس اهل‌استیمفالی (شهری درآرکادی، آسیای‌صغیر) به‌سخن‌آمده اظهار داشت: « رفتار این‌سرکار اصلا بـه‌بئوسی ویاهیچ قسمت دیگریونان ارتباطی‌ندارد زیراکه من‌متوجه شده‌ام هردوگوش اومثل اهالی‌لیدیه[1] سوراخ‌دارد[2] ودرواقع نیزچنین‌بود. بنابراین اورا

۱ــ یونانی ها مردانی را که گوشواره به کار می‌برده‌اند صاحب اخلاق زنانه می‌شمرده‌اند وچون‌گوش‌های او سوراخ‌داشته بنابراین آپولونید جزوچریکهای بیگانه بشمار میرفته است.

۲ــ اهالی لیدیه به داشتن اخلاق زنانه مشهور بودند.

ازمیان‌خود طردکردند وسایرین به‌سرکشی واحدهای لشکرپرداختند ودرهرجاکه فرماندهی زنده مانده بود خواستار شدند به‌آنها ملحق شود واگرخود سرکرده ازبین رفته نایبش‌را واگرفقط سردسته باقی مانده‌بود اورا به‌همکاری دعوت‌نمودند. وقتی‌که همه فراآمدند، در جلو اردوگاه برزمین‌نشستند، سرکرده‌ها و سردسته‌هاکه بدین‌ترتیب جمع‌شده بودند درحدود یك‌صدنفر بودند. حال‌نزدیك نیمه شب بود، آن‌گاه **هیرونیموس** ازاهالی **آلان** که ارشد سردسته‌های پروکزنوس‌بود اظهار داشت: « ای فرماندهان و ای سردسته‌ها دروضع وحال کنونی بهترین‌راه عمل این‌است‌که باهم اتحادکنیم وشما نیزبه‌ما ملحق‌گردید تابوسیلهٔ همفکری تصمیم‌صواب اتخاذ شود وافزود ای‌گزنفون، آنچه چندلحظه پیش‌به‌ماگفته بودی تکرارکن.

بنابراین‌گزنفون‌گفت:«همه دیده‌ایم‌که‌تاکنون پادشاه وتیسافرن تاحدی‌که توانسته‌اند همقطاران مارا دستگیر کرده‌اند بدیهی است برضدماهم قصدی‌دارند تادرصورت امکان مارا نیزمعدوم‌کنند . به‌نظر من‌دراین‌صورت تکلیف‌ما آنست‌که باتمام قوا سعی کنیم بدست‌آنها گرفتار نشویم وتردیدی‌هم نداشته باشیم‌که باهمبستگی فعلی بهترین فرصت‌ها وامکانات دراختیارماست زیراهمهٔ سربازانی‌که دراین‌اردوگاه حاضرند به شما چشم دوخته‌اند واگر متوجه شوندکه شما دودل و متزلزل هستیدآفت ترس همه‌آنهارا فراخواهدگرفت ولی‌اگر دریابند که خودرا برای‌مبارزهٔ بادشمن آماده ساخته‌اید واز سایرین‌هم توقع همکاری دارید مطمئن‌باشید ازکارتان پیروی نموده شمارا سرمشق‌قرار خواهندداد. به‌راستی‌که ضروری است شماخودتانرا برترازآنها نشان

بدهید زیراکه‌فرمانده ونایب وسردسته هستید. درزمان صلح ازجهات مواجب ومزایا ازآنها وضع بهتری داشتید حالاکه درجنگ هستیم حق آنست که‌شما دربرابر سربازان عادی ممتازباشید برای آنها نقشهٔ کارطرح کنید و در صورت‌لزوم به‌خاطر آنهاخودتان‌را به ناراحتی و زحمت‌بیندازید .

اینك به‌نظرمن اگرابتدا هرچه زودتر سرکرده‌های جدیدتعیین وجانشین فرماندهانی بشوندکه ازبین رفته‌اند خدمت بزرگی به‌لشکر خواهدشد زیراکه درهر کار وموردی بی‌وجود رهبرهیچ‌اقدام مطلوب ویا سودمندی بخصوص درمیدان کارزار امکان ندارد. چون انضباط افرادرا سرمایهٔ رستگاری است وحال آنکه فقدانش دربسا مواردقبلی علت‌آشفتگی وپریشانی امورشده است ثانیاً همین‌که تمام سرکرده‌ها راکه وجودشان امری‌ضروری‌است‌تعیین‌کردیم‌آن‌گاه بایدبقیهٔ سربازان را جمع وجور وآنهارا نیك تهییج کنیم. چون‌شاید دیده باشیدکه در وضع وحال فعلی‌آنها تاچه‌اندازه پریشان ودلشکسته به‌قرارگاه خود بازگشته وباچه افسردگی‌تام به‌انجام دادن تکالیف پاسداری خود قیام کرده‌اند. تازمانی‌که افراد چنین‌وضعی‌را دارند من‌که اطمینان ندارم چه‌خدمت وکاری هنگام روز یاشبانگاه ازآنها ساخته است ولی‌اگر بتوانیم روحیهٔ‌آنها را تغییردهیم‌که درنتیجه نه‌فقط درغم وغصهٔ مصیبت وگرفتاری خویش نباشند بلکه به‌انجام دادن‌آنچه برعهدهٔ آنهاست بیندیشند دراین‌صورت وضع روحی‌آنها اصلاح ودرخشان خواهد شد. چون اطمینان‌دارم شما به‌این‌نکته توجه نموده‌ایدکه درجنگ کمیت سپاه یاقدرت وزورآنها مایهٔ پیروزی نیست بلکه فتح وظفر نصیب

طرفی خواهدشدکه باعنایت خدایان دراثر شجاعت بیشتر برحریفی که تاب مقاومت ندارد حمله‌ور شود. آقایان بنابرتجربهٔ شخصی شاهد این واقع بوده‌ام که افرادی که درگیرودار جنگ به‌انواع زبردستی و تدبیرفقط درپی حفظ جان‌خویش باشند همانها باحالتی ننگین وخوار ازبین‌میروند برعکس آنهائی که پی‌برده‌اند مرگ سرنوشت مشترك و اجتناب ناپذیر بنی‌آدم است وبرآن سرندکه مرگی‌افتخارآمیزداشته باشندکسانی‌اندکه به احتمال زیاد به‌سنین سالخوردگی خواهند رسید ودر دوران زندگی نیزروزهای قرین‌خوشبختی خواهندداشت. پس‌باید این‌درس‌راکه باوضع وحال‌فعلی‌ما نیك‌بستگی‌دارد به‌جان‌ودل‌آموخته، بایدهم خودمان دلیرباشیم وهم‌حس‌شجاعت‌را درمیان همقطاران‌خویش برانگیزیم» بعدازاین‌کلمات، گزنفون سکوت نمود.

پس ازاوخریسوفوس به‌صحبت‌پرداخت:«ای‌گزنفون تاکنون‌بنابر آنچه شنیده بودم‌تورا فقط مردی‌آتنی‌می‌شناختم، اما اینك هم‌بواسطهٔ سخنانت وهم‌کردارت ستایشت می‌کنم، ای کاش امثال تو فراوان بودند که‌عین خیر وصلاح تمامی لشکر ما بود و افزود آقایان، دیگر جای درنگ نیست بروید وهرچه زودتر سردسته‌های خود را انتخاب‌کنید که شرط اساسی است‌وبعد ازآنکه این کارانجام یافت‌به اتفاق‌آنانی‌که برگزیده‌اید دراردوگاه‌حاضر شوید. سپس جرگه‌ای ازتمامی‌سپاه‌ترتیب خواهیم داد. محض‌مزید اطمینان‌نیز افزود«خود تولمید[1] پیشروو آماده است» با این‌کلمات، اوفوری‌برخاست تا در اجرای اقدامات ضروری

۱ــ به عبارت دیگر خودگوینده . م

تأخیری واقع نشود. آن‌گاه فرماندهـان تعیین شدنـد، تیمازیون اهل داردانی به‌جای کلارخوس گزان‌تیکل آخنی جـانشین سقراط، کلینور- آرکادی به‌جای اجیاس، فیله زیوس آخنی عوض منون‌وگزنفون آتنی جانشین پروکزنوس.

بخش ۱۷

پس از آنکه کار انتخاب سرکرده‌ها تمام شد چون طلوع آفتاب نزدیك بود فرماندهان در قلب اردوگـاه جلسه‌ای تشکیل داده تصمیم گرفتند پاسدارانی درجلو بگمارند، آن‌گاه کلیهٔ سپاه را فراخواندند. وقتی که همه‌جمع‌شدند نخست‌خریسوفوس‌اسپارتی برخاسته اظهارداشت: «همقطاران من، شکی نیست که وضع فعلی ما بسیار وخیم است خاصه که‌سرکرده‌ها وسردسته‌ها وسربازان ما را برده‌ونابود کرده‌اند بعلاوه آریه‌اوس‌وافرادش‌که قبلا همدست ما بودند به ماخیانت نموده‌اند به هرحال چنانکه وضع‌کنونی ماایجاب می‌کند باید شجاع وقویدل‌باشیم وتسلیم نشویم بلکه حتی الامکان باعزم پیروزی درنجـات خویش بکوشیم، چه بهتر آنست مرگی آبرومند داشته باشیم وهرگز بدست دشمن اسیر نشویم زیراکه درصورت اسارت‌گمان‌می‌کنم‌به‌مصایبی‌طاقت‌فرسا دچارگردیم که به‌خواست خدایان‌باید نصیب دشمنان ماشود».

آن‌گاه کلینور اهل اورچمنی برخاسته گفت: « ای سربازان، بداندیشی وتعدی شهریار وبعدعهدی وبی‌شرمی تیسافرن هردورا خود دیده‌اید این‌همان تیسافرن بودکه ادعا می‌کـرد چون در همسایگـی یونان مقردارد درنجات‌دادن‌ما خواهدکوشید وباز خوداو بودکـه در وفای به‌عهد وقرارخویش سوگند یادکرده وهم اوست‌که سرکـرده‌ها و

سردسته‌های مارا دستگیر ساخته است. ازهمهٔ این‌ها مهم‌تر اوحتی به‌درگاه زاوش پروردگار نیکی واحسان بی‌حرمتی روا داشته، نخست کلارخوس‌را برسفرهٔ‌طعام خویش‌خواند سپس‌همین‌عمل‌را زمینهٔ‌اسارت ونابودی فرماندهان‌ما قرارداد. آریه‌اوس هم که حتی‌حاضر شدیم اورا به‌پادشاهی برداریم‌وباما قول‌وقرار مبادله‌کرده بود که به یکدیگر خیانت‌ننمائیم اونیز نه‌عظم خدایان‌را قدر وحرمتی گذاشته ونه‌خاطرهٔ کوروش‌شهید راگرامی داشته‌است وحال‌آنکه‌کوروش درزمان حیات خود به‌اوعزت واحترام بسیارنموده بود. اینك اوبه‌سرسخت‌ترین‌دشمن کوروش پیوسته است وسعی‌دارد ماراهم‌که ازدستیاران‌کوروش بودیم گرفتارسازد. امیداست‌خدایان همهٔ‌این‌گونه افرادرا به‌سزای‌کردارشان برسانند، ماکه‌شاهد اعمال‌ایشان بوده‌ایم جایز نیست باز به‌دام تزویر آنها بیفتیم بلکه‌باید باتمام قوا نبرد کنیم وبه‌یاری خدایان پیروز شویم.» بعدازاین بیانات‌گزنفون درجامهٔ باشکوه نظامی ازجابرخاست چون اومی‌پنداشت‌که هنگام پیروزی باید جامه‌های فاخربرتن داشت واگرهم سرنوشت مرگ دارد بازترجیح درآنست‌که درهمان جامه و لباسی‌که مایهٔ‌سرافرازی است‌کشته شود. اوبه‌شرح زیرسخن گفت:

«کلینور دربارهٔ بدعهدی وبی‌ایمانی بیگانگان داد سخن‌داده است وهمه‌هم منظور اورا دریافته‌اند اگرما باز به‌عهد ودوستی‌آنان اظهارعلاقه‌کنیم نشان‌خواهد دادکه یأس‌وبیچارگی‌ما به‌حد اشد رسیده است. وقتی‌که سرنوشت وخیم سرداران خودرا به‌نظر می‌آوریم‌که با خوش‌باوری خود را دراختیار ایشان گذاشتند ناچارعزم خودرا جزم می‌کنیم‌که به‌اسلحهٔ خویش‌متکی باشیم ونه‌فقط اعمال گذشتهٔ‌آنها را

مکافات‌دهیم بلکه بانبردهای خونین- به‌یاری خدایان - چنانکه مارا رواست به‌تحصیل پیروزی وظفر امیدوارباشیم.»

درحین اظهارات اویکی ازحضار عطسه‌کرد[1] که سربازان هم شنیدند وهمگی‌ارادهٔ خداوندی را ستایش نمودند[2] پس‌گزنفون اظهار داشت: «چون درحینی‌که راجع به‌نجات خودمان مشغول صحبت بودم علامتی ازجانب زاوش منجی‌ما به‌منصهٔ ظهور رسیده است ازهمگی تقاضادارم همینکه به‌سرزمین دوست وآشنا وارد شویم محض‌سپاس به درگاه خدایان نذروقربانی‌کنیم وازقربانی‌های دیگرنیز بمناسبت قدر وشایستگی سرشارخودمان دریغ‌ننمائیم. همهٔ‌آنهاکه بااین پیشنهاد موافقت دارند دست خودرا برگیرند.» تمامی‌حضار دست بلندکردند. آن‌گاه همگی‌هم عهدوپیمان، سرود فتح‌وظفر خواندند وقتی‌که این مراسم چنانکه‌باید وشاید برگزارشد گزنفون بازبه‌سخن پرداخت:

« لحظه‌ای پیش گفته‌ام‌که ماامیدواری بسیار دراحراز فتح و پیروزی داریم زیراکه اولا به‌سوگندی‌که دردرگاه خدایان یادکرده‌ایم پابند مانده‌ایم درصورتی‌که دشمنان ماراه‌خلاف پیموده‌اند وبا وجود عهد وسوگندخود شروط‌مصالحه را زیرپاگذاشته‌اند. ازین‌رو می‌توان استنباط نمودکه‌خدایان دشمن‌آنها ویارویاورما خواهندبود وخدایان

۱- عطسه علامت خیر وخوبی بوده و در این مورد بخصوص دال برطالع و اقبال ، چون وسط‌کلام‌گزنفون دربارهٔ رهائی ونجات پیش‌آمده بود.

۲- این‌علامت وفال را ازجانب‌زاوش منجی‌بزرگ تلقی‌کرده بودند. یونانی‌ها به زاوش(زئوس) همان عقیده وایمانی را داشته‌اندکه ایرانیان از عهدداریوش اول نسبت به آهورمزدا یعنی پروردگار بزرگ ابراز می‌داشته‌اند. م

هم به‌آسانی قادرند قوی‌رازبون‌سازند وهمینکه مشیت آنها تعلق‌گیرد سریع وزودضعیفان رادرعین‌مخاطره نجات‌می‌بخشند. ثانیاً بایدشما را یادآور مخاطراتی شوم‌که اجدادما نیزروبرو شده‌بودند تا ملاحظه کنید نه‌تنها بایدچنانکه شاید مردانی‌دلاور باشید بلکه مطمئن‌باشید شجاعان همواره رستگارانند و باعنایت خدایان حتی‌از وخیم‌ترین مخاطرات نجات می‌یابند. چون وقتی‌که پارسیان باهمهٔ اتباع بی‌حد وشمارخویش به‌منظور نابودکردن‌آتن فراآمده بودند[1] آتنی‌ها بی‌یار وتنها درصدد مقاومت برآمدند ولی‌پیروز شدند وهنگامی‌که‌آنها به درگاه آرته‌میس[2] به‌دعا پرداختندکه درازای هر نفری‌که ازعدهٔ دشمن براندازند بزغاله‌ای درراه‌آن ربةالنوع قربانی کنند ونتوانسته بودند به‌اندازهٔ کافی بز پیداکنند[3] پس‌عهد کردند هرساله پانصد بز قربانی کنند وهنوزآن رسم برقراراست.

دفعهٔ دیگر هنگامی که خشیارشا سپاهیان بیشمار فراهم ساخت[4] وبیونان حمله‌کرد باز اجدادما درخشکی ودریا برپدران‌دشمن ماغالب شدند[5] آثار وشواهدی ماندگار ازهمان قبیل نیز ما در این روزگار میتوانیم بچنگ‌آوریم ،بارزترین نشانهٔ فتح وظفر پیشینیان‌ما

۱ــ در جنگ‌ماراتن Marathon ۴۹۰ ق.م- مترجم

۲ــ Artemis ربةالنوع عافیت وتوفیق .م

۳ــ بنابرروایت هرودوت، تعداد کشتگان پارسی ۶/۴۰۰ نفر بود.م

۴ــ هرودوت در « تواریخ » تعدادکل جنگاوران ایران را که در لشگرکشی خشیارشا شرکت داشتند ۲٫۶۴۱٫۶۱۰ نفر ذکرکرده است. م

۵ــ در نبرد دریائی در سالامیس (۴۸۰ قبل‌از میلاد) و نبرد خشکی درپلاته Platae (۴۷۹ ق. م)

همین آزادی است که هنوز کشورهای زادگاه وپرورشگاه ما دارند زیرا که هیچ یك از بندگان خداوند مگر فقط ذات آسمانی خدایان را بنام و عنوان پروردگار شایستهٔ ستایش نمیدانسته‌اند و شما یادگار چنان نیاکان واجدادی هستید .

دراین جا بهیچوجه قصدم آن نیست که شمارا مایهٔ شرمی برای پدران خودتان بشمار آورم درواقع همین چندروز پیش خودتان بااعقاب همان پارسیان قدیم درافتاده وبا آنکه تعدادشان ازعدهٔ شما بمراتب بیشتر بوده است بیاری خدایان فاتح وپیروز شده‌اید وجای یادآوری است که شما درمبارزهٔ کوروش برای احراز تخت وتاج ، آنهمه شجاعت نشان دادید اما اینك که مبارزه وپیکار برای سلامت و نجات خود شماست شکی نیست که حمیت وشجاعت بیشتری خواهید نمود . بعلاوه این بار موجبات وافی وکافی جهت مزید اعتماد دارید چون سابقاً بوضع کار آنها آشنا نبودید فقط سیاهی لشکررا میدیدید باوجود این شجاعت بسیار نموده باهمان غیرت وهیجان پدران خویش بردشمن چیره شده‌اید. اما حال که آنهارا عملاً آزموده‌اید ودیده‌اید که هرچند تعدادشان چندین برابر است بازمیلی به‌پیکار باشما ندارند پس دلیلی ندارد که ازآنها بیمناك باشید وانگهی این فرض وگمان هم موردندارد که ازآنها بواسطهٔ اینکه آریه‌اوس وهمراهانش که قبلا همدست ما بودند وسپس مارا رها کرده ورفته‌اند وضع وخیم تری دارید چه آنها ازافرادی هم که ماشکست داده‌ایم جبون‌ترند چون ازجلو دشمن فرار اختیار ومارا بحال خویش رهاکرده‌اند. چرا باید باکسانی محشور باشیم که درگریز وفرار نمونه‌ای بشمار میروند وچه بهتر که این قبیل افراد بجای پیوستگی باما درصف

دشمن باشند... امااگر بعضی ازشما بدان‌سبب دلسرد باشیدکه ما نفرات سوار نداریم درحالی‌که عدهٔ سواران دشمن بیشمـاراست باید فراموش نکنیم ده‌هزار نفرشماکجا وده‌هزار سوارآنهاکجا ، زیرا هیچ‌گاه احدی ازگاز ولگداسب درمیدان‌کارزار جان‌نداده‌است بلکه سرنوشت‌نبردها دردست دلیران‌است. وانگهی زمینهٔ کارما ازسوارکاران آنها بمـراتب اطمینان بخش‌تراست آنها درعقب‌اسبهای‌خود می‌خزند زیراکه نه‌فقط ازمامی‌ترسند بلکه نگران‌اند مبادا نقش برزمین شوند ولی ماکه پا برخاك سفت وسخت داریم حمله‌ورانی‌راکه جرأت پیش تازی نماینـد ضربتی‌کاری خواهیم‌زدوتیرخودرا راست بهدفی‌که داریم وارد خواهیم ساخت.

ازیك‌جهت خاص سواران‌آنهامزیت عمده‌دارند ودرست برخلاف ما ، می‌پندارندکه فرار برقرار ترجیح دارد ولی ممکن‌است فرض‌کرد که شما شور ومهارت نبرد دارید امادیگر تیسافرن راهنما ویابرطبـق فرمان پادشاه فروشگاهی دراختیارشما نیست . از خودتان میپرسم آیا بهتر نیست آن‌عنصری‌که برضدما قصدفتنه وتباهی‌دارد اصلا زنده‌نباشد، درازا افراد اسیررا دستور خواهیم‌داد ماراراهنما باشند همان‌کسانی‌که خواهند دانست اگر برسبیل اشتباه‌هم‌ماراگمراه‌کنند سروجان خودرا ازدست خواهند داد . راجع به‌آذوقه نیز آیابهتراست ازفروشگـاه چریکها جنسی قلیل باقیمت گزاف خرید درحالی‌که پول چندانی در اختیارمانمانده‌است یاآنکه دراثرفتح وپیروزی بهرمقدار وباهرقیمتی که دلخواه ماست جنس بدست آوریم ؟ ولی می‌توان گفت براحـدی پوشیده نیست‌که ازاین‌جهات‌ما وضع مساعدتری داریم هرچند که شما

اندیشه ناکید که عبور ازرودخانه‌ها دشواری عمدهٔ ماست وتصورمیکنید باعبور دادن‌ما ازدجله شمارا سخت‌فریفته‌اند. پس آیا آنچه‌چریکهای بیگانه کرده‌اند کاری بسیار احمقانه نبوده‌است [۱] زیراتمام رودخانه‌ها که درنقاطی دوردست از سرچشمه غیرقابل عبورند وقتی‌که بسرچشمه نزدیك شویم حتـی بدون خیس کردن پاشنه پا می‌توان از آنها عبور نمود.

اما حتی‌برفرض اینکه رودخانه‌ها مانع عبورما باشند وراهنما هم نداشته‌باشیم بازچه جای‌یأس ونگرانی‌است زیرا میدانیم‌که می‌سی ها[۲] که باید اعتراف کرد برما مزیتی ندارند در بسیاری ازشهرهای بزرگ وآباد قلمرو پادشاه اقامت دارند.وضع وحال پی‌سی‌ها[۳] نیزچنین است وراجع به‌لاکونی‌ها[۴] نیزباچشم خود دیده‌ایم‌که استحکامات‌واقع درجلگه‌را تصرف‌کرده بودند ودر اراضی متعلق به‌پارسیان کشت وکار دارند. درهرحال به‌نظرمن هنوزصلاح نیست آشکار سازیم‌که‌راه‌بازگشت به‌وطن‌را درپیش‌گرفته‌ایم بلکه‌باید وانمودکردکه قصد داریم درهمین حدود رحل اقامت بیفکنیم چون میدانیم‌که پادشاه می‌سی‌ها رانه‌فقط راهنما بلکه‌گروگانهای بسیارمحض تضمین‌عبور بی‌خطرآنها درسراسر کشورخود خواهدداد وبرای‌آنهاراه نیزخواهد ساخت‌حتی‌اگربخواهند باگردونه‌های چهاراسبه حرکت کنند ومیدانیم اگرمشاهده کندکه ما

---

۱ ــ چون یونانیها رابه کرانهٔ شرقی دجله عبور داده بودند و استدلال گزنفون اینست‌که یونانیهاناچار شدند به‌سمت‌بالا در جهت سرچشمه مدتها پیش بروند وبدین‌ترتیب‌زمانی بس‌طولانی درحیطهٔ‌آن دولت باشند

۲و۳و۴ــ از اقوام آسیای‌صغیر که غالباً برضد حکومت‌ایران سرکشی‌می‌کردند.

دراین‌جا قصدماندن داریم بانهایت خوشوقتی‌همین‌کاررا برای ماخواهد کرد. امامن نگران ازآنم که هرگاه ولو یك‌بار ما لذت زندگی قرین آسایش وتجمل‌آمیز آنها را درك‌کنیم وبازنان بلندقامت ودختران ماد وپارسی‌محشورشویم‌مثل‌آنهاکه اهل‌چرت وکیف‌بودند (کنایه‌به‌داستان اودیسه[1] است) یاد وطن ازسرما بیرون خواهد رفت. پس به‌عقیدهٔ من شایسته وسزاست‌که مهم‌ترین تکلیف خویش‌راآن بدانیم‌که نزدپدران ومادران خود دریونان بازگردیم وبه‌آنها خاطر نشان سازیم‌که خود سبب تنگدستی خویش‌اند زیرا ایشان‌که دروطن زندگی سختی‌دارند می‌توانند به‌این نواحی فراآیند وخود به‌رأی العین دریابندکه ازچه نعمت‌هائی محروم‌اند.

آقایان حاجت به‌بیان‌نیست.همهٔاین نعمت‌های ناب ازآن‌کسانی خواهدبودکه‌عزم‌وقدرت‌تصاحب‌آنرادارندولی‌باید نکتهٔعمدهٔ دیگری‌را هم درنظرداشت، به‌عبارت‌دیگرچگونه می‌توانیم بدون‌خطرراه‌بازگشت پیش‌گیریم واگرلازمهٔ آن‌کار جنگ وپیکار است بایدکه در بهترین شرایط نبردکنیم». گزنفون‌افزود: «پس‌اولا لازم است ارابه‌هائی راکه داریم بسوزانیم تاچارپایان پیش‌آهنگ‌ما نباشند وبهترین‌راه سلامت وصلاح لشکررا اختیارکنیم. درثانی باید خیمه‌های خودرا نیزدرآتش بیندازیم زیراحمل‌آنها خالی‌ازمحظور نیست‌وبه‌هر حال‌کمکی درکار نبرد ویاوسیلهٔ تحصیل‌آذوقه نخواهدشد. بعلاوه‌باید ازتمام اشیاءاضافی خود صرف‌نظر کنیم وفقط چیزهائی‌راکه به‌کارجنگ یاخورد وخوراك خواهدرفت نگاه داریم تاهرچه بیشترعده را مسلح‌سازیم وافراد هرچه

۱ــOdyssey منظومه‌ای حماسی‌منسوب‌به هومرشاعرنامی یونان باستانی است.

کمتری گرفتار کار باربری باشند. زیرا وقتی که عده‌ای مغلوب شوند خوب میدانند همهٔ مایملك ایشان نیز بدست دیگران خواهد افتاد اما اگر فاتح شویم دشمن را باربر خویش خواهیم کرد.

موضوع دیگری هم برای تذکر باقی است که بنظر من بدون شك اهمیتی بس عظیم دارد. خودتان دیده‌اید که تادشمن سرکرده‌های مارا دستگیر نکرده بود جرأت شروع کردن عمل خصمانه نداشت چون می‌پنداشت تاوقتی که فرماندهان ما زنده‌اند واز آنها اطاعت داریم میتوانیم درپیکار باآنها چیره گردیم اماهنگامی که سرداران مارا بردند خیال میکردند بواسطهٔ فقدان رهبر وانضباط کارمازار خواهد شد.

پس فرماندهان کنونی ما باید بیش از سرکرده‌های پیشین درایت وهشیاری نمایند وسربازان هم باید نسبت به سرکرده‌ها بیشتر از معمول اطاعت نشان دهند وباید اخذرأی کنیم که اگر فردی نافرمانی کند هرکس ازشماکه دردسترس باشد باتفاق فرمانده درمجازات کردن عنصر نافرمان بکوشد. ازینرو دشمن نیز به‌اشتباه خود پی‌خواهدبرد زیرا دیگر فقط بایك کلارخوس سروکار نخواهندداشت بلکه باده‌هزار سرباز فداکار. اینك وقت آن است که کمتر صحبت شود وبیشتر عمل واقدام کنیم چون بعیدنیست دشمن بزودی فرا آید. هرکس بااین پیشنهادها موافق است زود رأی بدهدکه باید عاجلا بمرحلهٔ اجرادرآید اما اگر کسی نظریات بهتری دارد همه‌حتی سربازان هم آزادانه اظهار بدارند زیرا که آنچه مایهٔ احتیاج همگی است سلامت ونجات ماست. » آن گاه خریسوفوس اظهار داشت :«همین حالا رسیدگی خواهیم کرد که‌علاوه بر آنچه گزنفون پیشنهاد نموده آیا اقدام دیگری لازم است یاخیر ، اما

دربارهٔ پیشنهادهائی‌که اوکرده‌است‌بدون تأخیر رأی می‌گیریم و هرکه باآنها موافق‌باشد دست بلندکند.» همه‌دست بلندکردند.

سپس‌گزنفون بازبرخاسته گفت:«آقایان‌اکنون به‌عرایض‌دیگرم گوش فرادهید. ماچاره‌ای نداریم مگر آنکه اول به‌تهیهٔ آذوقه اقدام کنیم‌که شنیده‌ام برای این‌منظور درمساحت تقریباً بیست استادیا از این‌جا دهاتی مرغوب هست وجای شگفتی نخواهدبود دشمن‌نیز چون سگی مرعوب‌که به‌عابرین پارس میکند ودرصورت امکان گاز میگیرد وهمینکه دنبالش کنند فرار خواهدکرد درحین عقب‌نشینی ازدنبال‌ما بیاید ازینرو شاید مصون‌ترین راهها آن‌خواهد بودکه به‌آرایش‌دستهٔ سنگین اسلحه بامیدانی‌خالی دروسط حرکت‌کنیم وبدین‌وسیله قسمت باروتوشه وانبوه‌خیمه‌داران‌دروسط محفوظ‌باشند .دراین‌صورت‌لازم‌است فوری‌معلوم‌داشت‌که‌فرماندهی‌محوطهٔ‌مرکزی‌وقسمت‌خواروبار برعهدهٔ‌که باشدوچه‌کسانی‌جناحین‌رامراقبت‌نمایند وعقب جبهه زیرفرمان‌که‌باشد تادرصورت یورش دشمن احتیاجی بمشورت واخذ تصمیم نباشد بلکه مأموران درموضع‌خود آمادهٔ کارباشند. حال اگرکسی تدبیربهتری‌دارد آنرااجراکنیم . وگرنه پیشنهادم اینست‌که خریسوفوس جلودار باشد بخصوص‌که اواسپارتی‌است ودوسرکردهٔ‌سالخورده جناحین‌را نگاه‌دارند وعجالتاً مادونفر تیمازیون وخودم عقب‌دار جبهه باشیم ودرآینده‌نیز ضمن آزمایش‌کردن این‌آرایش‌نظامی هرترتیب بهتری‌که‌احیاناً بنظر آید اختیار کنیم».

چون کسی‌نظر دیگری ندادگزنفون اظهار داشت آنهاکه بااین پیشنهادموافق‌انددست‌بلندکنندوموضوع‌تصویب‌شد .وی‌افزود «حال‌باید

رفت و آنچه‌را که تصویب شده‌است بموقع اجرا درآورد. هرکس درمیان شما مشتاق تجدید دیدار یارودیار خویش است بداند که ابراز شجاعت یگانه شرط احراز این آرزواست زیراکه راه‌دیگری برای تأمین این منظور نیست همچنین هرکس که طالب نجات دادن جان خود باشد باید درراه ظفر و پیروزی جانفشانی کند زیرا که فاتحین حکم مرگ و حیات دیگران‌را درکف خویش دارند ومغلوبین هدف تیغ بی‌دریغ می‌شوند واگرکسی‌هم علاقه به‌تحصیل مال وثروت دارد باید باز درراه پیروزی جهد وهمت نماید ازآن‌جهت‌که پیروزان نه‌تنها مال خویش‌را نگاه خواهندداشت بلکه فتح‌وظفر اختیارمال مغلوبین‌را نیز درید اقتدار ایشان خواهدگذاشت.»

بخش ۱۸

پس‌ازاظهارات گزنفون حضارهمه برخاستند وبه‌اردوگاه بازگشته به‌سوزاندن ارابه‌ها وچادرها پرداختندواقلام‌زاید باروبنه را هم‌مقداری سربازان به‌شراکت برداشته وبقیه‌را آتش‌زدند. وقتی این‌کارها تمام‌شد بفراهم ساختن صبحانه مشغول بودند که درآن‌حال میترادات باسی‌نفر سوار فرا رسید وفرماندهان‌یونانی را بفاصلهٔ صدارس‌فراخوانده چنین اظهارداشت :

«ای‌یونانیان بطوری‌که خودتان می‌دانید مـن نسبت به‌کوروش وفادار بودم اکنون به‌شماهم علاقهٔ دوستانه دارم ، درواقع همین اقدام‌را نیزباترس ولرز می‌کنم. بنابراین‌اگر اطمینان‌حاصل‌کنم اقدامات‌شما از روی‌حزم‌واحتیاط‌است‌به‌شماخواهم‌پیوست‌ودسته‌ام‌راخواهم‌آورد.ازینرو بگوئید چه‌قصد وخیالی‌دارید ومطمئن باشیدکه دوست وخیرخواه شما هستم وبرآن سرم‌که دراین‌سفر باهم‌باشیم .» سرکرده‌ها جلسهٔ مشورتی ترتیب داده به او چنین پاسخ دادند ، خریسوفوس سخنگوی ایشان بود : «عزم‌ما اینست‌اگرمانعی‌پیش نیایدبه میهن‌خویش‌بازگردیم بدون آنکه‌درخطسیر خود سبب‌صدمه‌وخرابی‌شویم ولی‌اگرکسی‌مانع‌عزیمت ما شود باتمام قوابرضداو جنگ خواهیم کرد.»

آن‌گاه میترادات وانمود کردکه بدون رضـایت پادشاه بازگشت

قرین سلامت آنها امکان پذیر نیست . ازین حرفش یونانیان پی بردند که اوقصد نیرنگ دارد ، درواقع یکی ازبستگان تیسافرن هم بااو آمده بود تاشاهد برگزاری درست وتمام مأموریتش باشد. پس فرماندهان تصمیم اتخاذ واعلام کردند که درآن جنگ وجدال تاروزی که در خاك بیگانه اند هیچ گونه مذاکره‌ای بادشمن نخواهند کرد . چه نفرات چریك بیگانه پی درپی می آمده اند ودرمیان سربازان یونانی تخم نفاق وفساد می پاشیده اند آنها درمورد یکی ازسردستگان یعنی نیکارخوس آرکادی موفق هم شده بودند چون اوشبانه ازاردوگاه فرارکرد ودرحدود بیست نفررا همراه برد .

سپس صبحانه خوردندوازرودخانهٔ زاپاتاس عبور نموده بنابرنظم وترتیبی که تصمیم گرفته بودند براه افتادند . به‌عبارت دیگر حیوانات بارکش وخیمه‌داران را درمحوطهٔ داخلی قراردادند ولی هنوز راه‌درازی نپیموده بودند که میترادات باتقریباً دویست نفر سوار وعده‌ای کماندار وفلاخن انداز، درحدود چهارصد نفرفرزوچالاك بازآمد اوطوری بطرف یونانیها آمد که گوئی عنصری دوست وارد می‌شود ولی همینکه دسته‌اش هم واردشد ناگهان بعضی از آنها سواره وپیاده باتیر وفلاخن حمله را شروع وعده‌ای را زخمی کردند. عقب‌داران لشکر یونانی چون صدمات بسیار دیده بودند بهیچ‌وجه قادر به‌حمله متقابل نشدند زیراکه تیر کمانداران کرتی[1] نه‌فقط مثل تیرپارسیان دوررس نبودبلکه چون زره هم نداشتند ناگزیر درمیان افراد سنگین اسلحه درمانده بودند. فلاخن اندازان یونانی هم نتوانسته بودند تیری بهدف دورر بفرستند ازینرو

۱ــ کرتی‌هامشهورترین تیراندازان (کمانداران) عهدقدیم بودند.م

گزنفون تصمیم گرفت پارسیان‌را تعاقب‌کند و باکمك نفرات سنگین اسلحه وسبك اسلحه که درعقب لشکر بودند چنین‌کرد اما دراین‌اقدام تعاقب حتی یك‌تن ازافراد دشمن دستگیر نشد زیراکه یونانیها نفرات سوار نداشتند وپیادگان‌آنها نیز نتوانسته‌بودند به‌پیادگان‌دشمن‌برسند زیراکه این‌دسته خیلی‌زود پابفرار گذاشته بودند وبرای‌یونانیها زیاد جلورفتن دور ازمصلحت بود . دراین‌حین افراد دشمن باتیرهائی‌که به عقب‌می‌انداخته‌اند تلفاتی بیونانیها واردساختند ناگزیر این‌عده درهمهٔ طول راه باجنگ‌وگریز به‌لشکر اصلی پیوستند ودرنتیجه تمام آنروز رانتوانسته بودند بیش‌از بیست‌وپنج استادیا پیش بروند .

باری درحوالی غروب به‌دهات مقصد خود رسیدند. دراین‌مورد باردیگر حس‌یأس همه‌را فراگرفت. خریسوفوس و سرکرده‌های ارشد به‌کار گزنفون خرده گرفته بودندکه چرا از گروه اصلی لشکر جدا مانده ودشمن‌را تعاقب کرده وبدین‌ترتیب خویشتن‌را به‌خطر انداخته بود وباوجود همهٔ این‌کارها ازوارد کردن هرگونه صدمه‌ای‌هم به‌دشمن بازمانده‌بود . وقتی‌که گزنفون گفته‌های ایشان‌راشنید به‌آنها حق‌داد که ازاقدام او انتقاد کرده‌اند و گفت نتیجهٔ کار نیز مؤید نظریات آنهاست .

اوافزود : «اما چاره‌ای جزتعاقب دشمن نداشتم زیراکه بواسطهٔ ماندن درقرارگاه تلفات سنگین داده بودیم بدون اینکه امکان ضربتی داشته باشیم اما راجع به‌آنچه بعداز تعاقب پیش‌آمده است حق کاملا باشماست هرچند قدرت آنرا نداشتیم که صدمه‌ای به‌آنها وارد سازیم وباهزاران‌اشکال عقب‌نشینی‌کرده‌ایم . ازینروبایدخدایان‌را سپاسگزار

باشیم که دشمن با نیروی کلان بما حمله نکرده بود و بی آنکه صدمهٔ کلی وارد کرده باشد مارا متوجه نقایص کار واحتیاجات خودمان کرده است زیراکه درحال حاضر دشمن می‌تواند مارا باتیر وفلاخن ازفاصلهٔ دور هدف سازد بدون اینکه کمانداران کرتی ویافلاخن اندازان ما قادر باشند متقابلا جواب بدهند هنگامی که ما آنهارا دنبال کردیم ناچار کاری طولانی شدکه موضوع عمده‌ای نیست ودرمسافت محدود هم هیچ پیاده نظامی هر اندازه چست‌وچالاك باشد باز قادر نخواهدبود پیادهٔ دیگری راکه دستهٔ تیرانداز پشتیبان‌اوست دستگیر کند.

بنابراین اگر بخواهیم ازصدمات بیشتر آنها درحین عقب نشینی کاملاجلوگیری کنیم بایدفوری نفرات سواروهمچنین فلاخن‌اندازفراهم سازیم. شنیده‌ام افرادی اهل رودیا[1] درلشکرما هستند که اکثر آنها در فلاخن‌اندازی ماهرند واسلحهٔ آنها بردی دو برابرفلاخن پارسیان دارد چون برد فلاخن سربازان پارسی چندان‌زیاد نیست زیرا سنگی که‌در آن قرارمیدهند به‌اندازه‌ایست‌که درمشت جاگیرد وحال آنکه اهالی رودیا فلاخن‌گلوله‌داربه کارمی‌برند ازین‌رواگر بتوانیم روشن سازیم چند نفردرلشکرما این‌کاره‌اند نه‌فقط باید بواسطهٔ فلاخن‌اندازی‌اجرتی اضافی دریافت دارندبلکه‌بایدآنهائی راکه فلاخن تازه هم‌به‌کاراندازند اجرت مضاعف داد. بعلاوه اگربشود برای نفراتی‌که ازین بابت به‌حال ما مفید واقع شوند امتیازی تمهیدکنیم‌گمان می‌کنم داوطلبان‌بیشتری برای یاری خویش خواهیم داشت. همچنین بی‌اطلاع نیستم اسبانی‌نیز درلشکرماست‌که چندتا ازآنها در گروهان خود من است تعدادی هم

۱ـ Rhodia

ازدستهٔ کلارخوس باقی مانده است[1] بعلاوه چندین رأس هم ازدشمن غنیمت گرفته‌ایم که دردستهٔ باربری مورد استفاده‌اند. بنابراین هرگاه همهٔ این اسب‌ها را جمع وجورکنیم و به‌جای آنها قاطر بکاربریم دستهٔ سوارفراهم خواهد شد وبعیدنیست که سواران‌ما هنگامی‌که دشمن به‌حال فرارباشد مزاحم آنها شوند. این پیشنهادها نیز به‌تصویب رسید و همان‌شب گروهی شامل دویست فلاخن‌اندازتشکیل دادند و روز دیگر سوارانی مرکب ازپنجاه نفرموردآزمایش وپسند واقع شدند. زانوبند چرمی وجوشن نیز به‌آنها دادند لوسیوس فرزند **پولیتراتوس** آتنی فرماندهٔ این‌دسته تعیین‌گردید.

---

۱ ــ چون نفرات کلارخوس (کله‌ارخوس) فرار و جانب پادشاه را اختیار کرده بودند.م

بخش ۱۹

آن‌روز ایشان به‌آرامی گذشت ولی روز بعد که زودتر از وقت معمول هم برخاسته بودند براه افتادند چون ناچار بودند از تنگه‌ای که در پیش بود عبور کنند و بیمناك بودند که در حین عبور از آنجا دشمن در کمین باشد. اما بعد از گذشتن از آن نقطه میترادات با هزار نفر سوار و چهار هزار کماندار و فلاخن‌انداز باز جلو آمد. او این عده را از تیسافرن خواسته و قول داده بود که با داشتن چنین دسته‌ای یونانی‌ها را به‌تیسافرن تحویل خواهد داد. وی حس تحقیری نسبت به‌یونانی‌ها پیدا کرده بود چون دفعهٔ پیشین با عدهٔ معدودی به‌آنها حمله و صدمهٔ کلی وارد کرده بود بدون اینکه به‌خیال خودش تلفاتی دیده باشد. بنابراین هنگامی که یونانی‌ها از گردنه گذشته، در حدود هشت استادیا از آنجا دور شده بودند میترادات با گروه خود به‌آنجا رسید. در آن گیرودار به نفرات سنگین و سبك اسلحه یونانی که مأمور عقب راندن دشمن بودند و به‌سواران نیز دستور صادر شد که در تعاقب آنها بی باکی و رشادت تمام نمایند و مطمئن باشند که نیروی امدادی کافی از دنبال خواهد رسید. پس همینکه میترادات بدام افتاد در همان حینی که کمانداران و تیراندازان به‌مقصد خود نزدیک می‌شده‌اند یونانی‌ها با دادن علامتی آمادهٔ کار شدند و همچنین پیادگانی که منتظر دستور بودند و سواران نیز به‌دشمن تاختند که در قبال حملهٔ

آنها درنگی ننمود و به‌طرف گردنه فرارکرد. دراین تعاقب عدهٔ زیادی ازچریک‌ها کشته وبقیه‌هم درحدود هیجده نفراسیرشدند. سربازان یونانی فقط به‌حکم غریزه نعش مقتولین را برهنه‌کردند تا منظرهٔ آن ترس ودهشت درجان افراد دشمن بیندازد.

چون دشمن به‌شرحی که گذشت تلفات وصدماتی دیده بود فرا رفت ویونانی‌ها بدون مزاحمت بقیهٔ آن روز، راه‌خود را ادامه دادند تا به‌رودخانهٔ دجله رسیدند، دراین‌جا شهری وسیع ومتروك به‌نام‌لاریسا [1] بودکه درروزگارسابق‌مادی‌هادرتصرف داشتند. عرض دیوارهای آن‌بیست وپنج وارتفاعش صدپا وسراسرمحیط آن دوفرسنگ بوده که با خشت برپایهٔ سنگی‌به‌ارتفاع بیست‌پا ساخته‌بودند. این شهررا شهنشاه‌ایران [2] درزمانی‌که پارسیان عزم‌تصرف قلمروماد راکرده بودند محاصره‌کرداما قابل تسخیرنبود تاآنکه ابری برآمد و چهرهٔ خورشید را پوشانید و شهررا ازانظارپنهان‌کرد واهالی ناچارآنجا را رهاکردند وبدین‌ترتیب به‌تصرف درآمد. درنزدیکی این شهر برجی با سنگ برپا شده بودکه یک پلتروم عرض و دوپلتروم ارتفاع داشت بربالای این برج رفیع عده‌ای‌ازچریک‌های فراری ازدهات مجاورپناه‌آورده بودند.

ازاین‌محل‌آنها یک منزل شش‌فرسنگ پیش رفتند و به‌نقاط مستحکمی که متروك و بی‌سکنه بود رسیدند نام این شهرمس‌پیلا [3] و

۱ــ این‌شهر راکه‌گزنفون‌لاریسا نامیده‌همان‌شهر بزرگ‌آشور کالاه بوده‌که نامش درکتاب‌تکوین هم‌آمده است.م

۲ــ کوروش بزرگ (۵۵۸تا۵۲۹ قبل ازمیلاد)

۳ــ ویرانه‌هائی‌که گزنفون دراین محل دیده بودآثار نینواپایتخت‌مشهور ←

روزگاری مسکن مادیها بود. پایه‌های آن ازسنگ‌هـای شفاف پـر از قطعات صدف، بوده پنجاه‌پا پهنا وپنجاه پاهم ارتفاع داشته است. براین پایه، دیواری ازخشت دارای‌پنجاه پا عرض و صدپا ارتفاع ساخته شده بوذ ومحیط دیوارشش فرسنگ بود. دراین‌جا بطوری‌که می‌گفته‌انـد مده زن‌پادشاه[1] وقتی‌که امپراتوری ماد به‌دست پارسیان افتادپناه‌جست. شهنشاه پارس این شهررا نیزمحاصره‌کرده بود ولی بوسیلهٔ یورش ویـا ادامهٔ محاصره نتوانست‌آنرا فتح‌کند تازاوش با رعد و برقی سکنه را مرعوب وفراری ساخت وشهرتسخیرگردید.

آنها ازاین محل، یک منزل یا چهارفرسنگ راه پیمودند.طی این مرحلهٔ سفربازتیسافرن پیدا شد ودررأس همان سوارانی‌که باخود آورده[2] بود همراه‌گردان **ارونتاس** که‌با دختر پادشاه ازدواج‌کرده بود وهمچنین چریک‌هائی‌که‌کوروش هنگام لشکرکشی همراه داشت‌وعدهٔ دیگری‌که برادرپادشاه برای یاری او آورده بود. علاوه براین دسته‌ها تیسافرن همهٔ لشکریانی راکه شاه به‌اوداده بود با خودآورد ودرنتیجه

→ امپراتوری‌آشور بوده وجای تعجب‌است‌که اواین شهرعظیم‌آشوررانشناخته (چنانکه **کالاه** رانیز نشناخته بود) وفقط سرسری‌به‌آن اشاره‌واذهان رابااین‌کلام خود مشوب‌کرده‌که «روزگاری مسکن مادیها بود» تسخیر نینوا بوسیلهٔ مادی‌ها (۶۰۰ق.م)درواقع وقعهٔ قاطعی بوده‌است‌که به‌دورهٔمهم تاریخ‌آشورخاتمه‌داد و آنجاتا نیمهٔقرن بعد دردست دولت‌ماد ماندتااینکه‌امپراتوری ماد هم‌به‌نوبهٔ خود به‌دست پارسیان افتاد (۵۴۹ق.م) .م

۱ــMedae مده زن‌استیاگ (ازدهاك) آخرین پادشاه‌ماد . راجع به نام آخرین پادشاه ماد نویسندگان قدیم وجدید اختلاف نظر داشته‌اند .مترجم.

۲ــ ازولایت‌آسیای صغیر وقتی که نزد شاه رفته بودتا اورا ازنقشهٔ لشگرکشی کوروش مطلع سازد.م

قشونش بسیارا نبوه می‌نمود. وقتی‌که آنها به‌سامان یونانی‌ها رسیدنداو عده‌ای ازسربازانش را درعقب‌گماشت وبقیه را دردوجناح مستقرساخت سپس چون جرأت آنرا نداشت که با یونانی‌هاگلاویزشود وخیال راه انداختن نبرد قاطعی را هم نداشته به‌نفرات‌خود فرمان دادکه با تیرو فلاخن حمله را شروع نمایند ولی هنگامی‌که کمانداران و فلاخن ـ اندازان اهل رودیاکه درکناروگوشه آماده بودند با شلیک‌جواب‌دادند تیرحتی یکی ازآنها به‌خطا نرفت (و اگرچنین قصدی هم داشتند باز کارآسانی نبود)[1] ازین‌روتیسافرن با سرعت تمام به‌حدود دورازتیررس عقب‌نشینی‌کرد وسایردسته‌ها نیزازدنبال اورفتند.

بقیهٔ آن‌روزلشکریک طرف به‌پیشروی‌خود ادامه داد ولشکر طرف دیگرازتعاقب باز نایستاد. چریک‌ها از آن پس قادر نبودند بوسیلهٔ جنگ وگریزازمسافت دورکاری صورت دهند زیراکه‌گلوله‌های رودیها ازفلاخن ایرانیان وحتی از تیر آنها برد بیشتری داشت[2] تیر کمان‌های ایرانیان درشت بود ازین‌روکرتی‌ها ازتمام تیرهاکه‌آنهارها کرده بودند بازاستفاده‌کامل نمودند ودرواقع تیرهای دشمن‌رامرتباً به‌کارمی‌بردند وباآنها برای مهارت درتیراندازی دوردست یا تیراندازی درهوا تمرین‌میکردند[3] دردهات هم‌آذوقه فراوان بدست آمدوهمچنین سرب‌که درفلاخن‌اندازی‌مورد استفاده قرارگرفت.

۱ـ بواسطهٔ انبوه عظیم لشگریان دشمن.م

۲ـ روی همرفته گویا منظور گزنفون آن‌بوده‌است که تیرکمانهای‌کرتی کم‌و بیش به‌اندازهٔ تیرکمان ایرانی بود.

۳ـ بنابراین‌باآسانی توانستند تیرهارا جمع‌وبازمصرف‌کنند.

راجع به‌کارهای آن‌روز یونانی‌ها وقتی که به‌دهات رسیدند سرگرم ترتیب‌دادن اردوگاهی شدند چریك‌ها نیزعقب نشینی کردند وازآن جنگ‌وگریز صدماتی‌سخت‌دیدند. روزبعد یونانی‌ها آرام مانده‌مایحتاج خودرا فراهم ساختند زیراکه محصولات درآنجا به‌حد وفور بود. طی پنجمین‌منزل ازدور قصری دیدندکه بوسیلهٔ چندآبادی احاطه‌شده‌بود ومتوجه شدند جاده‌ای سراشیب ازفرازکوهستان به‌دهاتی‌که دردامنه واقع‌بوده است منتهی‌میشود. یونانی‌ها خواه وناخواه ازدیدن‌آن وضع مسرورشدند چون‌نفرات دشمن سواره بودند[1]. سربازان پیشروی در جلگه براولین تپه بالا رفتند و درشرف پائین‌آمدن بودند تابرتپهٔ ثانوی بالابروندکه درآن‌حین چریکهای دشمن ازبالای تپه ایشان‌را مورد حمله‌قرار دادند ونبردی درزیرضرباتی شدید واقع شدکه نه‌تنها خیلی‌ها زخمی‌شدند بلکه دشمن عدهٔ‌کلانی ازیونانی‌های سبك اسلحه را بوسیلهٔ رسدهای سربازان سنگین اسلحهٔ خود محاصره نمود. این عده چون‌باافراد غیرنظامی توأم‌شده بودند تمام‌آن روزفلاخن اندازان وکمانداران نتوانستندهیچ‌کاری انجام‌دهند ویونانی‌هاکه تحت فشار سخت قرارگرفته بودند ناچاربه تعاقب متهاجمان برداخته آهسته تا سرتپه پیش رفتند وچون گروهی انبوه بودند دشمن‌زود ازچنگ‌آنها فرارکرد وهربارهم‌که به‌منظورپیوستن بانیروی‌اصلی بازمی‌گشت‌تلفات بیشتری می‌داد. درتپهٔ دومی تجربه قبلی تکرارشد بنابراین ازصعود برتپه‌سوم منصرف‌شده تصمیم‌گرفتند لشکررا ازفرازتپه حرکت ندهند

۱ــ مثل قشون خشیارشا در نبرد توموپیل Thermopyle رجوع شود به‌تاریخ هرودوت.م

تاگروه‌سپرداران ازجناح راست‌میدان برسند ودربالای تپه مستقرشوند. پس‌این عده بردستهٔ دشمن‌که عقب‌داران لشکریونانی‌را درمعرض‌حمله وخطر قرارداده بودند چیره شدند. متخاصمین‌نیز درحین پائین رفتن دست ازحمله‌کشیدند تامبادا ازلشکر اصلی‌خود جداافتند وازدوجهت بوسیلهٔ دشمن محاصره گردند. بدین‌سان باقی‌آن روزرا یونانی‌ها باز پیشروی‌کردند دسته‌ای‌ازبالای‌کوه دستهٔ دیگری‌نیزازدامنه درموازات آنها به‌دهات رسیدند. درآنجا هشت جراح به‌کار گماشتند چون عدهٔ زیادی ازسربازان زخمی‌شده‌بودند. ایشان دراین‌دهات سه‌روز درنگ کردند هم به‌خاطر مجروحین وهم‌ازآن جهت‌که همه‌قسم مایحتاج شامل‌آرد، شراب وجوکه برای‌اسبها لازم‌بود درآنجا به‌حد وفور وجود داشت وهمهٔ این‌لوازم نیزبوسیلهٔ نایب ساتراپ‌آن ناحیه فراهم‌گشت.

روز دوم بازپیشروی خودرا دردشت ادامه دادند اما تیسافرن دنبال‌آنها افتاد وپیوسته مزاحم بود. آن‌گاه یونانی‌ها به‌این نکته برخوردند وقتی که دشمن در تعاقب باشد محوطهٔ خالی در وسط لشکرآرایش‌ناقصی است چون‌وقتی‌که دوجناح به‌هم‌نزدیك شوندخواه هنگامی‌که به‌جادهٔ باریکی‌رسیده باشند ویابه‌کوه یاپلی‌برخورده‌باشند این وضع پیش‌می‌آید ونفرات سنگین اسلحه‌که دروسط قراردارند ناچارتحت فشارشدیدواقع‌وعبور وحرکتشان مشکل خواهد شد واگر همگی‌درهم وبرهم شوندآشفتگی پدید خواهدآمد ودرنتیجه چنین وضع‌وحالی هیچ‌کارسودمندی ازآنها ساخته‌نخواهد بود. بعلاوه وقتی که‌باز دوپهلو ازیکدیگر دورشوند آنهاکه درهم‌رفته بودند پراکنده می‌شوند وروحیهٔ‌آنها خراب‌خواهدشد بخصوص وقتی‌که دشمن‌هم از

قفا مزاحم باشد. ازطرف دیگر درحین عبور ازپل یامعابر دیگر همه شتاب دارند که اول بگذرند وفرصتی مطلوب برای یورش دشمن فراهم خواهد شد.

هنگامی که سرکرده‌ها به این دشواری‌ها برخوردند گروهان شش‌گانه هریك شامل صدنفر ترتیب داده و سردسته‌ای برای هرکدام تعیین کردند و رسدبان وسرجوخه نیزبرگزیدند. ازآن پس هرگاه دوپهلو درحین پیشروی ناگزیر بهم نزدیك می‌شدند[1].

این دسته ها کنارمی‌کشیدند تامانع عبورنفرات جناحین نشوند ودرآن حین خوداز دنبال جناح راه می‌پیمودند. بدین ترتیب همینکه اضلاع میدان دروسط باردیگر بازشود فاصلهٔ بین دو جناح را اگر خیلی باریك باشد بوسیلهٔ رسدها وهرگاه فاصله زیاد باشد بوسیلهٔ جوخه‌ها واگرهم خیلی زیاد باشد باگروهان[2] پرمی‌کنند ومنظور هم آنست که حتی‌الامکان شکاف پرشودکه دراین صورت درحین عبور

۱ــ فرماندهان پنجاه و بیست وپنج نفری یانیم یاربع گروه.

۲ــ جوخه یایك‌چهارم‌گروه شامل ۲۵ نفر(۲۴+۱ سرجوخه) معمولا درصف سه‌نفری‌حرکت میکردند یعنی سه نفردر جلو وهشت نفر درعمق‌وگروه‌به‌یکی‌از سه شکل ذیل تشکیل می‌یافته است : (آ) یك جوخه درجلو و چهار جوخه درعمق (ب) دوجوخه درجلو دوجوخه درعمق یا(پ)یك‌جوخه درجلو ویکی درعمق سه‌گروه در ردیف به‌صورت ذیل:

(آ) بنابراین به‌صورتی شامل‌سه‌جوخه یانه نفر (پ)هیجده‌نفردر جلودر فرم(پ)جبهه‌ای‌شامل سی وشش نفر. این وضع صف آرائی سه‌گروه خاص‌در جبهۀمیدان داخلی بوده‌که گزنفون به ترتیب «بوسیلهٔ گروه رسد وجوخه عنوان کرده است».

ازپل آشفتگی پیش نخواهدآمد بلکه هردسته به‌نوبه عبورخـواهند کردو اگر نفرات امدادی ضرور شدند این دسته‌هـا به‌محل منظور خواهند شتافت. بدین‌ترتیب یونانی‌ها چهارمنزل دیگـر راه پیمودند.

روزچهارم درطرف جلگه براه افتادند امـا چون تیسافرن و سربازانش بازآنهارا دنبال می‌کردند ناچارشدند به‌اولین آبادی‌کـه رسیدند اردوگاه فراهم سازند تادرعین حال ، هم‌پیشروی نکنند وهم جنگ‌وجدال‌چون تعداد زیادی ازیونانی‌هادیگر وضع وریخت رزمی نداشتندنه فقط مجروحین بلکه‌عده‌ای هم‌که عهده‌دار حمل ونقل آنها وهمراه بودن‌اسلحهٔ این‌نفرات بودند. بعد از ترتیب دادن‌کار اردوگاه سربازانی‌که به‌سوی‌دهات پیش می‌آمده‌اند کوشیدندازدور تیراندازی کنند دراین وهله وضع یونانی‌ها بهترشد چون مستقر بودند.

ازین‌رو نتیجهٔ‌کار بانبرد درحین حرکت که دشمن نیز ازدنبال مزاحم بود تفاوت کلی داشت.چون بعدازظهر ودیرگاه بود دشمن‌ناچار عقب‌نشینی‌کرد زیرا که درهیچ موردی نفرات آنها درمسافتی کمتراز شصت استادیا از مقر یونانی‌ها اردو نمی زده‌اند از ترس اینکه مبادا یونانی‌ها شبانه برآنها حمله‌ور شوند، چه‌لشکر پارسی در هنگام شب پاك بیچاره است. اسبان آنها معمولا مهار می‌شوند وپابند دارندتامانع فرارآنها شده باشد واگر بی‌مهار باشند درصورت آژیر خطر سرباز پارسی ناچار است اسبش را زین کند وخود نیز مسلح و سوار شود و همه این‌کارها درتاریکی‌شب‌بخصوص‌درحین آشوب بسیار دشوارخواهد بود وبه‌همین‌دلیل هم بوده‌است‌که‌پارسیان‌درمسافتی دور ازمقریونانی‌ها چادرمیزده‌اند.

وقتی که یونانیان پی بردند که دشمن قصد عقب نشینی دارد و فرمان آن کار نیز صادر شده بود به نفرات خود دستور دادند آمادهٔ حرکت شوند. ولی دشمن این فرمان را شنید پس حرکت خود را چندی به تعویق انداخت و چون دیرگاه بود فرار رفتند و تصور کردند ارزش نداشته است راه خود را دور کنند و در نتیجه شبانگاه به اردوگاه خود برسند. وقتی که یونانی‌ها آشکارا عزیمت آنها را دیدند خود نیز بساط برچیده براه افتادند و تاشصت استادیا پیشروی کردند. بدین ترتیب چون بین دوطرف زیاد فاصله افتاده بود روز آینده اثری ازدشمن دیده نشد وروز سوم هم نیامدند روزچهارم که شبانه حرکت کرده بودند سربازان آنها موضعی مرتفع را درطرف راست جاده که قرار بود یونانی‌ها از آنجا عبور کنند اشغال کردند یعنی قله‌ای راکه دردامنهٔ آن جاده به جلگه می‌پیوست. همینکه خریسوفوس متوجه شد که دشمن قلهٔ کوه را تصرف کرده است گزنفون را ازعقب جبهه فرا خوانده دستور دادسپرداران خود را نیز همراه بیاورد ولی گزنفون ازبردن این دسته خودداری نمود زیرا که تیسافرن باتمامی لشکرش ازدور درقسمت عقب نمایان شده بود. اماخودش تاخت جلو آمده پرسید «چرا احضارم کرده‌ای؟ خریسوفوس پاسخ داد دلیل آن روشن است چون ارتفاعات مشرف بر راه عبور ما بدست دشمن افتاده وتا وقتی که این افراد را ازآن نقطه دور نکنیم عبور ما مقدور نخواهد بود وتو چرا سپردارانت را همراه نیاورده‌ای؟ گزنفون جواب داد مصلحت نبوده است هنگامی که سربازان دشمن به طرف ما پیش می‌آمده‌اند عقب جبهه رابی‌پناه وپوشش بگذارد.

خریسوفوس گفت در هرحال وقت آنست تدبیری کنیم تا افراد

دشمن را ازبالای کوه برانیم. آن‌گاه‌گزنفون نظر دادکه‌قلهٔ‌کوه به‌لشکر آنها مربوط می‌شود وازآنجا به‌تپه‌ای که‌دشمن اشغال کرده بود راهی هست‌وگفت‌ای خریسوفوس‌بهترین تدبیر ما آن‌خواهد بودکه برق‌آسا درتصرف کردن قله بتازیم واگر بتوانیم آن‌نقطه راتصرف کنیم‌نفراتی که ارتفاعات مسلط برمعبرما را اشغال کرده‌اند مقاومت نخواهندکرد. اگر تو مایل باشی به‌فرماندهی لشکر این جا باش ومن به‌عزم آن‌کار خواهم رفت‌یا اگر ترجیح میدهی توبه قله‌کوه حمله کنی من‌دراین‌جا خواهم ماند. خریسوفوس اظهار داشت منوط به‌رأی‌خودت خواهدبود تاهرشقی‌راکه‌ترجیح میدهی برگزینی. آن‌کاه گزنفون به‌عنوان‌اینکه جوان‌تر است‌رفتن راترجیح‌داد اما به‌خریسوفوس تأکیدکردسربازانی ازجلو جبهه دراختیارش بگذارد زیراکه آوردن نفرات از عقب کاری طولانی است. درنتیجه‌خریسوفوس افراد سبك اسلحه‌ای از صف جلو فرستاد وبه‌جای آنها نفراتی راکه درمحوطهٔ داخلی بودندگذاشت وی همچنین سیصدنفر زبده ازافراد خودرا درجلو میدان فرمان داد که‌به دستهٔ‌گزنفون ملحق شوند.

آن‌گاه باسرعتی تمام رهسپار شدند. اما همینکه دشمن‌ازبالای تپه‌عجلهٔ‌آنها را به‌طرف قله دیدآنها نیز در رسیدن به‌مقصدبایونانی‌ها بنای مسابقه‌گذاشتند.دراین‌گیرودارداوفریاداز نفرات‌طرفین درتشویق همقطاران خویش برخاست.گزنفون که سواره ازکنار دستهٔ خودعبور میکرد سربازان را درتعجیل‌تهییج نموده می‌گفت: «ای‌سربازان‌گرامی، باورکنید این مسابقه‌ای به مقصد یونان است هرگونه شتابی‌که دراین لحظه بنمائیدبرای تجدیددیدارزن وفرزند شماست اگر دراین‌لحظات

تحمل رنج وتعب کنید درباقی راه جنگ و خطری نخواهید داشت» ولی سوته‌ریلاس اهل سیکونی درآن حین وحال گفت: «ماوضع مساوی نداریم توسواره هستی درحالی‌که من ازرنج حمل‌کردن سپر خود پاك بیچاره‌ام» وقتی که گزنفون‌این‌حرفش راشنید از اسب‌خود پائین‌پریده سوته ریلاس را ازصف‌کنار انداخت‌وسپرش راگرفته‌باسرعت تمام براه افتاد.

دراین موقع‌اوزرهٔ سواره نظام خودرا درتن داشت بنابراین زیر باری سنگین افتاده بود وافرادی راکه درجلو بودند تأکید به تعجیل می‌نمود، چراکه خود دیگر یارای هم‌گامی باآنها رانداشت.

اماسایر سربازان سوته‌ریلاس رامورد دشنام قرار داده سرزنش کردند تا ناگزیر شد سپر خود را بازستاند وپیش برود. آن گاه باز گزنفون‌سوارشد وتا آنجا که سواری‌امکان داشت افرادراسواره‌رهبری کرد، اما همینکه زمین‌ناهموارشد وعبور دشوار، اسبش راکنارگذاشته پیاده وباشتاب بسیار پیش‌رفت ودرنتیجه زودتر ازدشمن به‌قله‌رسیدند.

بخش ۲۰

پس سربازان دشمن روگردانیده فرارکردند وهرکس هم به‌فکر نجات‌خویش بود وبس. دراین حال‌که یونانیها قله را تصرف نمودند سربازانی‌که تحت فرماندهی تیسافرن وآریه‌اوس بودند ازراهی دیگر پشت به‌دشمن‌کردند وفراراختیار. لشکرتابع خریسوفوس هم ازکوه‌به دشت وهامون پائین‌آمده راه دهی‌راکه‌آذوقه درآنجا فراوان بود پیش گرفتند. دهات دیگری‌نیزکه ازجهات خواربارغنی وسرشاربوددرکرانهٔ دجله دراین‌ناحیه وجود داشت. درآن روز، دیرگاه دشمن ناگهان باز دردشت جلوآمد وتنی‌چند ازیونانیها راکه درگوشه وکناردرجستجوی خوراکی بودند قطعه قطعه‌کردند. درواقع آنها احشام فراوانی بدست آورده بودند اما این عده درساحل دیگررودخانه بدام افتادند. آن‌گاه تیسافرن وهمراهان درصدد برآمدندکه‌آتش دردهات بیانداز ندازین‌رو بعض یونانیها سخت مأیوس شدند وترسیدند اگر دشمن در اقدام خود موفق‌گرددیگرمحلی‌برای‌تهیهٔ‌آذوقه‌یافته‌نشود.دراین‌حال‌خریسوفوس وسربازانش‌که به‌یاری تاراج‌گران رفته بودند وبازمی‌آمدند در حینی که‌گزنفون هم ازکوه برمی‌گشت با یونانیهاکه به‌یاری‌آنها رفته‌بودند هم‌گام شده به‌آنهاگفت: «آیا می‌بینیدکه‌آنها با رفتارخود اذعان‌دارند که این خطه درید اقتدارماست؟ زیرا هنگام عهدبستن قرارشده بودکه

ازایجاد حریق دردهات‌قلمروشاهی اجتناب شود، اینك‌خودآنهامشغول این‌کارندگوئی‌که این‌سرزمین‌ازآن دیگران‌باشد. بهرحال‌اگرآذوقه‌ای برای مصرف‌خود فراهم سازند ما راهم به‌آنجا خواهندکشانید وافزود ای خریسوفوس به‌نظرمن باید دراطفای این‌آتش‌ها چون افرادی‌که‌از وطن خویش دفاع می‌کنند سخت بکوشیم. خریسوفوس اظهار داشت‌به عقیدهٔ من بهتراینست‌که ما نیزدست به‌کار حریق شویم آن‌گاه ایشان زود دست ازآن‌کارخواهندکشید.»

هنگامی‌که به‌اردوگاه رسیدند و سربازان سرگرم جمع و جور کردن‌آذوقه وسرکرده‌ها نیزبه‌مشورت وتعاطی افکارمشغول شدنددراین میانه‌باردیگرآثاریأس وپریشانی خاطرنمودارشد زیراکه دریك طرف راه‌کوههای بلند وطرف دیگررودخانه‌ای‌بسیارعمیق بودکه حتی‌بانیزه نتوانسته بودند عمق‌آنرا معلوم دارند. در این حین سراسر نگرانی و اضطراب یك‌نفراهل رودیا نزدآنهاآمده اظهارداشت:«من حاضرم شما را به‌آن‌سوی رودخانه راهنمائی‌کنم وچهارهزارسپردارهم در هر نوبت عبورخواهم داد مشروط براینکه وسایل‌کاررا فراهم سازید و یك تالان اجرتم بدهید» وقتی‌که پرسیدند چه وسایلی لازم دارد پاسخ داد:«دو-هزارقطعه پوست،دراین‌ناحیه‌گوسفند وبزوالاغ به‌حد وفورهست‌پوست آنها را برکنیدوتسمه‌هائی‌که برای باربند بکارمی‌برید لازم‌خواهدبود ومن باآن،این پوست‌ها رابهم‌می‌بندم وهرپوستی‌را هم‌با سنگی‌که‌به‌آن بسته می‌شود مهارمی‌کنم وآنها را به‌منزلهٔ لنگرگاه در آب می‌اندازم سپس‌رشتهٔ‌پوست‌ها را ازیك سرتاسر دیگررودخانه‌می‌کشم ودوسررشته راسخت می‌بندم وروی‌آن خاك‌وخاشاك می‌ریزم . برای جلوگیری از

غرق شدن ولغزش‌هم‌خاك وخاشاك مانع خطر خواهد شد.»بعدازشنیدن این توضیحات سرکرده‌ها ضمن اذعان اینکه‌تدبیر هوشمندانه‌ای‌است گفتندقابل اجرا به‌نظر نمیرسد زیرا که ازساحل‌دیگر رودخانه‌افرادی مانع این‌کارخواهند شد وعدهٔ کلانی‌سوار آماده بودندکه همان نفرات اولی را مانع عبورومخل اجرای این‌نقشه‌شوند.

بنا برملاحظات مزبور آنها تمام روز آینده‌را درکرانهٔ رودخانه سیر قهقرائی‌کردند تا به دهاتی که ازحریق مصون مانده بود برسندو دهی راکه خود درآنجا بودند به‌آتش کشیدند. نتیجه این شد که به جای ادامه‌دادن حمله، ازطرزکار یونانیهاسرگردان شدند ومثل‌این‌بود که حیران‌می‌نمودندآنها به‌کجا میروندوچه قصدی‌دارند. درپایان‌روز هنگامی‌که بقیه لشکر به‌جستجوی آذوقه پرداخته بودند سرکرده‌ها جلسهٔ دیگری ترتیب دادند واسیرانی‌راکه گرفته بودند دراین جلسه حاضر وازآنها راجع به‌نواحی مختلف آن‌حوالی تحقیقات کردند. اسیران اظهار داشتند که راه جنوبی به بابل و سرزمین ماد میرسیده یعنی سرزمین مشابه نقاطی‌که تازه عبور کرده بودندوراه‌شرقی به‌شوش واکباتان منتهی می‌شده است ومی‌گفته‌اند شهنشاه تابستان را درآنجا اقامت‌می‌نماید. آن‌سوی‌رودخانه هم‌درطرف‌غرب لیدیه‌ویونیه‌واقع‌بوده وحال‌آنکه راه‌کوهستانی شمالی‌به‌کردستان میرفته است و می‌گفته‌اند کردها درکوهستان سکونت دارند ومردمی جنگاورندوازپادشاه‌تبعیتی ندارند ودرواقع یك‌بار قشون شاهی شامل‌یکصد وبیست‌هزارنفر برای سرکوبی آنها آمده بود ولی بواسطهٔوضع‌سختی‌که‌آن منطقه‌داردحتی یك‌نفرهم مراجعت‌نکرد بهرحال‌آنهاگاهی باساتراپ درجلگه عهد و

قراردادی بسته‌اند ومراوداتی بین‌طرفین به‌میان‌آمده است.

پس‌ازشنیدن اظهارات‌آن چندنفری‌که مدعی‌شده بودندراههای آن‌حدود وحوالی رامی شناخته‌اند فرماندهـان ایشان را دست به‌سر کردند بدون‌آنکه راجع به‌راه مورد نظرخود اشاره کرده باشند. اما رأی‌خود سرکرده‌ها این‌شدکه ازراه کوهستانی به‌سرزمین کـردستان پیش‌بروند زیرا که اسیران اظهارداشته بودند آن راه به‌ارمنستان‌کـه ولایتی‌پهناور وآباد ومقرحکومت ارونتاس بوده‌است منتهی‌می‌گردیده وشنیده بودندکه ازآن ولایت عزیمت به‌هرسوکار آسانی خواهد بود. پس‌قربانی‌ها کردند تاحرکت ایشان درساعتی سعد واقع شده باشد.[1] آن‌گاه دستور صادر شدکه لشکـریـان بعدازصرف شام بار سفربسته استراحتی‌کنندومنتظرفرمان حرکت باشند.*

« سپاه ده‌هزارنفر یونانی بعدازتحمل‌کردن مصایب‌بسیار ازمیان سرزمین کوهستانی‌کردستان عبورنموده به‌سامان ارمنستان رسیدند. »

۱ــ بنا بررسم وعادت درست‌قبل‌ازعزیمت قربانی میکردند.

** دراین‌جامتن اصلی یونانی و ترجمهٔ‌اصلی داستان دلچسب «بازگشت ده‌هزارنفر» که‌لوب(Loeb) یك‌بنگاه ترجمه ونشرکتاب‌های نامی‌درانگلستان به‌سال ۱۹۲۲ میلادی در لندن انتشار داده است تمام‌میشود. بنا بر شرحی در باب همین‌کتاب نوشتهٔ‌پرفسور سی. ویت(C. Witt) آلمانی و بازترجمهٔ‌دیگر کتاب «بازگشت ده‌هزارنفر» به‌قلم جی. اس. واتسن‌که درسال ۱۸۷۸ درلندن طبع ونشریافته و(اچ.جی.H.G. Dakyns)مترجم مشهور آثارگزنفون مقدمه‌ای برآن نگاشته‌سرانجام لشگرده‌هزارنفر یونانی به‌طرابوزان که مستعمرهٔ یونانی درآسیای صغیر بودرسیدند. ازاین رومحض تکمیل موضوع بقیهٔ این داستان از ترجمهٔ انگلیسی شرح پرفسور ویت‌آلمانی ترجمه شده‌است.مترجم

عبور کردن ازرودخانهٔ کنتریت[1]

* حدبین ولایت‌ایرانی ارمنستان وسرزمین کردستان‌رودخانهٔ کنتریت (سنتریت) است. این‌ناحیه خاك حاصل خیزی دارد ولی تا مسافت بیست‌میل درجهت شمالی رودخانه دهات یااراضی مزروع اصلا وجود نداشته‌است زیراکه ارامنه تعمد داشتند درسامان‌آنها هیچ‌گونه موجبی برای برانگیختن‌توجه وآزهمسایگانی جنگجو مانندکردها موجود نباشد تابه‌قصد غارت وتاراج درصدد تاخت‌وتاز برآیند.

اخبار فراآمدن یونانی‌ها به‌اهالی ارمنستان رسیده‌بود. سواره‌نظام ایران درطرف‌دیگر رودخانه درانتظار آنان بودند وپیادگان هم قدری دورتر درپیش‌آمدگی‌های کوهستان سنگرداشتند. پس‌بااین‌همه تدارکات ازجانب دشمن یونانی‌هاکه غیراز رودخانه (دجله) معبری نداشتند عزم نمودند درصورت امکان ازاین‌راه عبور و بدین‌ترتیب از برخورد بالشکر ایران احتراز کنند. اما وقتی‌که قدم در رودخانه

---

* ازکتاب «شرحی درباب داستان بازگشت ده‌هزار نفر» نوشتهٔ پرفسور سی. ویت آلمانی (C. Witt) ترجمهٔ بانوفرانسیس یانگ هزبندانگلیسی که به‌سال ۱۸۹۱ در نیویورك ولندن انتشار یافت.

۱– Kentrites یا Centrites دجله شرقی (زاب؟) که‌درقدیم‌ازالحاق‌سه رود تیبلیس، سرت ویوتان‌چای تشکیل می‌یافته (نقل‌ازاندکس جغرافیائی‌ضمیمهٔ کتاب«بازگشت ده‌هزارنفر»نوشتهٔ‌ویلیام اینسورث(W. Ainsworth)

گذاشتند علاوه برعمق بسیار آن چون‌جریان‌آب خیلی‌شدید بودافراد نمی‌توانسته‌اندسپرهارا راست درجلو سینهٔ‌خودنگاه‌دارند وبدین‌وسیله ازآماج تیردشمن‌محفوظ بمانند. البته‌امکان داشت سپررا درهوابالای سرخود بگیرند وتا اندازه‌ای خودرا ازتیردشمن حفظ کنند امااین تمهید برای اجتناب ازخطر وسیلهٔ‌کافی بشمار نمیرفت. بعلاوه‌کف رودخانه سنگ‌های درشت داشت به‌حدی‌که‌آنها نمی‌توانستند بـرای عبور جای‌پا پیداکنند وهمواره هم‌دچارمخاطرهٔ به‌پهلو افتادن بودند. مزیدبرموجبات‌دیگردرکناروگوشهٔ‌کوهستان‌نیزکردها باکمان درکمین وظاهراً منتظرورود یونانیان به‌درون رودخانه بودند تادرست‌به‌موقع ازعقب‌سر حمله‌را آغازکنند.

وضعی بسیاربغرنج پیش‌آمده بود. آنها حیران بودند چـه باید کرد وچون احتیاج مبرمی به‌استراحت داشتند تصمیم گرفتند روز را همانجا بمانند وشبانگاه‌درمحلی‌که شب‌پیش بیتوته‌کرده بودندارد‌وگاه ترتیب بدهند.

کردها نیزتا غروب درسنگرهای‌کوهستانی خود مانده سپس‌به نزدیک‌ترین دهات مجاورباز‌گشتند. شبانگاه‌گزنفون‌خوابی دید کـه دست وپای‌اوبسته است و قادربه حرکت نیست ولی ناگهان بندها فرو افتاده واوقدرت حرکت یافته در نتیجه از خواب برخاست با اعتقادی راسخ‌که‌آن وقعه، الهامی‌ازجانب خدایان وعلامتی بوده است‌که ازآن گرفتاری نجات خواهند یافت.

پس صبح زودبه‌ملاقات خریسوفوس رفت تا اورا ازشرح خواب خودآگاه سازد ونظرش را دربارهٔ‌تفسیرآن‌استفسارکند. هردو سرکرده

اذعان نمودندکه بایدنذروقربانی‌کرد تا بدان‌وسیله آثارتازه‌ای‌ازمشیت خدایان دریابند. نخستین‌علایم‌هم دال برفال نیک می‌نمود. آنهادیگر تردیدی ننمودندکه‌خدایان‌راه نجاتی‌به‌ایشان نشان خواهند داد ولی هنوزنمی‌دانسته‌اند چگونه‌آن رهائی اتفاق خواهد افتاد. اماکشف‌این راززمانی درازطول نکشید زیرا در حالی که صبحانه می‌خورده‌اند دو سربازجوان شتابان وارد اردوگاه شدند تا فرماندهان را از اکتشافی‌که کرده بودند مستحضرسازند.

آن‌دوتعریف‌کردندکه درجستجوی هیزم مسافتی به‌سمت بالای رودخانه راه پیموده بودند ودرحین عبورمردی وزنی ودودختر دیدند که به‌غاری‌که درمیان صخره‌ها بود میرفته‌اند. عمق‌آب را در آن‌جا امتحان‌کردند معلوم‌شدکه جریان‌آب رودخانه از قرارگاه فعلی آنها خیلی‌آرام‌تراست پس به‌ساحل دیگررفتند وچون سراسر آن ناحیه کوهستانی است ازخطردیده‌بانی سواران دشمن نیز محفوظ بودند ودر هیچ‌نقطه هم‌آب بالاتراز کمر آنها نبوده است.واقعاً چه اخبار خوش‌آیندی‌بوده وفرماندهان تردیدی نداشتندکه بشارت‌آسمانی است وبه رسم سپاس دردرگاه خدایان ساغری زدند وآن دوسربازرا هم‌پیمانه‌ای دادند تا برخاك ریزند وخدایان را سپاسگزاری نمایند.

پس سایرفرماندهان‌رانیزفراخوانده باهم‌به‌تعاطی افکارپرداختند که چگونه درآن حال‌که ازعقب و جلو دچار نهیب دشمن بودند با حداقل تلفات ازرودخانه عبورکنند، زیرا همینکه روزشدکردها به سنگرگاه خوددرکوهستان بازگشتند. فرماندهان بعدازشوروتبادل‌نظر، نقشهٔ‌کارخود را طرح‌کردندآنها با راهنمائی دوسربازهمه لشکریان را

ازکناررودخانه به‌طرف‌گذرگاهی‌که تا اردوگاه آنها در حدود نیم میل فاصله داشت حرکت دادند. سواران پارسی که متوجه این اقدام آنها شده بودند ازساحل دیگردرموازات آنهابراه افتادند. وقتی‌که‌یونانی‌ها به‌گذرگاه رسیدند روحانیون ایشان به‌درگاه خدای رودخانه نذرونیاز کردند آن‌گاه همگی با هم سرود نظامی برخوانده خدایان را ستایش نمودند ودرضمن بانگ‌شدید حمله خریسوفوس ودستهٔ باربری‌اوداخل رودخانه شدند. دراین هنگام‌گزنفون وافرادش شتابان به طرف محلی که ازآنجاآمده بودند بازگشتند وچنین می‌نمودکه رودخانه راازآنجا قصد عبور دارند. این اقدام همان تأثیری رابخشید که‌سرداران انتظار داشتند زیرا وقتی که سواران پارسی دیدند خریسوفوس از سمت بالا رودخانه راعبور می‌کندوخیال کرده بودند گزنفون هم از طرف پائین آنرا قصد عبور دارد دچار واهمه واندیشه‌ناك‌شدندکه مبادا بین‌دودستهٔ یونانی گرفتار شوند پس‌به‌حالت تاخت ازآنجا عبور کردند که بدین ترتیب خریسوفوس ودستهٔ باربری‌بی‌هیچ مزاحمتی ازرودخانه‌گذشتند وراست به‌سمت‌نقاطی که پیادگان‌پارسی درآن حدود مستقر بودندپیش رفتند. نفرات پیادهٔ مزبور ازهمقطاران سوار خود استقامت بیشتری ننمودند وچون گریز سواران رادیدند آنها نیز فرار را برقرارترجیح دادند.

دارودستهٔ خیمه‌داران وحیوانات باربردنبال خریسوفوس‌رودخانه را عبورکردندوبه‌ساحل‌کنتریت درآمدند حال‌فقط‌گزنفون‌دردنبال‌مانده بود وعبور دادن باقی نفرات از رودخانه آخرین کارآنها بودکه درآن روزکاری آسان بشمار نمیرفت‌زیراکه‌کردها کماکان درکمین‌گاه بودند

تادرلحظهٔ مناسب ضربت‌کاری وارد سازند وتا قسمت‌عمدهٔسر بازان‌داخل آب‌نشده بودند آنهانیز ازسنگر خود درکوهستان پائین نیامدند ولی همینکه متوجه شدند که فقط عدهٔ معدودی درساحل باقی مانده‌اند تاخت پائین آمدندومثل این می‌نمودکه میخواسته‌اندبه‌یونانی‌هامعنی این ضرب‌المثل رابیاموزندکه سگ، نفرآخر را خواهد گزید.

اماگزنفون برای مقابلهٔ باآنان‌آماده بودوآنقدر به‌آنهااعتنائی ننمود تانیك‌نزدیك‌آمدند درحینی که تیرهای‌آنها درهوا مواج بوداو باصدای طبل علامت‌دادودراین حین‌نفرات سنگین اسلحه بی‌درنگ با حرکتی سریع وفریاد شدیدجنگی،حمله‌راآغاز کردند.کردها باسرعت تمام به‌سنگرهای خود بازگشتند چون میدانسته‌اند مگر درمواضع کوهستانی خوددرهیچ حالتی‌حریف‌لشکریونانی‌نمی‌شوند. یك‌باردیگر با نواختن طبل علامت حمله داده شد وکردها سریع‌تر ازپیش‌راه‌فرار اختیار کردند. اماگزنفون قبلا دستوری محرمانه صادرکرده بودکه‌بعد ازشنیدن علامت دوم به‌جای اجرای‌آن درحال‌عقب‌گرد باسرعتی‌هرچه بیشتر ازرودخانه عبورکنندکه به‌همین منوال رفتار شد وبدین ترتیب عبور ازرودخانهٔ کنتریت که ابتدا غیر ممکن می‌نمودبا حداقل‌تلفات وحتی بدون‌ضایعه عملی‌گردید.

تری‌باذ ساتراپ

سرانجام یونانی‌ها به‌سرزمین ارمنستان وارد شدند. این کشور کوههای خطرناکی نظیر آنچه یونانی‌ها تازه‌عبورکرده بودند نداشت‌اما آنها می‌بایستی ازعهدهٔموانع‌جدیدی برآیند. قسمت عمدهٔ آن‌سرزمین ۵۰۰۰ پا ازدریا ارتفاع داشته بنابراین‌زمستانش طولانی وبسیار سردو تابستان‌خیلی‌کوتاه بوده است.

آنجا درماه‌ژوئن(خرداد) غله جوانه میزند وسپتامبر آنرا درو میکنند سپس‌زمستان فرا میرسد. آنها درماه دسامبر به‌این‌ناحیه‌رسیده بودند وبزودی گرفتار سرمای طاقت‌فرسای ارمنستان شدند. بعدازعبور ازرودخانهٔ‌کنتریت مسافتی رابالغ بریکصدوبیست‌میل دراراضی هموار پیمودند بدون‌آنکه اثری از دشمن دیده شود، این پیشروی شش روز طول‌کشید. شبها به‌حوالی دهات‌پناه می‌بردند، روزهفتم‌با دسته‌ای‌سوار که ساتراپ‌تری‌باذ فرماندهٔ‌آن بود واو درنزد شاه قرب ومنزلتی‌خاص داشت وهنگامی که افتخار حضور داشته شهنشاه را درسوار شدن براسب‌یاری میکرده‌است برخوردکردند. وی تاخت به‌طرف لشکر یونانی‌آمده تقاضاکرد باسرکرده‌ها داخل صحبت شود وپیشنهاد امضای معاهده‌نمودکه بنابرآن‌یونانی‌هامتعهدشونددهات راطعمهٔ‌حریق نکنند وبه‌اهالی‌آسیبی نرسانندولی آزاد باشند آنچه آذوقه احتیاج دارند

تهیه نمایند واو نیز متقابلا به‌آنهاصدمدای نرساند.

این‌عین‌مطلوب‌یونانیان بوده وفرماندهان‌برطبق‌شروط‌پیشنهادی با امضای عهدنامه موافقت نمودندولی تجربیات ناگوارسابق ایشان را برآن میداشت‌که درقبال قول وقرارسرکارساتراپ رفتاری احتیاط‌آمیز نمایند وبا وجود صلحنامه مراقب وضع وحال‌خویش باشند. تری باذ درفاصلهٔ یك‌میلی ازدنبال‌آنها حرکت میکرد. شب دیگرکه یونانی‌ها درزیرآسمان اردوزده بودند اولین‌باربرف باریدن‌گرفت. فردا اثری‌از تری‌باذنبود چون دریافته بود که برف سنگین مانع شبیخون اوست و همین‌که هوا تاریك شد به‌دهاتی‌که نزدیك‌تربود فرارفت.

ولی صبح‌روزبعد سربازانی‌که شب‌پیش در مسافتی جلو اردوگاه پاسداری‌میکردندخبرآوردندکه درآن‌حوالی‌آتش‌های‌متعددی‌مشاهده کردندکه نشان میداد که قرارگاه قشون‌تری باذچندان دورنیست پس صلاح‌آن دیدندکه سربازان دردهات مجاورمتفرق نشوند. ازین‌روشبی فرماندهان‌دیگردرفضای‌آزادباهم‌دراردوگاه‌ماندند.امامجدداًبرف‌آمد و این‌دفعه‌حتی‌بیشترازپیش‌وافرادوبسته‌های‌اسلحهٔ‌آنهارا مثل‌گورسفیدی دربرگرفت. یخ‌بندان‌هم سخت شدید شد وحیوانات باربرچنان ازسرما بی‌حس شده بودندکه‌نمی‌توانسته‌اند پا اززمین بردارند. برف‌سربازان را لحافی شده‌بود چون درزیرآن گرمی بیشتری احساس میکردند و چنین می‌نمودکه پتوی‌نرمی روی افرادکشیده باشند. اماگزنفون‌برپاـ خاست وداس‌برداشته به‌هیزم‌شکنی پرداخت تا بدان وسیله هم خود را گرم‌کند وهم‌آتشی فراهم، سپس عده‌ای ازاوتقلیدکردند وطولی‌نکشید که چندگله‌آتش فراهم آمد. بعدازشبی‌سخت طاقت فرسا سرکرده‌ها

دیگر جرأت ننمودند بازشبی درهوای آزاد سرکنند ودرصددافتادندشب آینده راه به‌دهات بروند وهرچه پیش آید باداباد. اما تصمیم گرفتنددر تاریکی شب درهمان جهتی که سربازان شعله‌های آتش را دیده بودند پیش آهنگانی بفرستند ولی آتشی پیدا نشد وگشتی‌ها به‌مردی برخوردند که داس جنگی وتیرکمان پارسی و تیرکش داشت وقتی که هویتش را پرسیدند جواب داد پارسی است ازلشگر تری‌باذ ودرجستجوی خوراکی است. آن‌گاه تعدادلشگرساتراپ وعلت حضورش را درآن‌حدود سؤال و ازاظهاراتش استنباط کردند که تری‌باذ مترصد است تنگه‌ای را که یونانیها حین‌عبوردرپیش‌دارند قبل‌ازورودآنها اشغال‌کند. پس‌تردیدی ننمودندکه بازهمان‌آش است وهمان‌کاسه ودام تزویر تازه‌ای در پیش. سربازان مرد اسیرپارسی را نزد فرماندهان خود بردند که از او باز سؤالاتی‌کردند وچون متقاعد شدند آنچه می‌گوید قرین راستی است عزم خود را جزم‌نمودندکه برتری‌باذ پیشدستی کنند پس با راهنمائی آن پارسی‌قسمتی ازلشگر را به‌حدودی که اردوگاه دشمن واقع و در نزدیکی تنگه بودفرستادند.

وقتی‌که این‌عده بریکی ازارتفاعات بالامیرفتند چشم‌کمانداران وفلاخن‌اندازان‌که جلوداربودند به‌اردوگاه خصم افتاد وبی‌آنکه ورود نفرات سنگین اسلحه راانتظاربکشند با فریادی مهیب برآنهاحمله‌ور شدند بطوری‌که دشمن سخت به‌وحشت افتاد وسراسیمه پا بفرارنهادو مثل این می‌نمودکه شیری به‌غرش درآمده و همهٔ حیوانات ضعیف را ترسان ولرزان فراری‌کرده باشد. درآنجا تنی چند از سربازان دشمن به‌خاك هلاك افتادند یونانی‌ها بیست اسب وخیمهٔ ممتازساتراپ‌را به‌

چنگ آوردند، که درآن ظروفی پراز نوشابه‌های ناب و تختخوابی با پایهٔ سیمین بوده آشپزها وساقی‌های ساتراپ نیز دستگیر شدند. بعداز این جریان یونانی‌ها شتابان نزد یاران خود آمدند وقبل ازاینکه حریف نفرات خود را جمع وجورکند همهٔ لشکر به تصرف تنگه شتافتند وروز آینده ازعهدهٔ این مهم برآمدند. بعدازسه منزل دیگر پیشروی آنها به رودخانهٔ فرات رسیدند وچون در حوالی سرچشمهٔ آن بودند بدون اشکال ازرودخانه گذشتند زیراکه ارتفاع آب بالاتر ازکمر آنها نبود.

زمستان در ارمنستان

در آن گیرودار یونانی‌ها به گرفتاری تازه‌ای دچار شدند. حال بحبوحهٔ فصل زمستان بوده و برف سراسر ارمنستان را فراگرفته بود. از هرسو تا چشم می‌دید همه‌جا تاعمق چندپا پوشیده از برف بود و یونانیان مجبور شدند ازمیان برفها راهی پیدا کنند. هرکس که فقط ربع ساعت ازدرون برفی تازانو راه رفته باشد قادر است رنج خستگی ناشی از یك روز تمام عبور ازچنین راهی را قیاس کند. بسیاری ازغلامان واسبها نابود وسی نفرسربازهم درکام مرگ گرفتار شدند. روزسوم پس ازعبور ازرودخانهٔ فرات رنج و تعب آنها دراثر وزش بادشمال که ضربات سرد آن برسروصورت شکنجه‌ای می‌نمود دوچندان گردید وحتی یونانیان سخت‌جان را نیز عاجز ساخت. یکی ازغیبگویان پیشنهادکرده بود به‌درگاه بورز خدای باد شمال نذروقربانی شود وقتی که آن کارشد مثل این می‌نمود که همهٔ سختی‌ها تا حدی تخفیف یافته است.

چون شب فرارسیده‌بود یونانی‌ها ناگزیر درمیان برف‌ها اردوگاهی ترتیب دادند. آنهاکه زودتر به‌مقصد رسیده بودند خوراکی به‌اندازه کافی بدست آوردند وزود آتش کلان برافروختند. دیر آمدگان نیز با خشنودی فراوان وبدون درنگ اطراف آتش گرد آمدند، آنان که‌زودتر رسیدند به‌شرطی آیندگان راجاء می‌داده‌اندکه قدری نان ویا خوراکی

دیگر به‌ایشان بدهند زیرا کم‌کم غذا نایاب شده بود. همینکه برف در اثر تابش آتش ذوب شد سربازان توانستند عمق آنرا آشکارا تماشا کنند، معلوم‌شد که درحدود شش‌پا ارتفاع داشته است.

یونانی‌ها به‌ناچار تمامی روز آینده ازمیان انبوه مهیب برف راهی بازو پیشروی کردند. درنتیجه عده‌ای مریض شدند ورمق حرکت نداشته برزمین افتادند. وقتی که گزنفون که عقب‌دارلشکر بود به آنجا رسید و افراد را درچنان حالت نزار دید از سربازان خود پرسید : آیا امکان کمکی هست. یکی ازسربازان سالخورده اظهارداشت که آن تیره‌بختان دراثر خستگی بسیار ازرفتن بازمانده‌اند و اگرخوراکی به‌آنها برسد و اندکی بیاسایند بازبراه خواهند افتاد. گزنفون شخصاً به‌قسمت باروبنه رفت وبرای این نفرات چیزکی دست وپاکرد وهمینکه سربازان درمانده اندکی غذا خوردند جانی یافته باهمقطاران خود روانه شدند. شبانگاه خریسوفوس ودستهٔ باروبنه که زیر نظر اوبود به‌دهی که حصاری داشت رسیدند.

این آبادی دروازه‌ای داشت که هنگام‌شب می‌بسته‌اند. وقتی که به آنجا رسیدند زنان‌واطفالی را دیدند که‌ازچاهی درکناره‌آب‌می‌کشند. آنها ازخریسوفوس پرسیدند ازکجا می‌آید. اوگفت ازحضور شاه و عازم دیدارساتراپ است که به‌اواطلاع دادند سرکارساتراپ درده نیست بلکه درمحلی است که تقریباً یك‌فرسخ تاآنجا فاصله دارد. آن‌گاه این زن به‌طرف خانهٔ خودرفت ویونانی‌ها با دستهٔ باربری ازدنبالش داخل دروازه شدند وشب را درآن‌ده سرکردند. اما سربازانی که خیلی عقب مانده بودند ناچار شب را درزیرآسمان گذرانده چیزی برای خوردن

نداشتند ویاآنکه فقط غذای مختصری صرف‌کردند وبسیاری ازایشان هم‌دراثرگرسنگی‌وسرماجان دادند. وقتی‌که روزآینده بازبه‌راه‌افتادند تنی چندازآنهاکه بیشترهم صدمه‌کشیده بودند پناهگاهی پیداکردند که چشمهٔ‌آب‌گرم داشت بدون اینکه‌آبش یخ بسته باشد و یا پوشیده ازبرف باشد. پس با عجله خود را برخاك سیاه اطراف چشمه‌انداختند وبوسیلهٔ بخارگرمی‌که ازآب متصاعد بوده چندی‌خوش بودند.گزنفون که غالباً عقب‌دارسپاه بوددراین‌جا به‌آنها پیوسته به‌افراد خبردادکه جای تأخیرودرنگ‌نیست زیراکه‌دشمن بزودی ازدنبال خواهد رسیدو چون متوجه شده بودسخن نرم اثری ندارد بنای تغیرگذاشت وحتی چند نفرراکتك زد. ولی بازاین افراد نای‌جنبش نداشتند و می‌گفتند اگرقراراست تلف‌شوند همانجاآمادهٔ مردن‌اند و تاب و توان یك قدم حرکت ندارند.

دراین حین نفرات پارسی فرارسیدند واز درماندگی یونانیها استفاده نموده حیوانات بارکش‌آنها را که در میان برف مانده بودند تصرف‌کردند ودرحالی‌که راجع به‌سهم‌خود ازآن غنایم‌گفت وگو می‌نمودند به‌حوالی چشمه درآمدند. گزنفون بعضی از نفرات سنگین‌اسلحه راکه رمقی داشتند برای عقب‌راندن این عده فرمان حمله داد. افراد مریض‌کنارچشمه‌نیزمحض تشریك مساعی با فریاد نیزه‌های‌خود را برسپرکشیده غوغا برپاکردند. بدین‌ترتیب دشمن قصد عزیمت‌نموده پا به‌فرارنهاداما برف مانع‌عزیمت‌آنها شد.آن‌گاه‌گزنفون بازپیشروی کرد وقبل‌ازآنکه ازسربازان مریض جدا شود قول‌داد بزودی‌کسانی‌را برای بردن‌آنها خواهد فرستاد.

آن‌شب هم اووسر بازانش ناچاردرزیر آسمان چـا ر زدند بدون آنکه آتشی فراهم‌باشد یاهیچ‌گونه آذوقه وخوراکی دراختیار. نزدیك صبح وی‌چند نفرازسربازان‌جوان خود را به‌سرچشمه فرستاد تا افراد مریض را بیاورند. بسیاری ازآنها شب‌پیش مرده بودند وراجع به‌این عده مگرخاك‌کردن اجساد درهمان‌جاکار دیگری امکان نداشت، امـا آنها راکه هنوززنده‌بودند وازحرکت عاجزهمقطاران بردوش‌کشیدند. گزنفون‌که درصدد برآمده بود ازطرزکارآنها شخصاً بازدید کند برای جلوگیری ازعملی وحشیانه‌نیك به‌موقع فرارسید. یکی ازسربازان‌به کندن‌گوری برای‌نفری‌که درکنارش افتاده بود سرگرم بود گزنفون‌که به‌صحنه نظاره میکرد دید جسدتکان خورده پس بـرسربازبانگ زد: «مردك هنوززنده است»آن‌شخص پاسخ داد اگرده‌بارهم بیشترتازه‌جان شود بازحاضرنیستم اورا بردوش بکشم وفقط بعدازتنبیه ومجازات‌رضا دادکه بارخودرا به‌مقصد برساند .

تا این‌جا با وجود تحمل هـزاران سختی و گرفتاری بسیار باز یونانی‌ها دل‌نباخته بودند واگرهم‌گاهی‌دچاریأس می‌شده‌اند زودتجدید امید می‌نمودند. اماازآن‌پس‌بواسطهٔ حدت سرمای زمهریرعده‌ای‌رفتار مردانه‌واررا ازیاد بردند. باید به‌خاطر داشت‌که سرمـای بسیار شدید موجب حالتی عصبانی است‌وحتی درموردکسانی‌که عادت به‌سرمادارند این وضع پیش می‌آید.اما دراین‌مورد اهالی سرزمینی‌که (یونان)برف ویخ‌بندان ندارد مگر بصورتی متعادل و ملایم ناگهان خود را با هوای طاقت‌فرسای فلات‌آسیاآن‌هم درماه دسامبر(دی) گرفتار دیدند. بعلاوه آنها پوشاکی‌که درچنان هوای مهیبی به‌کارآید فراهم نداشتندپوشاك

سربازیونانی فقط یك‌تیکه لباس بوده وغیرازآن چیزدیگری بـرای حفاظت خودازسرمادربساط نداشته‌است مگربعضی ازایشان‌که‌پارچه‌ای پشمین برای روپوش همراه داشتند. ازین‌رو شگفت‌آوراست که عـده زیادی ازآنـان درسراسرخطسیر مهیب خویش روحیهٔ خود را حفظ کردند وحال‌آنکه شجاعت وطاقت اکثرآنها می‌بایستی‌ازبین‌رفته‌باشد.

سرانجام تمامی افراد مریض را کـه زنده مانده بودند پیش از غروب‌آفتاب ازکنارچشمه بیرون‌آوردند و سربازان به‌دهـی که دستهٔ باروبنه دوشب قبل اشغال‌کرده بودند وارد شدند. درآن حوالی دهات دیگری هم‌بوده و دسته‌های مختلف به فراهم ساختن مایحتاج متعدد خویش پرداختندومحرومیت‌های چند روزاخیررا جبران واستراحتی کردند. خانه‌ها دراین‌منطقهٔ ارمنستان به‌شکلی ساخته شده بودکـه در نظریونانی‌ها تازگی داشت، به‌جای‌اینکه اقامتگاه روی زمین بنا شده باشد درسینهٔ‌خاك‌کنده شده بود وراه‌دخول به‌آنها بی‌شباهت به‌دهنهٔ‌چاه نبود ودرپائین‌به‌سرای‌وسیعی‌منتهی میگردیدکه‌مالك‌خانه‌وخانواده‌اش اقامت داشتند وبزوگوسفندو ماکیان نیزدرهمان‌جا بودند. این‌محل‌دو راه‌ورودی داشته افراد با نردبان داخل می‌شدند، سراشیبی خاکی هم برای عبورحیوانات بود. این‌قبیل اقامتگاه هنوز درارمنستان در میان طبقهٔ فقیرفراوان است ومثل‌زیرزمین‌هائی است‌که درنزد ما خاص‌انبار شراب است این‌خانه‌های‌زیرزمینی درتابستان خنك ودرزمستان‌گرم‌تر ازمحوطهٔ فوقانی است.

درخانه‌هائی‌که یونانیان‌اقامت‌گزیده بودند غذا به‌حد وفوربوده واهالی مهمان‌نوازدهات نیزجووذرت واقسام دیگرغله پیش‌کشی‌آورده

بودند. آنها نوعی هم آب جو داشتند و به این ترتیب آن را تهیه میکردند که جو را در آب خیس نموده آنرا در نی گودی می نوشیدند تا دانه‌های غله به حلق آنها فرو نرود و موجب خفقان نشود. وقتی که میخواستند به سلامتی مهمان بنوشند طغاری را پر از شراب می‌کردند و بر آن خم شده بالا می‌کشیدند به همان طرزی که گاو نر از دلو آب می‌نوشد. سپس نوبت مهمان فرا میرسید که باید کار میزبان را عیناً تکرار کند. روز دیگر گزنفون به بازدید دهات رفت و مشاهده کرد که در همه جا سربازان مشغول خوردن و خوش‌اند. سکنهٔ دهات از آنها نیك استقبال کرده بودند وقتی که گزنفون وارد شد علاوه بر گوشت مرغ دو قسم نان ذرت و جو هم آورده خوراك‌هائی از گوشت گوسفند و بزغاله و گوساله و خوك نیز بر میز نهادند. تصادفاً همان موقع فصل فرستادن هر سالهٔ اسبهای حصهٔ ارمنستان برای پادشاه بزرگ بوده ، اسب آنجا از اسب پارسی هیکل کوچك تری دارد اما تیزهوش است . از میان اسبهائی که خاص منظور فوق تهیه شده بود گزنفون تردیدی ننمود که یکی هم برای خودش انتخاب کند و بسایر صاحبمنصبان نیز توصیه کرد که بهمان نهج رفتار کنند . ریش سفید ده مردی رستگار وابسته بپرستندگان خدای خورشید بود . گزنفون اسب خود را که از آنهمه بلاها و خطرات اورا سلامت سواری داده و بقدری فرسوده شده بود که قدرت خدمت بیشتری نداشت بآن مرد داد چون بهتر آن دیده بود که این حیوان در آنجا خوش خوراکی و استراحت کند وسپس به نذر خدای آفتاب قربانی شود .

گزنفون باکدخدا طرح دوستی ریخت و بارها اورا بسفرهٔ خود دعوت کرد و اطمینان داد که از ناحیهٔ آنها آسیبی باو نخواهد رسید و

هرگاه او نیز یونانی‌هارا ازسر لطف راهنمائی کند تابولایت بعدی برسند ایشان بهای همه‌چیز را باوخواهند پرداخت آن مرد بااین پیشنهاد موافقت کرد ومن‌باب رفتار دوستانهٔ خود محلی را بیونانی‌ها نشان داد که شراب درزیر خاك انبار شده‌بود . گفت‌وگو بین آن دونفر بوسیلهٔ مترجمی صورت گرفت اما سربازان باعلامات و حرکات منظور خودرا باوابراز میکردند. یونانی‌ها بقصد رفع خستگی کامل هشت‌روز دراین محل استراحت کردند وبنابرتوصیه ریش‌سفید ده روزنهم براه افتادند وسم‌اسبان خودراهم درکیسهٔ کوچك چرمی پوشیدند تامثل‌دفعه پیش زیاد دربرف فرونرود .

برطبق معمول خریسوفوس دستهٔ باروبنه را رهبری میکرد ، کدخدا نیز بعنوان‌بلد بااوبراه افتاد . آنها لازم ندیده‌بودند اورامانند راهنمای کرد نسب مقید سازند زیراکه نسبت باو اعتماد کامل داشتند ومطمئن بودندکه آنهارا تنها نخواهد گذاشت واماسه‌روز راه پیمودند بدون‌اینکه به‌آبادی یاپناهگاهی برسند عصر روزسوم خریسوفوس راهنمارا سرزنش کردکه آنهارا ازچنان‌راه چرندی آورده‌بود ، مردك جواب دادکه درآن‌حدود دهاتی وجود ندارد اماخریسوفوس حرفش‌را باور نداشت ورفته‌رفته خشم‌او بیشترشد وبالاخره‌هم مردك‌را کتك زد درنتیجه روزدیگر اثری ازراهنما نبود .

بواسطهٔ این‌پیش‌آمد ناگوار بین دوسردار نخستین وآخرین‌بار اختلاف ونقاری اتفاق افتاد .

گزنفون سخت برآشفت وگفت خریسوفوس دوگناه نابخشودنی کرده‌است یکی‌آنکه این‌مردرا باآنهمه حسن‌نیت و خوش خدمتی‌که

نسبت بایشان کرده‌بود مضروب‌کرد دیگر اینکه باوجود بدرفتاری‌خود شرط احتیاط را رعایت‌ننمود وآن‌مردرا پا دربند نکـرد تااز فرارش جلوگیری‌شود. بی‌مبالاتی‌خریسوفوس یونانی‌هارابزحمت انداخت زیرا باز بی‌راهنما شدند ولی سفرخودرا ببهترین وجه مقدور ادامه دادند. در روز هشتم رشتهٔ جبالی راکه سرحد شمالی ارمنستـان است درپیش دیدند.

تااوچی‌ها [1]

درناحیهٔ شمالی ارمنستان تااوچی‌هاکه قومی جنگجو وخودسر بودند سکونت داشتند وزودآشکارا نشان‌دادندکه بهیچ‌وجه قصدوخیال استقبال ازاجانب‌راندارند . درحین نزدیك‌شدن بمرزارمنستان‌یونانیها ازمسافتی درحدود سه‌میل رشتهٔ جبالی‌را درجلو خود دیدندکه ازغرب تاشرق امتدادداشته ، دراین‌جا فرماندهان درنگی نموده سربازان را آرایش جنگی دادند تاجاسوسانی‌راکه جلوفرستاده بودند بازگردند و خبر بیاورندکه آیا از فراز ارتفاعات راهی بوده‌است یانه ؟ وقتی‌که جاسوسان بازآمدند خبر دادند جاده به‌گردنهٔ باریکی که درتصرف تااوچی‌هااست منتهی‌می‌شود ومعلوم شدکه عبورازکوهستان‌بدون‌مبارزه امکان ندارد . خریسوفوس فرمان دادکه افراد زودشام بخورند ودرعین حال‌سرکرده‌ها به‌تعاطی‌افکار پرداخته‌معلوم‌دارند آیابی‌درنگ به‌گردنهٔ مزبورحمله‌ورشوند یااینکه‌تاروزآینده تأمل‌نمایند. یکی‌ازسرکرده‌ها کلینور نام عاجلا تصمیم خودرا اتخاذ وزودتر ازدیگران آنرا اعلام کرده اظهارداشت «ابتدا سربازان شام‌تمام بخورند وسپس بدون‌تأخیر بدشمن حمله‌ور شویم چون اگر تافردا صبرکنیم خواهندپنداشت‌که‌از آنهاترسیده‌ایم وهمین‌موجب تقویت روحی‌آنها خواهدگشت و یارانی

---

1 ـ Taochians

دیگر نیز بآنها خواهندپیوست.

«کوهستان تاشش‌میل امتداددارد وچنین می نمایدکه دشمن‌هیچ قسمت‌دیگری مگرجاده‌ایراکه‌بگردنه منتهی‌می‌شودپاسبانی نمی‌کند. ازینرو بنظرم بسیار بجاست‌که عوض‌حمله بدشمن‌که درسنگرهای‌خود مستقرند ازراه دیگری‌که نگهبانی ندارد معبری پیداکنیم زیرا که بمراتب آسان‌تراست ازراهی سربالای بی‌مانع ومحظور عبورکردن تا ازجادهٔ همواری‌که عبور بدون کشمکش مقدور نیست وچون دشمن در کمین‌است‌چه‌بهتر که‌این‌کاردرصورت‌امکان‌شبانه انجام‌شود اگرمزاحمتی درکارنباشدجادهٔ ناهموار‌بحال‌مابیشترمساعد خواهدبودتاراه دیگری‌که دشمن درآنجاپیوسته ماراسنگسارکند. باید ازفاصله‌ای‌دور ازمقرآنها درتاریکی راهی دزدکی پیداکنیم تاصدای مارانشنوند وبرای‌انحراف توجه ایشان بخصوص‌نافع‌ومؤثر خواهدبود که‌عده‌ای ازلشکرما بسوی گردنه روانه شوند گوئی‌که ازآنطرف قصدحمله داریم.»

اوروبه خریسوفوس نموده بالحن طعنه افزود«وقتی که صحبت دزدکی بمیان‌آورده‌ام توای‌مرداسپارتی چنانکه شنیده‌ام ازعهدطفولیت باپیشه دزدی سرو کار داشته‌ای درنزدشما سرقت قرین‌موفقیت مایهٔ افتخار بشمار میرود ولی اگر لابد مهارتی دراین‌کار نباشد آن‌کس که دستگیرشود مکافات خواهدکشید. اینك وقت‌آن فرارسیده‌است‌که هنر ومهارت خویشرا نشان‌بدهی پس‌مارا بوسیلهٔ فن دزدی ماهرانهٔ خود چنان همراهی کن‌که دستگیرومجازات‌نشویم.»

خریسوفوس‌این‌طعنه‌رابوجهی‌خوش‌آیند تلقی‌کرد وبهمان لحن پاسخ‌داده‌گفت «شمااهالی آتن نیزدرکار دزدی مهارت‌دارید وبزرگ‌ترین

دزدان شما سرشناسانی‌اند که مقامات بالا را دردست دارند بنابراین برای توهم فرصتی عالی پیداشده‌است‌که نتیجهٔ درسی راکه در وطن آموخته‌ای بمانشان دهی.» پیشنهاد گزنفون موردقبول واقع وموافقت شدکه سربازان عده‌ای راه‌پشته کوه‌را درپیش‌گیرند ودستهٔ‌دیگر گردنه را مقصد خویش قراردهند. خوشبختانه یونانی‌ها بلدهائی داشتندکه آن‌نواحی‌رانیك‌می‌شناخته‌اند زیراکه‌درحین‌پیشروی بدسته‌ای ازغارت گران برخورد کرده‌بودندکه درهمان‌حوالی‌مترصد سرقت احشام‌بودند. ازاین‌اسیران بازجوئی ومعلوم‌شدکه‌کوهستان قابل‌عبور ودارای‌چراگاه است واگر یونانی‌ها دسته‌ای ازجلودربندهارا بتصرف درآورندخواهند توانست چارپایان‌رسد باروبنه‌را بدون‌اشکال عبوردهند.

وقتی‌که شام صرف‌شد خریسوفوس لشکررا بسمت گردنه‌ای که درتصرف دشمن بود حرکت داد امادر فاصلهٔ یك‌میلی کوه توقف نمود. هنگامی‌که شب‌فرارسیدآن‌عده ازسربازان‌که‌فرارشده‌بودازراه‌کوهستان بروند آتشی برافروختندکه برای افرادی‌که درپائین بودند نشانهٔ آن بودکه مأموریت خودرا درست انجام‌دادند. تااوچی‌ها متوجه‌آتش‌شده، دیدندکه ازدوطرف دردام خطرافتاده‌اند پس‌آنهانیز آتشی‌برافروختند وهمدستان خودرا بیاری طلبیدند.

بامداد خریسوفوس پیشروی خودرا درجهت گردنه ادامه‌داد و درعین‌حال نفراتی‌که درکوهستان‌بودند کارخودرا تعقیب وبطرف همان مقصد پیشروی نمودند. تااوچی‌ها نیز نفرات خودرا دوقسمت کردند اکثرآنها درتنگه مانده درحالی‌که عدهٔ کمتری برای مقابلهٔ با دشمن روباتفاعات آوردند.

دراین‌محل اولین تصادم پیش‌آمد وطولی‌نکشیدکه یونانی‌ها بر تااوچی‌ها غلبه وآنهارا ناچار بفرارکردند. دراین‌حین خریسوفوس در رأس دستهٔسنگین اسلحه سریعاً پیشروی میکرد اوکمانداران وفلاخن اندازان‌را جلوفرستاده‌بود وقتی‌که تااوچی‌ها متوجه شدند که یاران ایشان درکوهستان شکست یافته‌بودند آنهانیز فراررا برقرار ترجیح دادند وگردنه بدون‌زدوخورد تسخیرگردید. یونانیها بمناسبت این‌فتح وپیروزی ازسنگها که رویهم نهاده بودند ستونی یادگار برافراشته و آنرا باسپر واسلحه‌که ازتااوچی‌ها بدست آورده بودند بیاراستند.

ازآنجا پنجروزدرزمین‌هموارپیش‌رفتند بدون‌اینکه بامقاومتی برخوردکنند ولی‌باز ازلحاظ آذوقه‌درتنگنا افتادند درآن‌ناحیه مواد غذائی کمیاب‌نبودولی‌تااوچی‌هاهمه‌چیزرادرقلاع‌خودکه‌جای‌مستحکمی درقسمت صخره‌ای کوهستان‌بود انباروپنهان‌کرده‌بودند ازینرو یونانیها بهترآن دیدندکه‌کاری باین‌استحکامات نداشته‌باشند پس‌باوجودعذاب گرسنگی ازکنارآن‌محل عبورکردند.

ولی روزششم به‌قلعه‌ای رسیدندکه ناچار برای بدست آوردن خوراکی موردحمله قراردادند.

این‌قلعه برلبهٔ صخره‌ای بناشده بودکه کوره‌راهی درامتدادآن بود ازپائین می‌گذشت. تمام افراد آن‌حدود اعم اززن‌ومرد وکودك با گله ورمهٔخود باین‌دژ پناه‌برده وتوده‌های سنگ فراهم‌آورده‌بودند تااز بالا برسریونانی‌ها بریزند. خریسوفوس سخت‌کوشیدکه بوسیلهٔ هجوم برآنجا دست‌یابد وچون موفق نشده‌بود،حمله‌را متوقف‌کرد تاگزنفون ازراه برسد.

وقتی که وی از آنها پرسید چرا معطل شده‌اند خریسوفوس پاسخ داد تنها راه رسیدن بآن محل معبری است که درزیر صخره واقع شده است ودر حین عبور ازبالا سنگ برسرما ریخته‌اند وناچار توقف کرده‌ایم وبرای صدق گفتار خود نفری بیچاره‌را نشان داد که پاودنده‌اش خردشده بود.

بنابر رسم وعادت بازگز نفون تدبیری پیشنهاد کرد وگفت بنظر من عده‌ای که در آن بالا جمع شده‌اند نباید زیاد باشند بنابر این مقدار سنگی که فراهم دارند تمام خواهد شد وپس از بررسی کردن وضع آن محل افزود طول حدود خطرناك راه تقریباً یکصدو پنجاه پاست که دوسوم آن ازدرختان تنومند کاج پوشیده است که درفاصلهٔ نزدیك بهم واقع شده‌اند بایك ویاحداکثر دوخیز می‌توان اززیر یك تودهٔ درختان بدستهٔ دیگر رسید وهروقت که سنگ آنها تمام شود باسرعت وشتاب می‌توانیم پنجاه پای آخری راکه زمینی بازوبی‌پناه است طی کنیم.

درحدود هفتاد نفررا هم مأمور کردند که باجهد وتلاش حوالی آن قلعه‌را خلوت وآزادکنند. یکی ازآن نفرات تدبیر زیرکانه‌ای کرد تاازبالا تندوتیز سنگ فروریزند، واززیر پناهگاه درختان کاج برای جلب توجه دشمن چندقدم پیش تاخت که ازبالافوری سنگهای درشت بهمین محل فروریختند اماقبل‌ازآنکه این شخص موردهدف واقع شود او چست‌و چالاك به‌پناهگاه درخت قبلی بازگشت. مرد زیرك این کاررا آنقدر تکرار کردکه بزودی انبوهی ازسنگ درجلواو جمع شده اما بخودش صدمه‌ای نرسید. افراد دیگرهم ازاو تقلید کردند واین کاررا بشکل تفریح وبازی درآوردندکه بایك حرکت برق‌آسا تن بخطر دهند وسپس باسرعتی تمام فرارکنند. وقتی که سنگها تقریباً تمام شد سربازان

درعبور ازآن نقطهٔ باز وبی‌پناه بنای مسابقه گذاشتند وهر نفری‌هم سعی داشت‌زودتر به‌قله برسد.

تااوچی‌ها دیگر مقاومتی ننمودند ولی چون از انتقام گیری یونانیها اندیشه‌ناك‌بودند زن‌ومرد وکودك درکنار پرتگاه ازدحام‌کردند وازصخره فروافتاده متلاشی شدند. یکنفر ازسربازان دیده بود ،ایکی ازتااوچی‌ها سرووضع بهتری ازدیگران دارد ودرصدد بوده‌است‌خودرا ازپرتگاه پائین بیاندازد ، باشتاب باودسترسی یافت تاازسقوطش جلو-گیری‌کند. اماآن شخص اورا درمیان بازوان ستبرش‌گرفته بطرف‌خود کشید وهردو ازبالا فروافتاده جان‌دادند. یونانی‌ها فقط چند نفر اسیر ولی غنایم بسیار بدست‌آوردند ازجمله گاووالاغ بحدوفور وتمامی‌رمهٔ گوسفندان‌راهم.

دریا! دریا!

سرزمین دیگری که یونانیان مجبور به‌عبور بودند اقامتگاه خالبین‌ها[1] بودآنها نیزمثل توچی‌ها قومی آزاد و خودسربودند واز پادشاه ایران تبعیتی‌نمی‌نمودند. دراین سرزمین معادن‌آهن‌وجودداشته که این‌قوم ازروزگاران قدیم مورد استفاده قرار میداده و میدانسته‌اند چگونه‌آهن را ذوب وبه‌فولاد تبدیل‌کنند. هنگامی که ایشان روانهٔ میدان‌جنگ‌می‌شدند زرهی شامل چندین‌لاپارچه با لبه‌های ضخیم از نوارهای تابیده درپائین‌آن به‌تن داشته‌کلاه خود و زرهی نیز برساق پا می‌پوشیدند و نیزه‌ای به‌طول بیست‌ودوپا وهمچنین خنجری دردست داشتندکه باآن سردشمنان مغلوب خود را می‌بریدند. این وسایل را درحین رقص وسرودخوانی حمل میکردند و آنرا با شادمانی هراس‌انگیزی به‌دشمن نشان‌میدادند. مانند توچی‌ها، خالبین‌ها نیز قلاع مستحکمی داشتند که همهٔ ارزاق ناحیهٔ خود را به آنجا برده انبار کرده بودند. اگرغنایم یونانی‌هاکه اخیراً از سرزمین توچی‌ها بدست آورده بودند وجود نمی‌داشت به‌تنگنای سختی دچار میگردیدند. خالبین‌ها عادت نداشتند با دشمن درسرزمین بازوهموار روبروشوند و

1- Chalybeans

فقط به‌این کاراکتفامی نمودندکه بایونانی‌ها هرجاکه خود مزیت‌موضعی داشتند جنگ‌وگریز کنند ولی اگردژآنها مورد حمله واقع‌میگردیدبا شجاعت تمام درمقام دفاع برمی‌آمدند. درظرف هشت روزی‌که‌یونانیها ازاین منطقه‌می‌گذشتندتلفاتی‌سنگین دادند ودرپایان پیشروی‌گزنفون اظهارنظرکردکه خالبین‌ها جنگاورترین قومی بودندکه درآسیاباآنها روبروشده بود. پس ازعبورازآن سرزمین یونانیها چهار روز در سامان سیت‌ها[1] راه پیمودندتابه‌دهاتی‌رسیدندوسه‌روزدرآنجادرنگ‌واستراحت نموده‌آذوقهٔ تازه فراهم‌کردند.

ازآنجابعدازپیمودن‌چهارمنزل دیگربه‌شهرثروتمندوپرجمعیت جیم نیاس[2] رسیدندکه منبع اصلی ثروت‌آن معدن نقره بوده‌که بهره‌برداری‌می‌کرده‌اند واین اول‌باری بودکه پس‌ازچندین هفتهٔ‌آزگارچشم یونانیان به‌شهرافتادوبسیارهم متعجب شدندکه‌اهالی استقبال‌دوستانه‌ای ازآنها نمودند. حاکم به‌آنها پول داد بدون اینکه ازاوتقاضا شده‌باشد و مهم‌ترین شرط مراقبت را مرعی داشت چون بلدی در اختیار آنها گذاشت‌واین شخص برعهده‌گرفت‌آنها را به‌محلی‌که درحدود پنج روز راه تا دریا فاصله داشته‌راهنمائی‌کند، ازهمان‌نقطه‌ای‌که می‌توانسته‌اند دیدگان به‌زیارت دریای سیاه روشن‌کنند. با شنیدن این مژده قلب ده هزارنفرازنهایت شادی به‌طپش افتاد زیراکه روزهای متمادی‌راه‌پیمائی کرده بودند بدون اینکه‌جرأت نمایند راه‌طاقت‌فرسای بین محل‌خود را تا دریا حدس بزنند.

۱ـ Scythians (سکاها؟)

۲ـ Jimnias

ابتدا راهنما آنها را ازحدودی عبور داد که اهالی آن بـا شهر جیم‌نیاس دشمن بودند اویونانیها را وادارکردکه این سامان‌را به‌آتش وشمشیر بکشند، وبنابراین معلوم شد حاکم ازآن جهت ایشان‌را مورد استقبال ومرحمت قرارداده‌بودکه از وجـودشان استفاده کند. یونانیها خدمتی راکه ازایشان انتظارمیرفت انجام دادند وبه‌تاراج آن سرزمین پرداخته غنایم سرشاربدست‌آوردند وبزودی به‌همان‌کوهی رسیدند که راهنما راجع به‌آن اشاره‌کرده‌بود. پس راه سربالارا پیمودندکه‌ناگهان ازدستهٔ باروبنه‌که به‌قله‌رسیده بودند قیل وقال شدید به‌گوش‌گزنفون و گروهان عقب داراورسید واین فریادها رفته‌رفته‌که سربازان به‌آن‌نقطه میرسیده‌اند شدیدتر می‌گردید. گزنفون به‌گمان اینکه حملـهٔ غیر ـ مترقبه‌ای واقع شده است نهیبی به‌اسب خود زده شتاب نمود تا معلوم دارد موضوع چیست. ولی‌همینکه نزدیك رفت دریافت‌که سرودجنگی درکارنیست بلکه فریاد شادمانی تالاتا! تالاتا![1] دریا! دریـا! است و در مسافتی دوردرپائین افق‌رشتهٔ باریك‌نقره‌فامی می‌درخشیدکه همان‌کمال مراد ومطلوب‌همهٔ‌آنها بود. اشك‌شادمانی ازچشم‌ها سرازیرشد آنها با هم تهنیت مبادله نموده از فرط خوشحالی سربـازان و صاحبمنصبان یکدیگررا درآغوش‌کشیدند.

درآن‌حین یکی ازافراد پیشنهادکرد اثری یادگار بمناسبت‌آن واقعه‌برپادارند پس همگی‌برای‌آوردن سنگ‌فرا رفتندآن‌گاه‌سنگ‌ها را بروی‌هم‌چیده‌آنرابا پوست حیوانات وسپرهائی‌که ازدشمن‌به‌غنیمت گرفته بودند بیاراستند. راهنما به‌قول خود وفاکرد یونانیها با وجود

۱ـ Thalatta

جیب‌خالی بازاورا پاداشی عالی واسبی وجامی نقره وجامه‌ای پارسی و بعلاوه ده دریك (معادل ده‌لیره؟) دادند ولی اوانگشتری راخواست‌که سربازان‌بردست داشتند وچند انگشترهم نصیب‌یافت .

یونانی‌ها عاشق دریا بشمارمیروند به‌همان‌قسمی‌که سویسی‌هابه آلپ‌خود عشق می‌ورزند. درکمتردیاری علاقهٔ نسبت به‌دریا به‌اندازه‌ای است‌که یونانیها دارند. نگاهی به‌نقشه نشان خواهد داد که دریا چه تعداد زیادی خلیج وترعه وجزایرکوچك درسراسرمرزوبوم‌آنها پدید آورده است. هرفرد یونانی‌کم وبیش بانسیم‌دریا پرورش‌یافته ودرجوار دریا بدنیاآمده است واز اوان‌کودکی باآن انس داشته وازراه دریا به‌اطراف سفرکرده است‌آنها نسبت‌به‌دریا همان علاقهٔ قلبی‌را داشته‌اند که به‌نعمتی‌دیگر یعنی‌آزادی عشق می‌ورزیده‌اند.

سرانجام دریا درجلوی چشم‌آنها قرار داشت وبعداز چند منزل دیگرسربازان فرسودهٔ یونانی به‌دیار یونانی‌نشین‌که درسراسر سواحل پراکنده است رسیده و درآن شهرها باردیگر زبان مادری خود را می‌شنیده‌اندودرصورت‌ضرورت ازتأمین‌مایحتاج خود اطمینان‌داشته‌اند. درپنج ماهی‌که ازنبردکوناکساگذشته بودآنها پیوسته باانواع‌گرفتاری طاقت‌فرسا مبارزه‌کرده وازهرطرف بوسیلهٔ بیگانگان احاطه شده‌بودند واینك علامت‌پایان همهٔ‌رنج ومحنت‌های خویش‌را به‌چشم می‌دیده‌اند.

ماکرونها[1] و کلخیدها[2]

قبل‌از اینکه راهنما یونانی‌ها را ترک‌گوید دهی راکه شبانگاه بایستی درآنجا استراحت نمایند به‌آنها نشان داد وافزود ازچه راهی می‌توانسته‌اند به‌سرزمین ماکرون‌هاکه خطسیر بعدی‌آنان بوده است بروند. آن‌گاه ازآنها جدا شده به‌طرف‌دیار وخانهٔ خود رهسپارگردید. سرزمین ماکرون‌ها بوسیلهٔ رودخانه‌ای احاطه‌شده بودکه سراسرکنارهٔ آنرا تازه درختانی‌کاشته بودند. یونانی‌ها به‌قطع این نهال‌ها پرداختند تادر رودخانه ریخته‌آسان عبورکنند. هنوزدیری ازاین اقدام ایشان نگذشته بودکه درطرف دیگر رودخانه ماکرون‌ها مسلح بانیزه وسپر ظاهرشدندویونانی‌هارا سنگسارکردندولی‌سنگ‌آنها به‌هدف‌نمیرسید. درآن‌حین یکی‌از سربازان نزدگزنفون آمده اظهارداشت :

« وقتی‌که‌کودك بودم مرا درآتن برده به‌غلامی فروختند وهیچ وقت والدینم را نشناخته‌ام ومعلوم نشدکه به‌چه قوم ونژادی متعلق بوده‌اند. ولی‌دراین‌جا زبانی‌را که‌یادم هست درعهدکودکی حرف میزدم

۱ـ Macronians سکنه نواحی کوهستانی‌گمش‌خانهٔ فعلی ترکیه بین‌ارضروم وطرابوزان.م

۲ـ Colchids اهالی‌گرجستان غربی.م

می‌شنوم گویا زادگاهم باشد آیا اجازه دارم بااهالی صحبت کنم؟ گزنفون باطیب خاطر رضایت داد وگفت سؤال کن چرا باما رفتاری خصومت آمیز دارند ومانع عبورما می‌شوند. سرباز این سؤال را ترجمه وبزودی جواب آنرا تعریف کرد «زیراکه شما به‌صورت مهاجم درخاک ما واردشده‌اید» گزنفون گفت به آنها بگوما باپادشاه بزرگ درجنگ بودیم واکنون درحال بازگشت به‌وطن خود هستیم. آرزوی ما اینست هرچه زودتر به‌دریا برسیم ونیز بگوکه قصد هیچ‌گونه صدمه‌ای به‌ایشان نداریم.»

سپس ماکرونها پرسیدند آیا حاضرید باما عهدوپیمان کنید و قول بدهیدکه چون‌دوست نسبت به‌ما رفتارکنید.

وقتی‌که فرماندهان بااین پیشنهاد موافقت نمودند آنها به‌این طرف رودخانه آمده به‌خدایان سوگند خوردند ومحض نشانهٔ پیمان دوستی‌خویش نیزه‌ای متعلق به‌بربرها را به‌آنها داده درمقابل نیزه‌ای یونانی خواستند.

سپس ماکرونها نیزدست به‌کارشده باهمکاری یونانی‌ها به‌قطع کردن درختان پرداختند تاپلی‌فراهم سازند. آن‌گاه به‌اتفاق همدستان جدیدخویش ازرودخانه‌گذشتند بعلاوه جو وارزاق برای‌فروش آوردند. ودرموقع عزیمت لشکریان راهنما هم دادند تاآنهارا به‌سامان بعدی که مسکن کلخیدها بوده است رهنمون باشد. بعداز سه‌روز یونانی‌ها به‌رشتهٔ جبالی رسیدندکه مسکن کلخیدها بود وبا آرایش رزمی‌جلو آمدند. باآنکه راه‌کوهستانی درآنجا شیب سختی نداشت‌که عبوراز آن دشوار باشد باز یونانی‌ها درنگ نمودند تاتعاطی نظر کنندکه چگونه به‌بهترین وجهی‌حمله آغاز شود.

ابتدا پیشنهادشدکه به‌صورت ستونی‌انبوه (فالانژ) یعنی‌استقرار نفرات پشت‌سرهم وبه‌صورتی بسته وپیوسته حرکت‌کنند ولی گزنفون گفت به‌این پیشنهاد ایرادات متعددی وارد است واظهار داشت حرکت ستونی درکوهستان به‌وضعی منظم مقدور نخواهد بود و افراد ناچار پراکنده می‌شوند زیراکه وضع‌راه همه‌جا یکسان‌نیست بعلاوه اگر ستون خیلی‌طولانی‌شود صفوف‌رزمی به‌حدکافی گسترش نخواهد یافت تابتوان دشمن‌را ازپهلودرمیان‌گرفت وبدین‌ترتیب‌آنها خواهندتوانست ازجناح وعقب به‌ما حمله‌ورشوند. ازطرف دیگرنیز اگرصفوف خودرا خیلی‌گسترش دهیم تارفع‌آن خطر ومحظور شده باشد دراین صورت ستون‌عمق چندانی‌نخواهد داشت وآسان قابل شکست خواهدبود.

توصیهٔ من‌اینست‌که سربازان سنگین‌اسلحه (هوپ‌لایت) را به دسته‌های متعدد قسمت کنیم وهرگردانی صدنفر وبه‌شکل ستون پیش بروند وبین ستون‌ها هم فاصله‌باشد تابتوانند ازحد دشمن بگذرند و هردسته‌ای‌را باید دلیرترین نفر رهبری‌کند واز بهترین راه‌کوهستانی که مقدورباشد عبورکنند. بدین‌ترتیب کلخیدها جرأت حمله‌نخواهند نمود زیرا اگر ازبین ستون‌ها یورشی نمایند ازدو طرف بوسیلهٔ ما محاصره خواهند شد.

این‌پیشنهادتصویب‌گشت وسربازان سنگین اسلحه به‌هشتادگروه صدنفری تقسیم شدند درحالی‌که نفرات سبك اسلحه‌هم به‌سه‌گروهان ششصد نفری قسمت ودرخط میانه وجناحین مستقر گردیدند. قبل‌از شروع نبردگزنفون در بیاناتی مختصر وسلحشورانه نفرات را چنین خطاب نمود:

« همقطاران، این آخرین دشمنی است که سر راه خویش داریم باید درصورت امکان ایشان را بدون اینکه پخت وپزی لازم شود زنده زنده بلع کنیم».

یونانی‌ها پس از برگزاری نیایش و خواندن سرود جنگی با شجاعتی تمام پیشروی را برضد کلخیدها آغاز کردند. دشمن چون دید که از پهلو درخطر افتاده است نفرات خود را به دوجناح سوق داد که ناگزیر شکافی دروسط افتاد و یونانی‌ها بدون تأخیر ازموقع استفاده نموده بافریادی مهیب حمله را آغاز کردند تامحل خالی را اشغال کنند. کلخیدها که متوجه شدند ارتباط بین دوجناح لشکر آنها قطع شده است ناچار پا به‌فرار نهادند. سپس یونانی‌ها رشتهٔ کوهستان را در نوردیده درطرف دیگر آن به‌دهاتی رسیدند واستراحتی کرده باوسایلی که ازدشمن بدست آمده بود وقت خوشی گذراندند.

دراین ناحیه زنبورعسل فراوان بود. اماعسل محصول آنجا نوعی عجیب و خیلی هم سمی بود که بعداز خوردن آن یونانی‌ها مریض شدند و هوش وحواس خود را ازدست داده قدرت برپاایستادن نداشتند. افرادی که مقدارکمی خورده بودند به‌حال مستی افتادند ولی آنها که زیادتر خورده بودند به‌حالت دیوانگی وبعضی‌ها به‌حال مرگ افتادند. صدنفری از آنها برزمین افتاده بودند ویارای حرکت نداشتند پس باردیگر کابوس یأس نمودارگشت وچنان می‌نمود که ازدشمن تازه‌ای شکست خورده‌اند.

اماکسی ازسربازان تلف نشده بود وبعد ازبیست و چهار ساعت همگی بهوش آمدند وتا سه‌چهارروز بعد، کم وبیش وبلکه کاملاسلامتی خودرا بازیافتند.

بعداز دو مرحلهٔدیگر راه پیمائی کـه از میان دهـات کلخید (گرجستان غربی) گذشتند یونانیها بهشهر طرابوزان‌که ازدیـرگاه مستعمره‌ای یونانی درساحل بحر اسود واقع بوده وارد شدنـد. آنها سرانجام بهدریـا رسیده توانستند درمیـان هموطنان خود استراحتی نموده تمامی نکبت وذلتی راکه ازآغاز خدمت درلشکرکشی نافرجام کوروش متحمل‌شده بودند درطاق‌نسیان بگذارند. اهالی‌طرابوزان بـا اشتیاق‌بسیارازآنها استقبال‌کردند وبرای‌ایشان‌هدایا شامل‌بز وگوسفند وجو وشراب آوردند وفروشگاهی نیز ترتیب‌دادند واجناس فـراوانی به‌قصد فروش‌عرضه‌داشتند. دراین‌هنگام یونانی‌ها پولی‌دربساط‌نداشتند ولی بوسیلهٔ دستبرد برسرزمین کلخیدها رزق و روزی خودرا فراهم میساختند.

راه‌پیمائی ازسادریس تاکوناکسا (واقع در ده‌فرسخی شمال شهر بابل) شش‌ماه طول‌کشیده بود وبازگشت ازکوناکسا تـا طرابوزان نیز پنج‌ماه به‌طول انجامید. حال‌ماه فوریه بود وازماه دسامبر تااین موقع مرارت سفر بازگشت یونیانیان دراثرحدت سرماکه سبب اتلاف جان بسیاری ازایشان شده‌بود دوچندان‌گردید. وقتی‌که‌کوروش پیش‌ازآغاز نبردکوناکساعدهٔ آنهارا بازدید کرده بود تعدادیونانیها۱۳٫۰۰۰ نفربود ودرموقع ورود به‌طرابوزان‌مقدارآن لشکربه ۸٫۶۰۰ نفرتقلیل یافت. ازمفقود شدگان بعضی‌ها بدست دشمن‌کشته شده بودند وبعضی دیگردر میان برف‌ویا براثر ناخوشی جان‌دادند ولی‌ازآن لشکریونانی‌همواره باعددکامل مشهور «ده‌هزارنفر» یاد می‌شود.

فهرست اعلام

آ

آبروکوماس: ۴۷،۴۸،۶۷

آپولو: ۳۵،۱۲۹

آتن: ۹،۱۸

آجیاس: ۱۱۷،۱۲۶،۱۳۸

آخن:۳۱

آدانا:۴۸

آراگوس:۲۰

آرتااوزوس:۱۱۷

آرتاپات:۶۳

آرتاگرس:۷۴

آرساك (اردشیر):۷۴

آرکادیا: ۲۸،۱۳۴

آرونتاس: ۶۱،۶۲،۶۳،۸۱

آریاس: ۶۷

آژنلاس: ۱۳

آسیای‌صغیر: ۱۲،۱۷،۲۷،۲۹،۳۱

آشور:۱۵۷

آق‌شهر:۳۷

آکروپلیس:۳۵

آلان:۱۳۵

آمرگس:۱۷،۱۸

آنالیوس:۷۲

الف

اپیاك: ۳۷و۴۱

اپیدوس:۳۰

اپیستن:۸۴

ارتمیس: ۶۲،۱۲۹،۱۴۲

ارته‌باذ: ۱۰۸

اردشیردوم: ۹،۱۱،۱۸،۲۸،۷۴

اردوان: ۱۱

ارضروم: ۱۹۸

ارمنستان:۱۰۶،۱۶۹،۱۷۶،۱۸۰،۱۸۷

اریسته‌پوس: ۲۳،۳۳،۱۲۵

اریه اوس: ۷۰،۸۳،۱۱۶،۱۱۷،۱۲۵،۱۳۹

اسپارت: ۹،۱۰،۲۴

اسکندر: ۱۳،۱۴،۴۰

اسکندریه: ۴۰

افزوس: ۱۹،۲۰،۹۵

الکبیادس: ۹،۱۸،۲۱
اوپیس: ۱۰۹
ایران: درصفحات متعدد
ایسوس: ۴۰

ب

بابل: ۱۳،۲۶،۷۴،۱۰۷،۱۶۰
بئوسی: ۱۳۴
بیزانتیوم: ۲۳
بلسیز: ۵۴
بیکن: ۱۳

پ

پاته‌گیاس: ۶۹
پازیون: ۳۴،۴۳،۵۰
پاسارگاد: ۱۱،۲۱
پاکتول: ۳۴
پروکلس: ۸۷،۹۳
پروگزنوس: ۱۱،۳۳،۶۰
پروشات: ۷۴
پریساتیس (پریزاد): ۱۶،۲۸،۵۱،۷۴،
۱۱۰
پساروس: ۴۸
پلاته: ۱۴۲
پلتا: ۳۶
پلوپونس: ۹،۱۰،۱۲،۲۹،۴۸
پلوتارك: ۱۶،۲۰،۶۷،۱۱۷
پیتاگوراس: ۴۸
پیراسوس: ۴۸
پیگرس: ۷۱
پیسوتنس: ۱۷
پیسی‌ها: ۲۲،۳۱، ۳۳،۷۷،۱۴۵
پیله: ۵۷

ت

تااوچی‌ها: ۱۸۹،۱۹۰،۱۹۳
تارسوس: ۴،۴۱،۵۲
تاریپاس: ۱۲۶
تامس: ۴۸،۸۷
تراس: ۵۱
ترموپیل: ۹۰،۱۵۹
تری‌باذ: ۱۷۶،۱۷۸
ترکیه: ۱۳،۱۹۸
تسالی: ۳۱
تمیستوکونس: ۱۲
تن: ۱۵
تریوم: ۳۷
تیسافرن: ۹،۱۸،۱۹،۲۱،۲۲،۲۸،۲۹،
۶۷،۱۰۳،۱۱۵
تیمازیون: ۱۳۸
تیمبریون: ۳۷

ج

جیسن: ۱۳
جیمنیاس: ۱۹۵

چ

چاپساکوس: ۵۴
چالوس: ۵۱

ح

حلب: ۵۱

خ

خالبین‌ها: ۱۹۴
خرسونس: ۴۳،۳۰
خریسوفوس: ۱۸۷،۱۸۶،۹۳،۴۸،
۱۹۲،۱۹۰،۱۸۹
خشیارشا: ۱۹۵،۱۱

د

داردانل: ۳۱،۲۳
داریوش‌اول: ۷۶،۳۰،۲۳
« دوم: ۲۸،۱۰
دسکیوم: ۱۸
دلفی: ۱۲۸
دماراتوس: ۸۷
دیودورس: ۱۴۰،۲۴
رتیوم: ۱۸
رم‌شرقی: ۲۳
رودیا: ۱۵۳

ز

زاپاتاس: ۱۵۱،۱۱۱
زاوش(زئوس): ۱۲۹،۳۶

س

ساردِ(ساردیس): ۳۴،۲۸،۲۷،۱۳
سالامیس: ۱۴۲،۲۵
سامس: ۲۴
سوریه: ۵۱،۴۹
سوزیس: ۳۶
سوفانتوس: ۳۴،۳۱،۲۲
سوفریه‌توس: ۱۱۷
سقراط‌حکیم: ۱۲۸
سقراط: ۱۲۶،۱۱۷،۳۴،۳۱
سلانه: ۳۵،۲۷
سیتاس: ۱۰۷
سیراکوز: ۳۶،۱۲
سیدنوس: ۴۰
سینه‌زیس: ۴۱،۴۰،۳۷

ط

طرابوزان: ۱۹۸،۹

ع

عربستان: ۵۶

ف

فالینوس: ۹۲،۹۰،۸۹
فرات: ۸۴،۵۶،۴۷
فرنه‌باز: ۲۱،۱۹،۱۸

فریگیه:۱۷، ۳۵، ۷۷
فوسه:۸۳
فیس‌کوس:۱۰۹

ك

کارماند: ۵۹
کارموس:۴۹
کاریه: ۱۹،۵۱
کالاه: ۱۵۶،۱۵۷
کالسدون:۱۸
کالگیراد:۲۰
کانه:۱۱۰
کتزیاس:۶۶
کردستان (کردوچیا): ۱۶۹،۱۷۱
کزانتی‌کل: ۱۳۸
کزنیانس:۲۸،۳۳،۴۳،۵۰
کستولوس: ۱۷،۲۸
کلخید: ۱۹۸
کلوسه: ۳۴
کله‌آرخوس:۲۳،۲۴،۳۰،۳۱،۳۵،۳۷،
۴۲، ۴۶، ۶۰، ۶۲، ۹۹، ۱۱۷
کلینور: ۸۹، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۳۹
کولاك بغاز: ۴۱
کنتریت: ۱۷۱
کوناکسا: ۲۴،۲۶،۷۴،۱۰۵
کیلیکیه: ۲۴،۳۷،۵۰

گ

گالین : ۶۵
گرجستان: ۱۹۸
گرجیاس: ۱۲۳
گزنفون در بیشتر صفحات
گلوس: ۵۴، ۵۸، ۸۷،۱۰۹
گوبریاس: ۶۷
گومش‌خانه: ۱۹۸

ل

لؤنیداس: ۹۰
لاریسا:۱۵۶
لاکدمون:۱۷
لاکونی: ۱۴۵
لاکونیه: ۸۷
لوساندر: ۱۹،۲۰
لوسیوس : ۱۵۴
لیدیه: ۹،۱۷،۳۴،۷۷،۱۳۴،۱۶۸

م

ماد: ۱۵۶
ماراتن: ۱۴۲
مارسیاس : ۳۵
ماکرونها : ۱۹۸
ماندر: ۳۴
مده. ۶۷،۱۵۷
مدیا :۱۰۷، ۱۱۰

مس‌پیلا: ۱۵۶
مسکاس: ۵۷
منون: ۳۷، ۴۱، ۵۳، ۱۱۶
منمن: ۲۸
میترادات: ۱۱۷، ۱۵۰، ۱۵۵
میریاندروس: ۵۰
می‌سیا: ۳۶
می‌سیها: ۲۲، ۶۲، ۷۷، ۱۴۵
میلتوس: ۲۲، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۹۵

ن

نثارخوس: ۱۹
نمرود: ۶۷
نوتوس: ۲۵
نینوا: ۱۵۶

و

ویت: ۱۶۹
ویسباخ: ۱۶

ه

هبور: ۵۴
هرودوت: ۱۴۲، ۱۵۹
هلس‌پونت: ۲۳، ۳۱
هلنیکا: ۲۰
هیرونیموس: ۱۳۵

ی

یونان: ۱۴۶
یونیه: ۲۳، ۵۳، ۹۵، ۱۶۸